

سایمنتولوژی

Psychmentology

ذهن، روانشناسی کل نگر

استاد محمد علی طاهری

سالن همایش‌های رازی
دانشگاه علوم پزشکی ایران
خرداد ۱۳۸۸
جلسات اول و دوم
گروه A (صبح)

فهرست

صفحه	عنوان مطلب
۹	جلسه اول
۹	معرفی ابتدایی سایمتولوژی
۹	هدف سایمتولوژی
۱۰	اصول کلی سایمتولوژی
۱۱	مباحث سایمتولوژی
۱۱	تعریف اکوسیستم (میکائیل)
۱۳	تعریف شخصیت و رفتار
۱۵	شخصیت اکوسیستم
۱۶	جایگاه انسان در اکوسیستم
۱۸	تعریف انسان
۲۰	جهش و موتاسیون
۲۱	جایگاه اکوسیستم
۲۲	محصول اولیه (جهان هستی)
۲۳	قانون آنتروپی (سیستم قطع کن) و تنوع انواع
۲۵	جهان هستی زنده است
۲۶	شخصیت حقیقی و شخصیت واقعی
۲۶	محصول نهایی (شخصیت سازی)
۲۶	چرا اکوسیستم را خلق کردند

۲۷	انسان، شخصیت و رفتار
۳۰	انواع تصمیم‌گیری
۳۰	وقایع و حوادث (رفتار منشی، رفتار بینشی، رفتار واقعی)
۳۳	نرم‌افزارهای من برنامه‌ریزی شده
۳۳	نرم‌افزار فطرت
۳۴	نرم‌افزار روح جمعی
۳۴	نرم‌افزار حافظه جمعی
۳۵	نرم‌افزار روح
۳۵	نرم‌افزار نهاد (غریزه)
۳۵	نرم‌افزار اشتراکی دوران بارداری بین مادر و جنین
۳۵	نرم‌افزار بنیاد و تیپ (طبع)، طبع سخت‌افزاری
۴۰	نرم‌افزار ژن و اصل تغییرپذیری
۴۲	ویروس‌های غیرارگانیک
۴۵	من برنامه‌پذیر، شخصیت حقیقی و شخصیت واقعی
۴۶	اصول مقدماتی حاکم بر شخصیت
۴۸	تئوری میدان شعوری
۴۸	۱- رفتار ذره در میدان شعوری
۵۲	۲- رفتار نرم‌افزاری در میدان شعوری
۵۲	الف- اصلاح نرم‌افزاری

۵۳	ب- تطابق نرم‌افزاری
۵۳	تئوری مصونیت شعوری
۵۴	مصونیت شعوری طبیعی
۵۴	مصونیت شعوری مصنوعی
۵۵	اختلال میدان‌های شعوری
۵۵	الف- اختلال شعوری نرم‌افزاری
۵۶	۱- ورود برنامه‌های غلط به بخش‌های مختلف نرم‌افزاری وجود
۵۷	۲- آلودگی به ویروس‌های غیرارگانیک
۵۷	۳- ترجمه غلط توسط جسم
۵۸	ب- اختلال شعوری سخت‌افزاری
۵۹	راه‌های ایجاد بیماری‌های اختلال شعوری
۵۹	۱- حمله به سلول‌های خودی
۶۰	۲- حمله به سلول‌های عضو پیوندی
۶۱	۳- اختلال در عمل‌کرد سلول
۶۲	۴- اختلال در عمل‌کرد تکثیر سلول
۶۲	۵- کپی و یا انتقال شعوری از سلول یک عضو به اعضای دیگر
۶۵	اصلاح شعوری
۶۵	نوع دیدگاه و نحوه عمل ما
۶۵	مداخله سخت‌افزاری
۶۶	مداخله نرم‌افزاری

۶۶	لهیدگی نخاع
۶۶	آیا MS درمان می شود
۶۷	تعریف ذهن
۶۸	تعریف روان
۶۹	بیماری روانی
۶۹	اصل تأثیر متقابل ذهن، روان و جسم
۷۰	عقب ماندگی روانی
۷۱	نحوه برطرف کردن مشکلات برنامه ریزی
۷۱	معرفی شخصیت اولیه
۷۳	جلسه دوم
۷۴	جایگاه این مطالب در حلقه جهان دوقطبی
۷۵	شخصیت اولیه (من برنامه ریزی شده)
۷۷	نرم افزار نهاد
۷۷	اصل حصول نتیجه در کوتاه ترین زمان (اصل عجله)
۷۸	اصل تمایل به صرف حداقل انرژی
۷۸	اصل تمایل به ساده ترین انرژی
۸۱	اصل عطف به خود (اصل انحصار طلبی)
۸۲	اصل عطف به خود (اصل منفعت طلبی)
۸۲	اصل عطف به خود (اصل های ستایش طلبی)
۸۲	اصل تمایل به لذت

۸۲	اصل دوری از رنج
۸۲	اصل سیری ناپذیری
۸۸	اصل آگاهی از خود
۸۴	استعداد (بالقوه) ، قابلیت (بالفعل)
۸۵	شخصیت، مجموعه همه استعدادها
۸۷	نرم افزار فطرت
۹۰	نرم افزار استعدادهای ریشه‌ای
۹۰	Mother Board و منطق پایه
۹۱	حلقه‌ها و حفاظ‌ها، از قبل طراحی شده
۹۳	بحث کاتالیزور
۹۴	سؤال - راجع به ژن و قابلیت
۹۶	اسماء بالقوه داده شده
۹۷	سؤال - کسانی که از کلاس خبر ندارند چی؟
۹۸	سؤال - تئوری رد نقش ژن در عدم درمان
۹۹	نتیجه گیری از Mother Board
۹۹	نرم افزار روح
۱۰۰	نرم افزار بنیاد
۱۰۱	سؤال - از کی روی دیگران کار کنیم؟
۱۰۱	ژن
۱۰۲	نرم افزارهای من برنامه پذیر

۱۰۲	نرم افزار استقراء
۱۰۲	نرم افزار تجربه
۱۰۳	نرم افزار وجدان
۱۰۳	نرم افزار برآورد
۱۰۴	نرم افزار بینش
۱۰۴	نرم افزار گزینش
۱۰۴	نرم افزار چیدمان اطلاعات
۱۰۴	نرم افزار تشریح اطلاعات
۱۰۵	نرم افزار کشف اطلاعات از معلومات
۱۰۵	نرم افزار ایجاد اطلاعات از معلومات
۱۰۶	نرم افزار تشخیص اطلاعات از اطلاعات
۱۰۶	نرم افزار قیاس
۱۰۶	نرم افزار ارزیابی
۱۰۶	نرم افزار تمثیل
۱۰۶	نرم افزار مصداق
۱۰۷	نرم افزار تشبیه
۱۰۷	نرم افزار تداعی
۱۰۷	نرم افزار توجه
۱۰۷	نرم افزار دقت
۱۰۷	نرم افزار تمرکز

۱۰۷	انواع ویروس‌های غیرارگانیک
۱۰۸	بحث عادت در نوزادان
۱۰۸	سؤال - مادر چگونه نوزادش را از روی صدا تشخیص می دهد؟
۱۰۹	سؤال - آیا این نرم افزارها به صورت ژن ذخیره می شوند؟
۱۱۰	سؤال - چرا بعضی نرم افزارها ON هستند بعضی OFF؟
۱۱۱	سؤال - ماجرای مادر و بچه اشتباهی
۱۱۲	سؤال - دوست داشتن بچه‌ها، چه نرم افزاری دارد؟
۱۱۲	سؤال - آیا این بحث‌ها ما را به سمت پیچیدگی نمی برد؟
۱۱۷	سؤال - در مورد ظرفیت سنجی
۱۱۸	استعداد و قابلیت، استعداد ریشه‌ای، استعداد ثانویه
۱۲۰	سؤال - مادر نابینا و حافظه حسی و سلولی
۱۲۰	سؤال - ایجاد اختلال در نرم افزارهای ما توسط غیرارگانیک‌ها
۱۲۱	سؤال - آیا آلودگی مانع گرفتن آگاهی می شود؟
۱۲۲	سؤال - آیا ویروس‌ها روند آگاهی را به سمت منفی می برند؟
۱۲۲	سؤال - آیا می توان کسی را کیفیت گرا کرد؟
۱۲۳	سؤال - آیا می توانیم در کار تحقیقی از شاگردان مان کمک بگیریم؟
۱۲۴	سؤال - سندروم داوَن و آسیب پذیری ژن

ارتباطات دوره

- ۱ - اصلاح الگوی خواب (کیفیت خواب)
- ۲ - ترک اعتیاد (عادت) - برای خود و دیگران
- ۳ - اصلاح طبع نرم افزاری در بنیاد
- ۴ - تشعشع دفاعی لول ۵
- ۵ - تشعشع دفاعی لول ۶

به نام خدا

Psymentology (ذهن، روان‌شناسی کُل نگر)

به نام خدا که نام او، تجلی بخش هستی است و همه چیز از اوست.

معرفی ابتدایی سایمنتولوژی

رشته‌ای است در خصوص ذهن، روان‌شناسی کُل نگر که نگاهی آزاد به انسان و انسان‌شناسی دارد و به شیوه خاصی می‌خواهد نگاه جدیدی به انسان بیندازد و در واقع انگیزه طرح این رشته که سالیان سال است در تجربه آن هستیم، این است که همه شما دوستان عزیز، تجاربی را در خصوص ذهن، روان و جسم، طی سال‌های گذشته، خصوصاً حداقل دو دهه گذشته به عمل آوردید. در این جا در مرحله‌ای هستیم که لازم بوده نسبت به اِشْرَافِ تئوریکِ مسئله و تسلطِ نظری روی کارهایی را که شما تجربه کردید پیش می‌آمده. لذا سایمنتولوژی، هم از نقطه نظر ذهن، روان و حل مشکلاتی که در این رابطه هست، تئوری‌های خودش را عرضه می‌کند تا شما این تئوری‌ها را با آنچه که در عمل تجربه کردید، تطابق بدهید و این مسئله برای شما چه از نظر تئوری و چه از نظر عملی، مسئله‌ای کاملاً جا افتاده باشد.

هدف سایمنتولوژی

هدف سایمنتولوژی، پیدا کردن جایگاه انسان، به منظور شناخت برنامه‌های نرم‌افزاری اوست و این که چگونه ما بر این برنامه‌ها تسلط پیدا بکنیم و چگونه بتوانیم حل مشکل بکنیم؛ یعنی مسئله عمده حل مشکل است نه

نظریه پردازی. ولی قاعدتاً هر عملی که انجام بشود باید در پشت آن، فکری و اندیشه‌ای خوابیده باشد که ما اندیشه‌ها را بررسی می‌کنیم. ولی بدانید هدف اصلی، حل مشکل است یعنی اگر حل مشکل نباشد، قاعدتاً نظریه‌پردازی‌ها، همه یک جایی، کارایی خودش را از دست می‌دهد و بیش‌تر باعث سردرگمی و مشکل شدن راه می‌شود.

اصول کلی سایمتولوژی

اصول کلی سایمتولوژی مبنی بر این است که انسان دارای **شخصیتی واحد، کل نگر و یک پارچه** است در نتیجه هر چارچوبی که بخواهد او را مورد بررسی قرار بدهد، باید از دیدی کل‌نگر برخوردار باشد و بدون دانستن **فلسفه وجودی، ماهیت انسان و جایگاه او در اکوسیستم**، نمی‌توان رفتار، شخصیت و سایر تعریف‌های مرتبط با انسان را به روشنی تصویر و تفسیر نمود. در نتیجه سایمتولوژی توجه ویژه‌ای به جایگاه انسان در هستی دارد.

ذهن، روان و جسم و سایر اجزای وجودی انسان، یک پارچه و به هم پیوسته است، همان‌طور که خواهیم دید، و جدا کردن آن‌ها از یکدیگر ممکن است باعث بروز نتایج و نتیجه‌گیری‌های غلطی بشود. کلیه عوامل درونی و بیرونی در سایمتولوژی مورد توجه و بررسی است و سایمتولوژی می‌خواهد که همه عوامل درونی و بیرونی را یک جا به معرض دید بگذارد و یک جا این‌ها را بتواند ببیند و تا حد امکان چیزی از قلم نیفتد.

مباحث سایمنتولوژی

مباحث سایمنتولوژی طبق قاعده‌ای که همه رشته‌ها دارند به دو بخش کلی تقسیم می‌شود:

- **مباحث نظری:** مباحث نظری که به تعریف انسان می‌پردازد و جایگاه او در اکوسیستم و اجزاء و شناخت چیدمان وجودی و تعریف‌هایی که مرتبط می‌شود و می‌آید از بحث شخصیت، رفتار، هویت و همه چیزهایی که اصولاً می‌تواند در روان‌شناسی مورد بحث قرار بگیرد.
- **مباحث عملی:** مباحث عملی شامل بخش‌هایی که می‌خواهد برای معضلات و مشکلات ذهن و روان، چاره‌اندیشی بکند و ارائه راه بدهد.

تعریف اکوسیستم (میکائیل)

بحث‌مان را با تعریف اکوسیستم آغاز می‌کنیم. اکوسیستم دربرگیرنده نحوه کنترل و ارتباط بین کلیه ذرات عالم هستی مادی یا عوامل ایجاد ارتباط مابین آنهاست.

همان‌طور که می‌دانید، اکوسیستم درواقع توزیع ارتباط بین همه اجزاء را به عهده دارد و هر ذره‌ای از ذره دیگری، روزی و بهره و ارتباطی دارد و هیچ ذره‌ای بدون ارتباط با ذرات دیگر، نمی‌تواند وجود داشته باشد. لذا عاملی هست که درواقع تعادل بین کلیه ذرات عالم هستی را برقرار می‌کند و به اصطلاحی روزی همه ذرات را می‌رساند، همان چیزی که شما به اسم

میکائیل می‌شناسید. در یک جایی همه این ارتباطات را می‌توانید با آن چیزهایی که در جاهای دیگر شنیدید، تطابق بدهید.

هرگونه تغییر در جهان هستی مادی، توسط اکوسیستم انجام می‌گیرد بنابراین تولد، مرگ و از حالی به حال دیگر شدن کلیه اجزاء عالم هستی مادی، توسط اکوسیستم تعیین و به مورد اجرا گذاشته می‌شود.

از نمونه‌های این اتفاقاتی که افتاده، پدیده انفجار بزرگ و طراحی‌اش و این که قبلاً چه بوده و بعد چطور شده و این که پیدایش منظومه شمسی در نهایت، بعد پیدایش زمین، بعد پیدایش حیات روی زمین، تا این که به انسان برسد، همه طراحی اکوسیستم بوده است.

از چیزهایی که در اکوسیستم با آنها برخورد می‌کنیم این است که حیات، تجلی می‌خواهد. تجلی، حرکت می‌خواهد. حرکت، رفتار می‌خواهد و رفتار، جهت می‌خواهد. جهت، هویت می‌خواهد و هویت، شخصیت؛ و آنجایی که حرکت می‌خواهیم، تبادل، انرژی هست و تبادل انرژی، خستگی و آنتروپی دارد و آنتروپی، تغییر دارد یعنی تولد و مرگ (عزرائیل).

تعریف شخصیت و رفتار

نحوه تظاهر، حضور و رفتار در اکوسیستم را **شخصیت** می‌گوییم. به عبارتی دیگر "شخصیت" برنامه نرم‌افزاری است که نشان می‌دهد هر جزئی در هستی چگونه می‌خواهد تجلی پیدا کند، چگونه می‌خواهد ظاهر بشود یا چگونه ظاهر شده و با چه برنامه‌ای این ظاهر شدن و این تجلی را دارد به منصفه^۱ ظهور می‌رساند.

نحوه عملی ظاهر شدن، تجلی پیدا کردن و نوع مشارکتِ بالفعل در اکوسیستم را برای هر عضوی یا هر ذره‌ای، **رفتار** آن عضو می‌نامیم. یعنی آن چیزی را که راجع به انسان می‌گوییم، بعداً می‌بینیم که راجع به ذرات هم صادق است. بنابراین رفتار، **تجلی بالفعل است و شخصیت، تجلی بالقوه است** یعنی برنامه حضور است. ولی وقتی که این برنامه حضور می‌خواهد عملی بشود، می‌شود رفتار، و وقتی جهت پیدا می‌کند، این جا هویت هم پیدا می‌شود.

رابطه شخصیت و رفتار

همان‌طور که گفتیم؛ شخصیت، برنامه نرم‌افزاری رفتار است یعنی پشت رفتار، یک برنامه نرم‌افزاری خوابیده که این برنامه، به صورت بالقوه است و وقتی که عملی می‌شود و جنبه بالفعل به خودش می‌گیرد، ما به آن می‌گوییم رفتار.

۱ - جای ظاهر شدن چیزی.

در نتیجه "شخصیت" در برگیرنده کلیه فاکتورها و برنامه‌های رفتاری است و نشان دهنده همه خصیصه‌های یک عضو در اکوسیستم می‌باشد.

اصل : برای هر جزئی، بدون ارتباط با سایر اجزا نمی‌توان شخصیتی تعریف کرد. یعنی اگر که ما در همه هستی یک جزء داشتیم و یک ذره داشتیم و ذره دیگری نبود، نمی‌توانستیم راجع به آن صحبت کنیم. هم نیازی نبود، هم مبنای قیاس نبود، هم در واقع ناظری وجود نداشت که بخواهد شخصیت را تعریف بکند و شخصیت، زمانی پیدا می‌شود یا زمانی طرح می‌شود که عوامل دیگری هم تجلی بخش باشند.

اصل : شخصیت هر بخشی یا هر ذره‌ای ممکن است خود، از شخصیت‌های زیر مجموعه خودش تشکیل شده باشد. مثلاً شخصیت یک اتم، خود از بی‌نهایت زیرمجموعه تشکیل شده‌است که هرکدام از آنها دوباره شخصیت دارند، رفتار دارند و جهت دارند.

اصل : از تلفیق دو یا چند شخصیت ثابت، شخصیت ثابت جدیدی ایجاد می‌شود که به‌طور کلی قانون‌مند است. برای مثال از ترکیب کُور و سُدیم که هرکدامشان یک شخصیت ثابت و منحصر به فرد دارند (شخصیت سُدیم معلوم است رفتارش هم معلوم است) یعنی از ترکیب کُور و سُدیم که دو شخصیت مختلف دارند، به شخصیت دیگری می‌رسیم که $(NaCl)$ ^۲ نمک طعام است که خودش یک شخصیت جدیدی دارد که نه شخصیت سُدیم را دارد و نه شخصیت کُور را.

۲ - کلرید سدیم، فرمول شیمیایی نمک طعام.

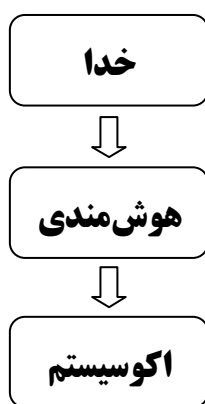
قرارداد: از همین جا یک قرارداد می‌بندیم که "هر شخصیتی را می‌توان یک سازمان نامید."

قوانینی را که راجع به انسان و راجع به ذره می‌گوییم راجع به یک سازمان هم می‌توانیم تعریف بکنیم. یعنی در مدیریت، ما دقیقاً از این مباحث می‌توانیم استفاده بکنیم. بعد می‌آییم می‌بینیم که ذهن سازمانی، عقل سازمانی، هوش سازمانی، سازمان سرطانی؛ سازمان، متاستاز^۳ داده شده و ... راجع به سلامت یک سازمان هم می‌توانیم صحبت کنیم و راجع به مسائل مختلف یک سازمان به یک نقاط مشترکی می‌رسیم. یعنی در آن واحد مسئله‌ای را که مرور می‌کنیم در خصوص مدیریت هم صدق می‌کند که جداگانه می‌توانیم آن را مورد بررسی قرار بدهیم.

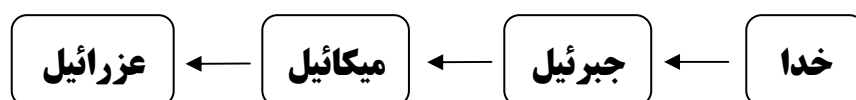
شخصیت اکوسیستم: پس متوجه شدید که آنچه در هستی مادی وجود دارد، دارای شخصیت، رفتار و هویت است. اما خود اکوسیستم هم مجموعه‌ای است از بی‌نهایت شخصیت‌های زیرمجموعه خودش. پس باید خودش هم دارای شخصیت باشد یعنی برنامه نرم‌افزاری رفتار. باید پشت رفتاری که در اکوسیستم قرار دارد یک برنامه نرم‌افزاری قرار داشته باشد و اکوسیستم هم باید شخصیت داشته باشد و چون به این مطلب می‌رسیم که اکوسیستم هم برای خودش شخصیت و رفتار دارد، لذا باید اکوسیستم‌های

۳ - متاستاز (Metastasis) = انتشار و پخش سلول‌های سرطانی از یک بافت به بافت دیگر.

دیگری هم وجود داشته باشند که اکوسیستم ما با آنها در ارتباط باشد و اکوسیستم ما دارای شخصیت بشود (طبق اصولی که از نظر گذرانندیم). بنابراین وجود جهان‌های مجاور، موازی و اکوسیستم‌های دیگر از نظر ما قطعی است یعنی باید اکوسیستم‌های دیگری وجود داشته باشند تا اکوسیستم ما معنا پیدا کرده باشد. در این صورت این اکوسیستم‌ها باید متعلق به جهان‌های دیگری باشند (جهان‌های مجاور و موازی) ... اما همه این اکوسیستم‌ها خود نیاز به عامل ایجاد دارند که تحت کنترل آن نیز قرار داشته باشند. این عامل ایجاد را، هوش‌مندی حاکم بر جهان هستی می‌گوییم که همان "شبکه شعور کیهانی" است که تحت امر خدا است و مُجری اراده اوست. یعنی در واقع می‌بینیم که :



خدا، هوش‌مندی، اکوسیستم و بعد زیرمجموعه‌های دیگر که به آن می‌رسیم، یعنی همه این‌ها سلسله مراتب و مصداق‌هایی پیدا می‌کند ...



جایگاه انسان در اکوسیستم

تا این جا چیزی را که گفتیم در خصوص هر ذره‌ای صدق می‌کرد یعنی در خصوص هر سازمانی صدق می‌کرد. حال به سراغ سازمان وجودی انسان می‌رویم.

اکوسیستم در سیکلِ فعلی‌اش (سیکلِ قبلی‌اش را کار نداریم) که از این بیگ‌بنگ^۴ یا انفجار بزرگ شروع شده، میلیاردها سال تلاش نموده که بی‌نهایت شخصیتِ مختلف را در عرصهٔ گیتی و بر روی زمین طراحی و ایجاد بکند. در این سیکل، شخصیت و رفتارهایی را اعمال کرده که در موجودات، اعم از ذرات و حیوانات و گیاه تجلی پیدا کرده و نتیجهٔ نهاییِ آن‌ها را به انسان انتقال داده، یعنی قبل از این که انسانی وجود داشته باشد، شخصیت وجود داشته، رفتار وجود داشته. یعنی این‌طور نیست که با پیدایش انسان، شخصیت و یا رفتار به وجود آمده باشد. قبل از این که ما وجود داشته باشیم، موریانه برج‌های ۱۲ طبقه می‌ساخته و هر طبقه معلوم است برای چه طراحی شده. قبل از این که ما باشیم، صفاتی را که ما امروز می‌شناسیم، در اکوسیستم طراحی شده و اجرا شده و به صورت بالفعل در آمده. به عبارتی اکوسیستم، شخصیت‌ها و رفتارهایی را طراحی و اجرا کرده و نتیجهٔ نهاییِ آن‌ها را در چیدمانِ وجودی انسان پیاده کرده. پس انسان چه تعریفی پیدا می‌کند؟

۴ - (BigBang) یا مه‌بانگ (بانگِ مهیب) یا انفجار بزرگ، یک نظریهٔ علمی است و لحظهٔ آغازین هستی را گویند، که کلِ هستی، شامل زمان و هر سه بعد، از آن هنگام، بر طبق این نظریه، شروع شده‌است.

تعریف انسان

انسان مجموعه همه شخصیت‌هایی است که در اکوسیستم به کار رفته
نجابتِ اسب، وقار تمساح، وفای سگ، درندگی و بیرحمی گُرگ، میل به
اندوزش مورچه، میل به تولید مؤثر زنبور، میل به زندگی انگلی زالو و ...
بی‌نهایت شخصیت دیگر، همه، شخصیت‌هایی هستند که اکوسیستم قبل از
انسان، همه این خصیصه‌ها را طراحی و به طور جداگانه در مخلوقاتِ
مختلف عالم پیاده کرده. انسان، همه این بهره‌های رفتاری را در خودش
دارد، تا این که کدام‌ها را انتخاب بکند و کدام‌ها را بگذارد کنار و کدام‌ها را
استفاده بکند. برای همه این‌ها، ما نرم‌افزار داریم، همه این‌ها در وجود ما
طراحی شده و هست.

بعد به بحث قابلیت می‌رسیم اگر یک سازمانی، یک دستگاهی، یک قابلیتی
را نداشته باشد، شما نمی‌توانید آن قابلیت را از آن بگیرید. اگر انسان طبع
درنده‌خویی نداشته باشد که ما نمی‌توانیم این را از او بگیریم. بنابراین اگر
این طور هست به این دلیل است که ما در مجموعه عظیمی از نرم‌افزارهای
مختلفی قرار گرفتیم یا آن‌ها در درون ما و در چیدمان وجودی ما قرار
گرفتند و ما حق انتخاب داریم و می‌توانیم روی برنامه سوئیچینگ و
ماجره‌هایی که جاهای دیگر با آن‌ها آشنا شدید برویم، و تصمیم‌گیری داشته
باشیم و انتخاب کنیم. این با ماست و اکوسیستم، تمام تجارب خودش را
در ما جمع کرده، تمام تجارب این چرخه، در ما نهاده شده. ما یک
بخش‌هایی از آن را تا این جا مورد بررسی قرار دادیم، یعنی انسان به طور

کلی مورد بهره‌برداری قرار داده و یک اشرافِ بسیار ضعیفی روی خودش پیدا کرده ولی نمی‌داند که البته شاید هم بداند که انسان، معادل همان اکوسیستم است :

همان انسان شد و انسان جهانی^۵

مفهوم این مطلب آن‌جا، این است که ما، ما حاصلِ تجربهٔ عظیمی هستیم. ما معادل همهٔ شخصیت‌هایی هستیم که در اکوسیستم جاری شده و گُل‌مان با جزءمان از این نظر برابریم.

چندین هزاران سال شد، تا من به گفتار آدم^۶

و میلیاردها سال در واقع طول کشیده تا این طراحی به ما منجر شده و به این‌جا رسیدیم و امروز روزی است که متوجه عظمتِ وجودی خودمان بشویم و خودمان را از نو بشناسیم یعنی سایمتولوژی با چنین دیدی دارد وارد قضیه می‌شود. بنابراین چنین دیدی برای خودش گستردگی خاصی می‌خواهد، یک گُل‌نگریِ خاصی می‌خواهد و یک اُفقِ دیدِ خیلی بازی می‌خواهد. اگر ما قرار باشد محدود بشویم به چارچوب‌هایی، نمی‌توانیم روی این عظمت بحث بکنیم. لذا سایمتولوژی یک دیدِ آزادی دارد و خیلی هم نمی‌خواهد بیاید و عرضِ اندام بکند برای خودش، می‌خواهد

۵ - شیخ محمود شبستری، مثنوی گلشنِ راز.

۶ - مولوی، دیوان شمس.

مسائل را بازبینی بکند و جایگاه خودش را پیدا بکند ببیند که چیست و یک نگاهی به خودش بیاندازد.

نتیجه‌ای که این‌جا می‌گیریم این است که ما می‌توانیم از بین بی‌نهایت نرم‌افزاری که در ما هست، انتخاب‌هایی داشته باشیم.

جهش و موتاسیون

یک موضوعی را که به‌طور حاشیه‌ای به آن اشاره می‌کنیم بحث جهش و موتاسیون است. شاید تصور بشود که جهش، یک پدیدهٔ اتفاقی است، یک‌دفعه یک اتفاقی می‌افتد و یک گونهٔ جدیدی ایجاد می‌شود و بعد جهش در واقع به گونه‌ای اتفاقی بررسی می‌شود. ولی الان با این توضیحاتی که داده شد، اکوسیستم، جهت دارد، هویت دارد و کاری دیمی در آن انجام نشده و نمی‌شود، دقیقاً تمام کارهایی که صورت می‌گیرد با طرح و برنامه است. منتها اگر ما نگاه بکنیم، دقیقاً نمی‌توانیم بفهمیم که این هوش‌مندی با چه تدبیری یا به چه مناسبتی، طراحی یک گیاهی یا طراحی یک حیوانی را انجام داده. ما شاید دقیقاً آن را ندانیم و بعد فکر بکنیم که جهش و موتاسیون، یک امری است اتفاقی. اما با تعریف‌هایی که داریم می‌کنیم، به هویت اکوسیستم و شخصیت آن هم واقف می‌شویم و ضمناً به نظام هدف‌مند جهان هستی مادی خودمان و اکوسیستمش، پی‌می‌بریم و نهایتاً پی به نظام مهندسی خلقت، یعنی اگر این نظام را درک بکنیم، مثل این است که خودمان را درک کردیم، چون خواهیم دید که هیچ تفاوتی بین هیچ کدام از سازمان‌های موجود در اکوسیستم نیست.

نتیجه: یک نتیجه‌گیری دیگر این که شخصیت را اکوسیستم طراحی کرده یعنی مافوقش تعریف کرده و در اکوسیستم تجلی‌اش را داریم می‌بینیم. پس قبل از این که ما وجود داشته باشیم خیلی چیزها وجود داشته.

علت طراحی شخصیت‌ها توسط اکوسیستم

علت این که همه این شخصیت‌ها را اکوسیستم طراحی کرده، این است که لازم بوده تا تعادل و بقا را در بین بی‌نهایت اجزای خودش برقرار بکند. لذا لازم بوده که همه اجزاء، با دقت و ظرافت خاصی مورد توجه قرار بگیرند و به طرح‌شان رسیدگی بشود و تا بعد، به بالفعل شدن‌شان. لذا باز هم این جا یک دلیلی است که جهش و پیدایش و همه این ماجراها اتفاقی نبوده و کاملاً هدف‌مند بوده.

جایگاه اکوسیستم

یک نگاهی به جایگاه اکوسیستم می‌اندازیم. در یک سمت ما، طراح (خالق) را داریم که خداوند متعال است و یک نقشه ایجاد، که در دست هوش‌مندی است و یک سری مواد اولیه شامل شعور کیهانی، حیات کیهانی و نیروی کیهانی.

حیات کیهانی، برای ماشین خلقت مثل موتور برای یک خودرو است
نیروی کیهانی، مثل سوخت برای یک خودرو است
شعور کیهانی، مثل شعوری است که راننده دارد که باید این ماشین را حرکت بدهد.

یعنی به صرف داشتنِ یک ماشین که موتور دارد و سوخت دارد و همه چیز دارد، کار، تمام شده نیست. لذا یک مورچه، حیات دارد نیرو دارد ولی باید عقلِ زندگی داشته باشد و همان‌طور که می‌دانید دارد، چگونه لانه‌اش را درست کند، چطوری بچه‌داری کند، سرباز چه کار کند، کارگر چه کار کند، این نیاز به هوش‌مندی و شعور هست. لذا همان‌طور که شما قبلاً در بحث‌های خودتان برخورد کردید، یعنی نردبان خلقت، شعورهای مختلفی کارهایی را انجام داده، به صرفِ حیات، کار درست نمی‌شود. باید آن ذره هم بداند که چه کار باید بکند، آن حیوان و گیاه هم باید بدانند چه کار باید بکنند. پس باید به هستی یک شعوری دمیده بشود تا ذره بداند چه کار باید بکند، زنبور بداند چه کار باید بکند و همه اجزای اکوسیستم بدانند که چه کار باید بکنند و نقش‌شان چیست.

محصول اولیه (جهان هستی مادی)

طبق شکل، مواد اولیه، در اختیار اکوسیستم قرار داده می‌شود و اکوسیستم مُجری است. حالا اکوسیستم با در دست داشتن این سه عامل (مواد اولیه)، باید بتواند طراحی‌های خودش را در کارخانه و در خط تولید پیاده بکند. خط تولیدش، حرکت و قوانین مختلف و میدان‌ها و بحث‌های مختلفی است که وقتی این سه تا (مواد اولیه) را به این قوانین و... می‌دمد، نتیجه آن می‌شود جهان هستی مادی (محصول اول).

اما خیلی مواقع محصولات، خودشان دوباره برای منظوره‌های دیگری به کار می‌روند. مثلاً اگر یک ماشین لباس‌شویی تولید می‌شود، ماشین لباس‌شویی

به خودی خود معنی ندارد. زمانی معنا پیدا می‌کند که باید برود و در خدمتِ یک کار دیگری قرار بگیرد و محصول نهایی‌اش در خدمت شستن لباس‌ها باشد. پس هدف نهایی در خیلی از محصولات به این صورت است، یعنی خودِ محصول دوباره در خدمتِ محصول دیگری است. مثلاً اگر یک پیچ تولید می‌شود، این پیچ در یک دستگاه دیگری باید به کار برده بشود، به خودی خود درست است که یک محصول است، می‌گویند کارخانه پیچ سازی، ولی این پیچ باید در یک جای دیگری به کار برود و خیلی از تولیدات همین طوری است و ما حاصل نهایی‌اش به خیلی جاها ارتباط پیدا می‌کند.

قانون آنتروپی (سیستم قطع کُن)

جهان هستی مادی که محصول اول است، برای خودش چیزی را در این خط تولید دارد، یک سیستم قطع کُن دارد. نا‌های ماشینی را دیدید که از یک طرف خمیر می‌آید و از کوره عبور می‌کند، آخر دفعه به یک جایی می‌رسد که این باید تکه تکه بشود.

در این خط تولید هم ما، یک سیستم قطع کُن داریم که اگر این سیستم قطع کُن نبود، ما تنوع تولید نمی‌توانستیم داشته باشیم.

در جهان هستی مادی، قانون آنتروپی و خستگی وجود دارد. خستگی مُنجر می‌شود به تغییر، همان‌طور که می‌دانید همه چیز نهایتاً تغییر خواهد کرد. مثلاً خورشید ذخیره‌اش تمام می‌شود و دچار مرگ می‌شود و در هم فرو

می‌رود و به حدِ بُحرانی می‌رسد و بعد از آن منفجر می‌شود، یک سوپرنُوا^۷ را تشکیل می‌دهد. این سوپرنُوا، دوباره تولدِ جدید است و دوباره روز از نو، روزی از نو و ماجراهای دیگری. پس یک جا می‌میرد و یک جا متولد می‌شود و این **تنوعِ انواع در اکوسیستم**، مدیون همین بخشی است که **قانون آنتروپی** آمده در آن کار گذاشته شده و دارد کارِ خودش را می‌کند و عوامل ایجاد تنوع، این بخش است و کارش همین‌طور قطع کردن است و این منقطع کردنِ همهٔ ذرات و همهٔ آنچه در عالم هستی هست، به اکوسیستم تنوع داده و عاملی است که در **شخصیت‌سازی به اکوسیستم کمک کرده**، یعنی این‌جا داریم لزوم طراحی تولد و مرگ را هم نگاه می‌کنیم، گذشته از آن مسائلی که قبلاً به آن نگاه کردیم، این‌جا داریم از این زاویه به تولد و مرگ نگاه می‌کنیم که یکی از مشکلاتِ ذهن ما، تولد و مرگ است. ذهنِ ما قانع نیست، قانع نمی‌شود، از هر دری صحبت بکنیم بالاخره آخر دفعه می‌آید به یک چرا می‌رسد که، چرا؟

ما زیرمجموعهٔ ریزِ یک سیستمِ بزرگی هستیم که آن سیستم هدفی را دنبال می‌کند. ما فعلاً از این جایی که هستیم همهٔ آن ماجرا را نمی‌بینیم، یک بخش کوچکش را می‌بینیم، لذا دچار چرا چرا چرا... هستیم ولی اگر از

۷ - هنگامی که تمام سوختِ هسته‌ای یک ستاره با جرمِ معین به پایان برسد، نیروی گرانش، برتری یافته و ستاره شروع به انقباض می‌کند. در این حالت، به دلیلِ عدم وجود فشارِ کافیِ داخلی، ستاره، شروع به فروریزش می‌کند و به سحابیِ اَبَر نواختری یا سوپرنُوا و یا کوتولهٔ سفید یا ستارهٔ نوترونی یا سیاه‌چاله، تبدیل می‌شود.

بالا تر نگاه بکنیم، یک نگاهی به این خط تولید بیندازیم، متوجه می‌شویم که چرا باید در اکوسیستم عامل ایجاد تنوع داشته باشیم چون یکی از عوامل در اکوسیستم، تنوع انواع است.

جهان هستی مادی، موجود زنده به حساب می‌آید

اما از طرف دیگر جهان هستی مادی، خودش یک شخصیت است و ایجاد رفتار می‌کند. هر جا شخصیت داشته باشیم پشت سرش باید رفتار داشته باشیم. جهان هستی مادی ما، خودش شخصیت دارد هویت دارد همه این‌ها را در دل خودش دارد و موجود زنده به حساب می‌آید. در نهایت می‌بینیم که ما اصلاً چیز غیر زنده نداریم و یک ذره هم زنده است:

من وضو با پیش پنجره‌های می‌گیرم^۸

پیش پنجره هم در آن جا یک سطحی از زندگی است منتها:

با من و تو مرده، با حق زنده اند^۹

برای او زنده‌اند ولی برای ماها مرده به حساب می‌آیند. اما در واقع در دید سایمنتولوژیکی خودمان، به این نتیجه می‌رسیم که همه ذرات زنده‌اند، هستی زنده است و حالا این تغییراتی را که می‌خواهد در نگرش‌های ما به وجود بیاورد، این جا معنا پیدا می‌کند. یعنی بهتر می‌توانیم با خودمان بحث‌های تئوری ماجرا را سر و سامان بدهیم.

۸ - سهراب سپهری.

۹ - مولوی، مثنوی معنوی.

پس جهان هستی مادی باید حرکت ایجاد بکند چون خودش شخصیت است.

اصل - هر جایی که ما حرکت داشته باشیم پشتش باید منتظر رفتار باشیم و بعد از رفتار، جهت و هویت و شخصیت. منتها این شخصیت با شخصیت قبلی ما، فرق دارد.

شخصیت حقیقی و شخصیت واقعی

یک شخصیت بالقوه داریم که می‌شود شخصیت حقیقی، یک شخصیت انتهایی داریم که می‌شود شخصیت واقعی، آن چیزی که واقع شده است آن چیزی که بیرون نمود پیدا کرده و بعد خواهیم دید که بین شخصیت واقعی و شخصیت حقیقی می‌تواند اختلاف و فرقی باشد یعنی دقیقاً آن رفتاری که عرضه می‌شود مطابق با شخصیت درونی نباشد. اینها از یک مسائلی است که به آن می‌رسیم.

بنابراین جهان هستی مادی ما، خودش حرکت است. بنابراین ایجاد رفتار می‌کند و چون جهت دارد، هویت در آن قابل تعریف می‌شود و نهایت همه اینها به یک شخصیت واقعی می‌رسد، شخصیتی که واقع شده ولی شخصیت حقیقی، شخصیت بالقوه است، پشت صحنه تعریف شده.

محصول نهایی

محصول نهایی، شخصیت سازی است. تعریف اکوسیستم می‌شود کارخانه شخصیت سازی.

جمع بندی - چرا اکوسیستم را خلق کردند؟

اکوسیستم خلق شده برای ساخت بی‌نهایت شخصیت. به چه منظوری؟ باید یک منظوری برای ساخت این همه شخصیت باشد. لذا این‌جا توجه ما به علامت سؤال‌هایی که شاید همیشه هم در ذهن ما بوده جلب می‌شود این که عظمت وجود انسان با توجه به صحبت‌هایی که کردیم، تا آن‌جاست که همه این‌ها برای انسان خلق شده، همه این ماجراها و طراحی‌ها برای انسان خلق شده، ماحصل آن چیزی را که در اکوسیستم می‌بینیم، نهایتش به ما برمی‌گردد و اکوسیستم همه این کارها را دارد می‌کند، همه این طراحی‌ها را دارد می‌کند برای ما. که چه بشود؟ باید به این سؤال برسیم. اگر قبول کردیم که این شخصیت است و این رفتار است و کل‌نگری کردیم، در نهایت باید به پاسخ این سؤال برسیم. چرا باید برسیم؟ همین‌جا باز توضیح مختصر بدهیم که :

ریشه بسیاری از نابسامانی‌های روانی و ذهنی ما، تضادهای ماست. تضاد نسبت به چه؟ تضاد نسبت به خدا و هستی و خودمان و دیگران. لذا این مسائل مثل آبی است که روی آتش ریخته بشود، خیلی از تضادهای ما را می‌تواند حل و فصل بکند. بنابراین از این نقطه نظر با این مقدمات شروع کردیم که ضمن این کل‌نگری که می‌کنیم، زمینه را برای سؤالات اساسی شما باز کنیم و ذهن شما را برای طرح سؤالات اساسی باز بکنیم و حالا با این دید برویم طرح سؤال بکنیم و بتوانیم سؤالات را مکتوب بکنیم و بعداً به جوابش هم برسیم. حالا برویم سراغ انسان. ما، هدف هستیم.

انسان، شخصیت و رفتار

در خصوص انسان، یک نرم‌افزار شخصیت را معرفی می‌کنیم که شخصیت حقیقی انسان است. این شخصیت حقیقی، از دو منبع اساسی نرم‌افزاری تغذیه می‌شود:

یکی شخصیت اولیه است یا من برنامه ریزی شده که با یک نوزاد متولد می‌شود، همراه او به دنیا می‌آید و همان‌طور که می‌دانید هیچ دو نوزادی دارای شخصیت مشابهی نیستند حتی اگر دوقلو باشند، یک تخمکی باشند، حتی اگر در تکثیر سلولی از دو سلول مجاور ایجاد شده باشند. دلیلش را قبلاً بررسی کردیم ولی این‌جا با زبان و بیان خاص خودش داریم نگاه می‌کنیم.

یک شخصیت اکتسابی داریم که از محیط صورت می‌گیرد که من برنامه پذیر است و از جمله خروجی‌های من برنامه‌پذیر، وجدان است که وجدان متغیر است. وجدان چون وابسته به محیط است، متغیر است. وجدان در ایران، وجدان در اروپا، و وجدان در هر جای دیگری متفاوت است. پایه و اساس تصمیم‌گیری ما، شخصیت حقیقی است و تصمیم‌گیری به رفتار منجر می‌شود، رفتار ذهنی، روانی و جسمی. رفتار ذهنی داریم یا نداریم؟

رفتار ذهنی: آن چیزی که بازتاب ادراکی ماست.

رفتار روانی: آن چیزی که بازتاب احساسی ما است.

رفتار جسمی: همان حرکات و رفتارهایی است که جلوی چشم است و دارد انجام می‌شود.

یک عامل بیرونی در این جا تغذیه است (مطابق شکل) که در جای خودش با اصولی که بررسی می‌کنیم (اصل تأثیر متقابل جسم، روان و ذهن)، هر کدام از این بخش‌ها می‌تواند اثرگذار باشد. یعنی در واقع ما از طریق جسم می‌توانیم ذهن را مُختل کنیم، روان را مُختل کنیم، مثلاً با مصرف مواد مخدر. یعنی این، از طریق جسم دارد صورت می‌گیرد. ما از طریق جسم می‌توانیم ذهن و روان را فلج کنیم و مختل کنیم لذا عوامل بیرونی می‌تواند بیاید و تأثیرگذار باشد ما از طریق ذهن می‌توانیم جسم را مختل کنیم یک **خبر ناگوار** که بیاید جسم فلج می‌شود. از این چیزها زیاد داریم می‌بینیم. بنابراین اصل تأثیر متقابل ذهن، روان و جسم، بر هم‌دیگر مثل یک لوپ^{۱۰} است. فرقی نمی‌کند که ما از کجا ضربه را وارد کنیم. از هر جایی ضربه وارد بشود، نهایتاً در یک سیکل چرخشی می‌افتد و نتیجه نهایی همه این ماجراها در جسم، به پدیده شیمیایی تبدیل می‌شود، آخر باید رد شیمیایی - اش در جسم پیدا بشود. برای همین هم ممکن است بعضی‌ها مسائل را صرفاً شیمیایی نگاه کنند غافل از این که پشتِ صحنه این تولیدات شیمیایی و هورمونی، ماجراهای دیگری هم خوابیده است.

بعد از رفتار می‌رسیم به **شخصیت واقعی** یعنی آن چیزی، نرم‌افزاری که نمود پیدا کرده و از زوایای مختلف، دیگران می‌توانند آن را مورد ارزیابی قرار بدهند، چون واقع شده. ولی شخصیت حقیقی را نمی‌توانند مورد ارزیابی قرار بدهند.

در مورد شخصیت واقعی، ما را زیر نظر می‌گیرند می‌گویند این رفتارش این‌طوری و ... است ولی شخصیت حقیقی را نمی‌توانند. بین شخصیت حقیقی و واقعی، تفاوت‌هایی وجود دارد که به آن‌ها هم می‌رسیم.

انواع تصمیم‌گیری

تصمیم‌گیری به دو گونه است:

تصمیم‌گیری خودکار

تصمیم‌گیری‌های **زمان‌بر** (تصمیم‌گیری‌هایی که ما در آن دخیل هستیم). مثلاً اگر الان تلفن زنگ بزند و یک خبر ناگواری به ما بدهند، واکنش آن خودکار است. قبلاً ما از طریق فیلترهایی که اشاره خواهیم کرد، واکنش‌های ما از پیش تعیین شده است که ما در مقابل یک پدیده ناگوار، چه واکنشی نشان بدهیم، همان **فیلترِ پیش‌ها** که به آن می‌رسیم. پس یک سری تصمیم‌گیری‌ها قبلاً ما برنامه‌اش را ریختیم، در آن لحظه ما تصمیم نمی‌گیریم که برای یک خبر ناگوار ناراحت بشویم یا ناراحت نشویم. لذا اعضای یک خانواده در مقابل یک خبر، ممکن است واکنش‌های مختلف نشان بدهند یا در مقابل یک پدیده واحد، دو نفر واکنش‌های متفاوتی نشان می‌دهند یا در برابر یک انفجار، دو نفر واکنش‌های مختلفی نشان می‌دهند. واکنش هر کدام از ما یک واکنش **مُجزّایی** است که قبلاً برنامه‌ریزی شده و الان فرصت برای تصمیم‌گیری در آن موارد برای ما نیست و ما نیستیم که تصمیم می‌گیریم. تصمیم‌گیری، فوری است و ما در آن نقشی نداریم. می‌بینیم بلافاصله بعد از آن خبر، غش کردیم، بعد از آن خبر یک مرتبه

می‌بینیم فلج هیستریک پیش آمد. اما در یک بخش از تصمیم‌گیری‌ها، ما زمان داریم و فرصت داریم که برویم روی آن فکر بکنیم. پس منظور از تصمیم‌گیری خودکار، این جور مسائل است که می‌بایست از قبل ما در برنامه آن مشارکت داشته باشیم و برنامه‌اش را بچینیم تا در موقع لزوم غافل‌گیر نشویم. برای همین است که باید مفهوم تولد و مرگ و زندگی و ... را بدانیم. اگر قبلاً ما برنامه‌ریزی نشده باشیم، در مواقع بحران، همین واکنش‌هایی را نشان می‌دهیم که شما شاهدش هستید و ضربات و لطمات مربوط به آن را هم متحمل می‌شویم. چرا سایمنتولوژی می‌خواهد کل‌نگری بکند؟ چون باید کُلّیتِ ماجراهایی را بداند تا بتواند برایش برنامه‌ریزی‌هایی در هر جایی داشته باشد. اگر این برنامه‌ریزی‌ها را نداشته باشیم، گیر می‌افتیم و نمی‌دانیم چی به چیست

وقایع و حوادث

وقایع و حوادث از دو برنامه عبور می‌کنند:

من برنامه‌ریزی شده

من برنامه‌پذیر

یکی برنامه من برنامه‌پذیر است که آموزه‌ها و باورهای فرهنگی و مذهبی و عرفانی و علمی و فلسفی و ... و آنچه که ما داریم، در آن برنامه‌ریزی شده و وقایع و حوادث از آن عبور می‌کنند و می‌آید در نرم‌افزار شخصیت حقیقی و از آنجا توزیع می‌شود به واکنش ذهن (طبق شکل)، واکنش

روان، صدور دستور، واکنش مغز، واکنش بدن و به رفتارِ بینشی منجر می‌شود.

هنگامی که اتفاقی می‌افتد، در ابتدا ذهن است که روی آن، چیدمان اطلاعات را انجام می‌دهد و واکنش روان، صدور دستور و به دنبال آن نهایتاً به رفتارِ بینشی منجر می‌شود. پس من برنامه‌پذیر، خودش یک بینش است.

مثالی می‌زنیم جهت یادآوری ماجرای صدای انفجار. اگر از بیرون صدای انفجار بیاید، همه ما به یک میزان نمی‌ترسیم. یکی ممکن است غش بکند و یکی اصلاً هیچ واکنشی نشان ندهد. این من برنامه‌پذیر است که یک چنین پدیده‌هایی را عادی تلقی می‌کند یا غیرعادی و این که چگونه با آن واقعه برخورد بکند، ما واکنش‌های متفاوتی را نشان می‌دهیم که بعد ذهن می‌آید روی این، یک‌سری تفسیر ادراکی می‌دهد و روان روی آن تفسیر احساسی می‌دهد که باید ناراحت شد یا نه و بعد نهایتاً به صدور دستور می‌رسد و از این‌جا به بعد به مغز دستور داده می‌شود که اوضاع بحرانی است یا بحرانی نیست، شدت و خامت اوضاع چقدر است، آدرنالین^{۱۱} ترشح بشود یا نشود. این‌ها بعد از صدور دستور است که صورت می‌گیرد و مغز، واکنش مربوط به آن را انجام می‌دهد و بعد در نهایت واکنش بدن است که همان رفتار

۱۱ - آدرنالین، هورمون غده فوق‌کلیوی است. این ماده باعث افزایش ضربان قلب، انقباض عروق و انبساط راه‌های هوایی شده و در بروز واکنش جنگ و گریز سیستم عصبی سمپاتیک موثر است.

بینشی است که یکی جیغ می‌زند، یکی غش می‌کند و ... هرکدام از این‌ها یک رفتار بینشی است.

از طرف دیگر همین وقایع و حوادث، از من برنامه‌ریزی شده عبور می‌کند که همان شخصیت اولیه است.

در شخصیت اولیه می‌بینیم که تیپ‌های مختلفی داریم. هر تیپ، واکنش‌های مختلفی را به همراه دارد. با ۴ تیپ آشنا می‌شویم. هر تیپی نسبت به پدیده‌های مختلف یک واکنش‌های کلی دارد که بستگی به چندین فاکتور دیگر دارد که مورد شناسایی قرار می‌دهیم. به واکنش‌های متفاوتی خواهیم رسید دوباره واکنش ذهن، واکنش روان، صدور دستور را داریم، دوباره مغز و واکنش بدن که به رفتار منشی (این‌ها نام‌گذاری‌های خودمان است) منجر می‌شود. پس :

یک رفتار منشی داریم که برخاسته از من برنامه‌ریزی شده است.

یک رفتار بینشی داریم که وابسته به من برنامه‌پذیر است.

مجموع این دو رفتار است که رفتار واقعی ما را نشان می‌دهد. یعنی همان رفتاری که ما از خودمان نشان می‌دهیم و دیگران می‌توانند شاهدش باشند و آن را تجزیه و تحلیل بکنند.

من برنامه‌ریزی شده، خود از نرم‌افزارهای متعددی تشکیل شده است :

• نرم‌افزار فطرت

سیستم اصلی رایانه‌ای ماست که به نام مادر بُرد^{۱۲}، یک نرم‌افزار اصلی است که فطرت می‌شناسیم.

• نرم‌افزار روح جمعی

ابتدا خود روح جمعی را یک تعریفی می‌کنیم که در واقع مثل یک آئینه‌گروی می‌ماند که ما در مرکز آن قرار داریم. تمام انعکاس‌های اندیشه‌ای، شعوری و کلاً همه انعکاس‌های ما، گیاهان، حیوانات در آن منعکس می‌شود و به ما برمی‌گردد. روح جمعی می‌تواند به بخش‌های کوچک‌تری تقسیم بشود مثل روح جمعی خانواده. انعکاسات جمعی یک خانواده، یک سازمان، یک شهر، یک روستا، یک کشور، کل کره زمین و کل هستی در آن اتفاق می‌افتد. مثلاً اگر ما به معنویت فکر کنیم، در جامعه که می‌رویم می‌بینیم همه به نوعی توجه‌شان به عرفان و معنویت جلب است یا اگر به مادیات توجه کنیم یک دفعه می‌بینیم همه فکر و ذکرشان یک‌طوری شده که می‌خواهند یک شبه، بار خودشان را ببندند و ره صد ساله طی کنند، مثل تبی است که همه را می‌گیرد.

این جهان کوه است و فعل ما ندا^{۱۳}

• نرم‌افزار حافظه جمعی

۱۲ - Mother Board = بُرد اصلی ما، قطعه اصلی نرم‌افزاری وجود ما.

۱۳ - مولوی، مثنوی معنوی.

این نرم افزار، سابقه تا امروزِ ماجراهای مختلف را، در خودش ثبت و ضبط کرده. مثلاً فرض کنید ما در حافظه جمعی مان ممکن است از تنهایی بترسیم، از تاریکی بترسیم، این بر می گردد به یک سابقه طولانی که ما طی کردیم و در یک جایی احساس کردیم که تنها نباشیم بهتر است، در یک جایی دیدیم تاریک نباشد بهتر است و تمام این ها به نوعی در حافظه جمعی ثبت و ضبط است. البته حافظه جمعی را ممکن است به صورت ناخودآگاه جمعی هم نام گذاری بکنیم.

• نرم افزار روح

این نرم افزار، جهت نماست و در حرکت غایی ما به سمت رب و حرکت به سمتِ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^{۱۴}، مثل یک قطب نما عمل می کند و در ما دارد جهت نمایی می کند. همه ما احساس گم کردن یک چیزی را داریم و دنبال یک چیزی می گردیم. یک عواملی دارد برنامه ریزی می کند که ما در یک جهت خاصی قرار بگیریم، در جهت خاصی فکر و اندیشه و عمل کنیم. این جهت خاص، از این نرم افزار می آید که اگر نبود ما دورِ خودمان می چرخیدیم. پس روح، جهت کلی ما را نشان می دهد.

• نرم افزار نهاد (فانکشن^{۱۵} یا عمل گرد یا غریزه ما)

۱۴ - إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۱۵۶﴾ ما از خدا هستیم و به سوی او، باز می گردیم. سوره

دوم، بقره.

۱۵ - Function = تابع، وظیفه، کارکرد، کار، کار ویژه، پیشه، مقام، ماموریت.

یعنی همه ما و حیوانات و گیاهان و ... به نوعی نرم افزار فانکشینال دارند، نرم افزاری دارند که عمل کردشان را تعیین و تعریف می کند. مثلاً یک نوزاد تا متولد بشود گریه می کند، این فانکشینش است. نوزاد یک لاک پشت، تا از تخم در می آید بلافاصله جهت آب را تشخیص می دهد و به سمت آب می رود. حالا این از کجا تشخیص می دهد جهت آب کدام سمت است؟ این همان شعور کیهانی است که چیزی را طراحی کرده و این را در فانکشینش و در عمل کردش قرار داده است و نوزاد می داند که باید شیر بخورد و می داند که چه جوری باید بخورد و همه این ماجراها در فانکشینش قرار داده شده است. یک ذره، می داند در کدام پیوند برود و چه مقدار انرژی بگیرد تا تراز اُربیتال^{۱۶} اش را تغییر بدهد، همه را بلد است.

• نرم افزار اشتراکی دوران بارداری بین مادر و جنین

این نرم افزار بین مادر و جنین به اشتراک گذاشته شده است بسته به این که مادر چه دوران بارداری داشته باشد (از نظر ذهنی، روانی و جسمی)، برنامه اش به جنین انتقال یافته و در آن ذخیره می شود. مثلاً این تجربه را شما دارید که می دانید نوزادهایی که زمان جنگ متولد شدند یا دوران جنگ در مرحله جنینی بودند با بچه هایی که متعلق به آن دوران نبودند فرق دارند. مادر به چه موسیقی گوش بدهد، مادر می ترسد یا اضطراب دارد (به دلیل بحران هایی که در اطراف هست)، مادر حرص بخورد (خونش مسموم

۱۶ - اُربیتال = فضایی در اطراف هسته اتم و مولکول، که احتمال حضور الکترون در آن، بیش از ۹۰ درصد است.

می‌شود)، مادر دارو مصرف کند یا نه، مخدر مصرف کند یا نه، تغذیهٔ مادر و ... اثرگذار است. هر کاری بکند، همهٔ این‌ها دارد در برنامه‌هایی ثبت و ضبط می‌شود و جنین در آن مشارکت دارد و در آن شریک است. علاوه بر مسمومیتِ خونِ مادر، از نظر نرم‌افزاری نیز به نوزاد منتقل می‌شود. هنوز جنین، چیدمان ذهنی ندارد، مدیریت حافظه و خیلی بخش‌ها را ندارد ولی تجربه نشان می‌دهد که جنین با وجودی که هنوز نمی‌داند چه خبر است ولی فعلاً در یک نرم‌افزاری، همه چیز دارد ثبت و ضبط می‌شود و وقتی او به دنیا می‌آید، این نرم‌افزار، اکتیو است. اگر مادر حرص بخورد دقیقاً مثل این است که نوزاد حرص خورده و بعد نوزاد متولد می‌شود و می‌بینیم سرطانی است.

• نرم‌افزار بنیاد: (سرشت، طینت، اصل) (طبع نرم‌افزاری + اصول)
به خودی خود یک نرم‌افزار سخت (صُلْب) و Rigid است و خیلی جای صحبت دارد. بعضی روان‌شناس‌ها می‌گویند انسان اصلاً قابل تغییر نیست (آن‌ها منظورشان ژن^{۱۷} است) و به قول حافظ

گر جان بدهد سبِ لعل نکرود با "طینت" اصلی چه کند، بدگوهر افتاد
یا می‌گویند:

۱۷ - ژن یا مادهٔ وراثتی، مادهٔ پیچیده‌ای است که در هنگام تقسیم، می‌تواند همانند خود را به وجود آورد. واحدهایی از این مادهٔ وراثتی، از پدر و مادر به فرزندان انتقال می‌یابند.

"اصل" بد نیکو نگردد، زان که بنیادش بد است^{۱۸}

ولی شما این حرف‌ها را جدی نگیرید زیرا از نظر سایمنتولوژی طبق اصل تغییرپذیری، این‌ها قابل تغییر است و ما می‌توانیم روی آن برنامه‌ریزی داشته باشیم و گرنه ما محکومیم به یک تیپ. (یک چیزهایی صلبیت دارد یعنی با این‌که متغیر است ولی مشکل است)

پس ما اصل تغییرپذیری را داریم. ما می‌دانیم که همه چیز تغییرپذیر است. حال می‌خواهد نرم‌افزار وجودی ما باشد. نظراتی وجود دارد که ممکن است شخصیت را غیر قابل تغییر بداند ولی ما همه صحبت‌های مان سر این است که تغییرپذیر است و راه امیدی را سراغ داریم که داریم بحث می‌کنیم. این نیست که یک آبِ پاک، رو دستِ خودمان بریزیم و بگوییم نه دیگر اصل بد نیکو نگردد.

ما با اصل بد آمدیم که به یک اصل خوبی برسیم و نتیجه نهایی زندگی ما به یک اصل خوب منجر بشود اگر این امید را از ما بگیرند، دیگر از ما چیزی باقی نمی‌ماند.

نرم‌افزار بنیاد، جای بحث مفصلی دارد. در مورد تیپ‌هایی که گفتیم ما حاصلش در بنیاد نهفته و خیلی جای صحبت دارد.

نرم‌افزار بنیاد دو بخش دارد:

۱- بخش اصول حاکم بر آن

۱۸ - سعدی.

۲- بخش طبع نرم‌افزاری (که در آن خوابیده)

یک تیپ یا طبع را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱- طبع سخت‌افزاری (مثل واتا، پیتا، کافا، دموی، صفراوی، اندومورفی،
(...)

۲- طبع نرم‌افزاری (نوزادی که متولد می‌شود، صرف‌نظر از فیزیکش
دارای تیپ نرم‌افزاری است)

یکی از کاربردهای این مسئله در بحث آموزش و پرورش است و بحث
این‌که ما مشکل‌مان اطفال و کودکان هستند. آن‌جا باید ما تشخیص داشته
باشیم، و بعد از آن دیگر یک مقدار کار از کار گذشته (راجع به بزرگترها).
پس ما قابل تغییریم و همین به ما امید می‌دهد که در جهت کمال حرکت
کنیم و به رحمانیت الهی دل ببندیم. هر آن می‌شود تغییر مثبت ایجاد کرد،
به سمت تغییر منفی که خود به‌خود روانیم !!

- طبع سخت‌افزاری

الان اتفاق می‌افتد نگاه به تیپ ما می‌کنند می‌گویند تیپ شما دموی است
صفراوی یا سودایی یا بلغمی است (این‌دومورفی، مزومورفی، اکتومورفی).

این، الان ماست ولی نوزادی که متولد شده چی؟

این‌جا ما یک تیپی را تعریف می‌کنیم که تیپ نرم‌افزاری است. تیپ الان ما،
تیپ سخت‌افزاری است. آن تیپی را که در موقع تولد صحبت می‌کنیم، تیپ
نرم‌افزاری است، طبع نرم‌افزاری است، چون این بحثش مفصل است و الان

داریم کلیات را صحبت می‌کنیم در جای خودش راجع به بنیاد صحبت می‌کنیم.

• نرم‌افزار ژن

کلیهٔ سوء سابقه‌ها و حُسن سابقه‌ها و آنچه که از بدو پیدایش حیات تا این لحظه اتفاق افتاده را به ما انتقال می‌دهد و ما در این جا وارث آن هستیم یعنی درست مثل یک مسابقهٔ دوی دستِ جمعی است که چوبی را دست به دست به هم می‌دهند. دَوْنده به یک جایی می‌رسد، چوبی دستش است چوب را می‌دهد به دَوْندهٔ بعدی، دَوْندهٔ بعدی ادامه می‌دهد. دَوْندهٔ بعدی قصورات و اشتباهاتِ دَوْندهٔ قبلی را باید جبران کند. یعنی در مجموع تعدادی دَوْنده قرار است نواقص‌شان و محاسن‌شان را روی هم‌دیگر بگذارند. لذا هرکسی تا یک جایی می‌دود از جای دیگر چوب را می‌دهد دستِ دَوْندهٔ بعدی و دَوْندهٔ بعدی ادامه می‌دهد و همین‌طور ادامه پیدا می‌کند. اگر نفر قبلی حُسن سابقه داشته باشد (ژنِ سالم)، یعنی اگر دَوْنده جلو افتاده باشد نفر بعدی یک مقدار خیالش راحت‌تر است، جلو افتادگی دارد و اگر دَوْندهٔ قبلی عقب‌مانده باشد، نفر بعدی باید جبران کند. آیا چنین بازی می‌تواند در ذهن ما جا بگیرد؟ ما هم وارد یک چنین بازی شده‌ایم که مثلاً یک نسلی عمرش طولانی است و در یک جایی کارهایی کرده‌اند که ضریب اُفتِ پُتانسیل سلولی‌شان در یک حدی مانده (حُسن سابقه)، اما دلیل نمی‌شود نسل‌های بعدی آن را ادامه دهند. یک نسلی می‌تواند طول عمر پایین داشته باشد (چون از گذشته این آمده انتقال پیدا کرده) و یا یک

بیماری ژنتیکی دارند. البته بحث ژن هم خیلی مفصل است، سر جای خودش صحبت می‌کنیم. از روز اول ما دیابت نداشته‌ایم در یک جایی دچار سوء سابقه شده‌ایم. مثلاً می‌گویند بیماری قلبی داریم و ارثی است. اما این به آن معنی نیست که ما محکومیم. یعنی اگر مثلاً یک نسلی طول عمر کمی دارد به صورت ژنتیکی، حالا نسل بعدی هم محکوم است که طول عمر کمی داشته باشد، اگر یک نسلی بیماری خاصی را داشته، الآن دیگر بگوییم تو محکومی، چون ژنتیک است. آنچه در سایمنتولوژی دنبال می‌کنیم همین اصل تغییر پذیری است. تجربه شما در فرادرمانی نشان داده که مشکلات ژنتیکی نیز درمان شده و از حالا به بعد این نسخه ژنتیکی، اصلاح شده و مشکل به بعدی‌ها منتقل نمی‌شود و انتقال منفی صورت نمی‌گیرد چون سیستم راه افتاده، چه سخت‌افزاریش چه نرم‌افزاریش. ما قابلیت همه چیز را داریم چون سوئیچش (نرم‌افزار) در ما کار گذاشته شده، فقط باید اکتیو بشود یا نشود. اصل تمایل به ساده‌ترین، راحت‌ترین، اصل دوری از درد، اصل حصول نتیجه در کوتاه‌ترین زمان و ... یک نرم‌افزار است. در یک ساختمان چهار، پنج طبقه که آسانسور ندارد اولش همه به راحتی بالا و پایین می‌روند اما اگر آسانسور بگذارند، بعد از چند روز دیگر از پله‌ها بالا و پایین رفتن مصیبتی می‌شود.

اگر سیستم سلولی ما و سیستم نرم‌افزاری ما به یک سیستم ساده‌تری رسید، برگشت به سیستم قبلی سخت می‌شود. اگر سلول، شکلات را شناخت یا نوشابه انرژی‌زا را (انرژی سهل الحصول)، دیگر نمی‌تواند دُنبه را تحمل

کند. نسلِ قبلیِ ما، این دکمه را یک کمی آورده بالاتر (مانندِ اِکولایزر). هرچه این برنامه‌ها را بهتر بشناسیم، خودمان را بهتر می‌شناسیم. پس مسئلهٔ ژنتیک، نقشی در درمان ندارد یعنی اگر تولید مثل، بعد از بهبودی و درمان بیماری اتفاق بیافتد، آن بیماری به نسل بعدی انتقال پیدا نمی‌کند. بنابراین در سایمتولوژی، انسان به هیچ‌وجه محکوم نیست و هرکدام از برنامه‌ها ثابت شده ولی قطعاً صُلب نیست، می‌تواند تغییر داشته باشد و دلیل ورود به جزئیاتی که شما شاهدش هستید این است که تا ما این اجزاء را مورد بررسی قرار ندهیم، ارتباطش را با کُل نمی‌فهمیم و نمی‌دانیم چه نقشه‌ای در کار است. پس از همین الان آماده باشیم تا نقائصِ کارِ گذشتگان را جبران کنیم. چوب را داده‌اند دست ما، حالا ما دوندهٔ بعدی هستیم و قرار است این‌ها را هم بدهیم دست نسل بعدی، امیدوارم که ما بتوانیم یک مقدار جلو بیاندازیم که آن‌ها کم‌تر بخواهند نَفَس بزنند.

• ویروس‌های غیرآرگانیک

یک عامل در دوران جنینی هست و تجربه کرده‌اید (طبق دورهٔ پیش‌نیاز این دوره که دوستان باید گذرانده باشند، دورهٔ تشعشع دفاعی) و آن پدیده‌ای است به نام "ویروس غیرآرگانیک" که دوستان آشنایی دارند فقط یک اشاره می‌کنیم.

تئوری ویروس‌های غیرآرگانیک، یکی از مهم‌ترین تئوری‌های ما در سایمتولوژی است. زمانی که کُخ^{۱۹} و پاستور^{۲۰} راجع به ویروس‌ها یا

۱۹ - رابرت کُخ، از دانش‌مندان آلمانی و کاشف عامل بیماری سیل.

میکروارگانسیم‌ها صحبت کردند چون میکروارگانسیم‌ها قابل مشاهده نبودند، قاعدتاً مورد تمسخر شدید قرار گرفتند ولی خوش‌بختانه موضوع به اثبات رسید و این‌که به صرفِ قابل دیدن نبودن، دلیل نمی‌شود که انکار کرد. ما به صرفِ تجربه داریم در خصوص مواردی به نتیجه می‌رسیم چون تجربه خودش پایه علم است و ما باید از تجارب‌مان استفاده‌های لازم را ببریم. این موجودات در حوزه فرکانسی ما قرار ندارند ولی می‌توانند در مواقعی که بخواهند خودشان را در حوزه فرکانسی ما قرار بدهند. در این موجودات، عناصر ارگانیک^{۲۱} نیست به این دلیل نام‌گذاری، "ویروس‌های ذهنی" یا "ویروس‌های غیرارگانیک" یا "موجودات غیرارگانیک" شکل گرفت.

یکی از محل‌های نفوذ این ویروس‌ها در دوران بارداری، بر روی من برنامه‌ریزی شده (و بعدها روی من برنامه‌پذیر) است که از طریق مادر و پدر روی نطفه اولیه از اولین لحظه حضور دارد و انتقال پیدا می‌کند و بسیاری از مشکلات اطفال ما راجع به همین است، مثل بیش‌فعالی (دو نوع

۲۰ - لویی پاستور (۱۸۹۵-۱۸۲۲) از شیمی‌دانان و زیست‌شناسان مشهور فرانسوی است. شهرت وی مدیون شناخت نقش باکتری‌ها در بروز بیماری و کشف واکسن ضدهاری می‌باشد. هم‌چنین عمل پاستوریزه کردن که مأخوذ از نام اوست، اختراع این دانشمند می‌باشد.

۲۱ - موجوداتی که در ساختار بدنی‌شان دارای کربن باشند، ارگانیک و فاقدین کربن را غیرارگانیک می‌نامند.

است : ویروسی و نرم‌افزاری) و بعدها ما عوارضی را در این خصوص مشاهده می‌کنیم. ما در هر لحظه می‌توانیم در معرض آلودگی این ویروس‌ها باشیم.

این ویروس‌ها می‌توانند به چند طریق اثرگذار باشند و بخش‌ها و ستادهای مهم نرم‌افزاری و سخت‌افزاری ما را تحت تأثیر قرار بدهند :

۱- اثر مستقیم بر روی بخش‌های مختلف جسم

۲- اثر غیرمستقیم بر جسم

مانند: اثر بر روی راکتورها و کانال‌های مختلف انرژی‌های حیاتی و اختلال در آنها (که منجر به ایجاد اختلال غیرمستقیم در بخش‌های مختلف جسم می‌شود)، اثر بر روی بخش‌های نرم‌افزاری انسان که باعث تاثیر فیزیکی بر روی جسم می‌شود، مختل کردن ادراکات و احساسات انسان از طریق تسلط بر ستادهای ذهن و اشغال برنامه‌های نرم‌افزاری آنها (که حاصلش توهم و ... است)

وقتی بخش‌های مختلف جسم، کارش مختل شود، طبق اصل تأثیر متقابل ذهن، روان و جسم می‌تواند به طور غیرمستقیم به بخش‌های دیگر سرایت کند. بعضی وقت‌ها شما به این نتیجه رسیده‌اید که در مواردی باید در خصوص ویروس‌های غیرارگانیک، پاک‌سازی‌هایی را انجام بدهید.

بخش دیگر، اثر بر روی بخش‌های نرم‌افزاری انسان است که می‌تواند باعث تأثیر فیزیکی بر روی جسم بشود. بخش دیگر، مختل کردن ادراکات و احساسات انسان، از طریق تسلط به ستادهای ذهن و اشغال برنامه‌های

نرم‌افزاری آن‌هاست. حالا وقتی که به این موضوع رسیدیم مفصل‌تر راجع به آن صحبت می‌کنیم.

نرم‌افزارهای من برنامه‌پذیر

در مورد من برنامه‌پذیر، دیگر مشخص است. آن پدیده‌هایی است که از محیط، از خانه، از والدین، از مدرسه و شهر و مملکت و دنیا و سیاست‌های جاری در دنیا می‌تواند روی من برنامه‌پذیر ما اثرگذار باشد. چه چیزی در دنیا در جریان است، چه روالی هست، روال‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، همه این‌ها روی من برنامه‌پذیر اثرگذار است. مثلاً فرزندانی که در دوران بحران اقتصادی جهانی به دنیا بیایند فرق می‌کنند با فرزندانی که در این دوران بحران اقتصادی نیستند یا فرزندانی که در جنگ جهانی دوم یا در جنگ جهانی اول متولد شدند با فرزندان دوران صلح تفاوت می‌کنند.

نهایت این قضایا می‌آید و در نرم‌افزار شخصیت، همان شخصیت حقیقی، از فیلترهای بینشی و منشی (طبق شکل) عبور می‌کند و رفتار ما را و نهایتاً شخصیت واقعی ما را شکل می‌دهد.

شخصیت واقعی ما دوباره می‌تواند روی من برنامه‌پذیر، اثرگذار باشد. یعنی بیاید به یک ارزش‌هایی بها بدهد و نهایتاً قضیه، خود این شخصیت واقعی دوباره در چیدمان من برنامه‌پذیر می‌تواند اثرگذار باشد.

• نرم‌افزار روح جمعی

در خصوص این نرم افزار هم اشاره شد که ما در یک آئینه گروی قرار داریم. همه مسائل ما می رود و بازتاب می کند و برمی گردد. اگر ما به معنویت فکر کنیم، در جامعه می بینیم که همه به یک نوعی توجه شان به عرفان جلب است، خودشان هم نمی دانند چرا. اگر افکار ما راجع به مادیات باشد، می بینید هر جا می روید فکر و ذکر همه این است که چگونه یک شبه، ره صدساله بروند از نظر مادی و بار خودشان را به اصطلاح ببندند. یعنی تبی است که همه را می گیرد. به نوعی قرار بوده خودتان این مسئله را با کار عملی انجام بدید و نتیجه اش را ببینید و بگویید.

• اصول مقدماتی حاکم بر شخصیت

۱- هر جزئی از اجزای عالم مادی، دارای رفتار، هویت و شخصیت است.

۲- هیچ جزئی به تنهایی دارای رفتار، هویت و شخصیت نیست و فقط در رابطه با سایر اجزاء در اکوسیستم، خصوصیات فوق را پیدا می کند.

۳- یک شخصیت می تواند از شخصیت های جزئی تری تشکیل بشود.

۴- اکوسیستم خودش یک شخصیت محسوب می شود که دارای رفتار و هویت نیز هست و چون شخصیتی بدون وجود شخصیت دیگر، قابل تعریف نیست بنابراین لازم است که اکوسیستم یا اکوسیستم های دیگری نیز وجود داشته باشد.

۵- هر شخصیتی یک موجود زنده به حساب می‌آید با سطوح مختلفی از زندگی. شیوه سیستم فکری ما از این‌جا شکل می‌گیرد که دیگر ما به یک ذره، به یک موجود و به یک سازمان به صورتی نگاه می‌کنیم که زنده است و این‌ها اساس رفتارهای ما را بعداً تشکیل می‌دهد. یعنی اگر در یک جایی رسیدیم به این که ما باید به شخصیت اکوسیستم احترام بگذاریم خیلی دور از ذهن برای ما نخواهد بود. چرا؟ چون قبلاً مفصل، بحث‌هایی را از نظر گذراندیم و توافقاتی بین ما ایجاد شده و برای ما یک مسائلی، مُسَجَّل شده (یا اگر نشده باید به آن برسیم) و هدفِ سایمنتولوژی این است که تا این‌جا با توجه به تجارب، باید خیلی مسائل، مُسَجَّل شده باشد و کم و کسری هم اگر هست بیاییم این‌ها را پی‌گیری کنیم.

۶- در پشت هر رفتار، هویت و شخصیتی، لازم است اندیشه‌ای نهفته باشد. در نتیجه در پشت اکوسیستم نیز باید اندیشه‌ای قرار داشته باشد.

۷- یک شخصیت را می‌توان یک سازمان نامید. چون در بخش مدیریت، نگاه سازمانی‌مان به این صورت است که یک سازمان را زنده می‌بینیم و یک سازمانِ شخصیتی مستقل به حساب می‌آید که می‌تواند دارای شخصیت‌های بی‌شماری در زیرمجموعه خودش باشد.

تئوری میدان شعوری

۱- رفتار ذره در میدان شعوری (شکل‌پذیری، تجزیه‌پذیری و

ترکیب‌پذیری - ترمیم)

ما می‌دانیم که یک ذره در اکوسیستم، تحت تأثیر میدان‌های مختلفی قرار دارد مانند میدان گرانشی، میدان الکترومغناطیسی، میدان هسته‌ای ضعیف و میدان هسته‌ای قوی^{۲۲}. این را هم می‌دانیم که رفتار هر ذره در هر یک از این میدان‌ها، رفتاری بخصوص و مشخص است یعنی اجزاء در هر میدان، رفتار بخصوصی را نسبت به آن میدان نشان می‌دهند (برای دنیای علم کاملاً مشخص است). اما میدان دیگری داریم که به وجود آن به صورت تجربی می‌توانیم پی ببریم و فعلاً چیزهای لازم برای نشان دادنش نیست. این میدان،

۲۲ - نیرویی که عامل حرکت سقوط آزاد اجسام و هم‌چنین حرکت پرتابی و نیز

نیروی جاذبه‌ای بین اجرام مختلف می‌باشد، نیروی گرانشی نامیده می‌شود.

بین دو بار هم‌نام، نیروی الکتریکی دافعه و بین دو بار غیرهم‌نام، نیروی الکتریکی

جاذبه، به وجود می‌آید. اگر بار الکتریکی در میدان مغناطیسی یک آهنربا حرکت

کند، از طرف میدان، بر آن، نیروی مغناطیسی وارد می‌شود.

نیروی هسته‌ای ضعیف، تنها در واکنش‌های هسته‌ای وجود دارد.

درون هسته اتم پروتون‌های باردار و نوترون‌های بدون بار با قطر بسیار کوچک

وجود دارند. این ذره‌ها با نیروی هسته‌ای بسیار قوی به یکدیگر، متصلند که به آن،

نیروی هسته‌ای قوی گفته می‌شود. این نیرو فقط در ابعاد هسته‌ای وجود دارند، یعنی

کوتاه بُرد هستند. وقتی فاصله ذرات از هم زیاد شود، نیروی هسته‌ای کاهش

می‌یابد.

میدان شعوری است که در آن رفتار هر ذره‌ای، تابع قوانین و قواعد دیگری می‌شود و از قواعد قبلی پیروی نمی‌کند بلکه تابع شعورِ مافوقِ خودش می‌شود. مثلاً در یک گرفتگی عروقِ کرونر، مولکول‌های کُلسترول^{۲۳} که جمع شده، دیگر سلول نیست که ما به آن دستور بدهیم و ترانسفِر^{۲۴} اطلاعات بکنیم، بلکه مولکول است. ما در بحث های قبلی راجع به انتقال

۲۳ - سرخرگ‌های کرونری از آئورت بیرون می‌آیند. آئورت، شریان یا سرخرگ اصلی بدن می‌باشد که از بطن چپ، خون را خارج می‌سازند. شریان‌های کرونری از ابتدای آئورت منشأ گرفته و بنابراین اولین شریان‌هایی هستند که خون حاوی اکسیژن زیاد را دریافت می‌دارند. دو شریان کرونری (چپ و راست) نسبتاً کوچک بوده و هر کدام فقط ۳ یا ۴ میلیمتر قطر دارند. این شریان‌های کرونری از روی سطح قلب عبور کرده و در پشت قلب به یک‌دیگر متصل می‌شوند و تقریباً یک مسیر دایره‌ای را ایجاد می‌کنند. وقتی چنین الگویی از رگ‌های خونی قلب توسط پزشکان قدیم دیده شد، آن‌ها فکر کردند که این شبیه تاج می‌باشد به همین دلیل کلمه لاتین شریان‌های کرونری (Coronary یعنی تاج) را به آن‌ها دادند که امروزه نیز از این کلمه استفاده می‌شود.

کُلسترول، دسته‌ای از چربی‌هاست. مقدار زیاد کُلسترول، با بیماری‌های کرونری قلب در ارتباط است کُلسترول روی دیواره رگ‌ها رسوب کرده و موجب شکل‌گیری ماده سخت و ضخیمی که همان پلاک کُلسترول است می‌شود. با گذشت زمان، پلاک کُلسترول موجب ضخیم‌شدن دیواره رگ و نازک‌شدن مجرای عبور خون می‌شود که به آن گرفتگی عروق می‌گویند.

۲۴ - Transfer = انتقال.

اطلاعات، صحبت کردیم. گفتیم که ما به سلول راه پیدا می‌کنیم و از مرزِ ژن عبور می‌کنیم و برنامهٔ ریکاوری‌اش^{۲۵} را بالا می‌آوریم و برنامه ریکاوری می‌آید و دیگر از این جا به بعد یک ماجراهایی رقم می‌خورد که آشنا هستید.

اما ما با یک مولکولِ گُلسترویل چه کار باید بکنیم؟ شما تجربه کرده‌اید، مثلاً یک زائدهٔ استخوانی، مولکول‌هایی است که از حالت معمول خارج شده و تبدیل به یک جسمِ صُلَب شده. این‌ها را چه کارش کنیم؟ چگونه مولکول از ما دستور گرفته؟ و در واقع چگونه مشاهده کردیم که آن زائدهٔ صُلَب، ابتدا نرم شده و بعد یوآش یوآش یا حتی یک مرتبه محو شده؟ پس در خیلی موارد، ما با توده‌ای مرده سروکار داریم که دیگر باید به صورت مولکولی به آن نگاه کنیم نه سلولی. بنابراین با میدان شعوری است که تغییراتِ چیدمانی نرم‌افزاری و رفتارهای ذرات و رفتار ذره و شکل پذیری و همهٔ این‌ها، آن جا قابل بررسی و قابل ایجاد و قابل نتیجه‌گیری می‌شود.

سه تجربهٔ شکل‌پذیری، تجزیه‌پذیری و ترکیب‌پذیری، در خیلی از موارد هم، ترکیب‌پذیری داریم که به ترمیم کمک می‌کند. حال ترمیم، یک موقع سلولی است که شما با پدیدهٔ ترمیم سلولی آشنا هستید، اما ترمیمی که مولکول در آن نقش داشته باشد (ترمیم مولکولی) و به یک مولکول دستور بدهیم که یک مولکول از آن جا بیاید این جا بنشیند، این یک امری است که شاید تا امروز دوستان به آن توجه نکرده باشند. چون برای ما بحث سلول

۲۵ - Recovery = ترمیم، بهبود، بازیافت، بهبودی.

بیش تر ملموس بود، می‌گفتیم سلول است دیگر. ما به او دستور دادیم و سلول هم اطاعتِ امر کرد، ولی راجع به یک ذره (مولکول)، آن‌ها چطور از ما دستور می‌گیرند؟ در مورد شکل‌پذیری به تجربه‌ای اشاره می‌کنیم که همان تجربهٔ عکس‌برداری از مولکول‌های آب^{۲۶} است. این تجربه، در واقع شکل‌پذیری را نشان می‌دهد و نشان می‌دهد که این مولکول، از رفتار قبلی خودش باز داشته شده. در مورد تجزیه‌پذیری و ترمیم‌پذیری، خودتان تجارب زیادی دارید در تجارب‌تان ببینید در کدام یک این تجربه را داشتید. مثل مواردی که زائده‌هایی بوده، توده‌های مرده‌ای بوده که ما با بخش مولکولی آن می‌توانستیم در ارتباط باشیم. هر ذره‌ای در میدان شعوری، تابعِ تئوری شعورِ جزءِ مافوقِ خودش می‌شود یعنی وقتی آن ذره می‌آید در حوزهٔ میدان شعوری ما، تابعِ شعورِ ما می‌شود. خودِ ذره هم فراموش نکنید که شعور دارد و این‌جا مجموعهٔ شعوری ما، می‌شود مجموعهٔ سازمان ما. ما آن ذره را به عضویتِ سازمان خودمان درمی‌آوریم و می‌شود جزءِ میدان شعوری خودمان. تا این‌جا، بخش رفتار سخت‌افزاری بود.

۲۶ - ماسارو ایموتو، محقق ژاپنی، فارغ‌التحصیل دانشگاه یوکوهاما، در بخشی از آزمایشاتِ خود با عکس‌برداری، دریافت که افکار، نظریات، موسیقی، دعا و غیره بر شکلِ ظاهری مولکول‌های آب تأثیراتی متفاوت دارد. به عنوان مثال شکلِ کریستال‌های آبی که روی ظرفش نوشته باشند عشق، با شکل کریستال‌های آبی که روی ظرفش نوشته باشند تنفر، متفاوت خواهد بود. وی نتیجهٔ این تحقیق را در سه جلد کتاب منتشر کرده است.

۲- رفتار نرم‌افزاری در میدان شعوری

الف - اصلاح نرم‌افزاری: در یک میدان شعوری، برنامه‌های نرم‌افزاری وجود، قابلیت اصلاح با میدان شعوری جدید را دارد. مثلاً قابلیت "اصلاح الگوی خواب". یعنی چون همه این‌ها نهایتاً به رفتار می‌انجامد، ما چه در رفتار کار بکنیم چه در نرم‌افزارش کار بکنیم، هیچ تفاوتی نمی‌کند یعنی از طریق هر دو امکان‌پذیر است.

نکته: انسان نیز در میدان‌های شعوری مختلف، شخصیت، رفتار و هویت متفاوتی از خود نشان می‌دهد.

برای مثال استفاده از میدان شعوری برای اصلاح الگوی خواب را قبلاً تجربه کردید. در این دوره می‌خواهیم یک بار دیگر این مسئله را به طور آماري تجربه کنیم و به عنوان یکی از کارهای عملی دوره‌مان آن را بررسی کنیم.

در علوم رایج، آیا خواب قابل برنامه‌ریزی است؟ می‌دانیم که به احتمال بیش از ۹۰ درصد نه. این تجربه‌ای را که ما با هم به دست می‌آوریم، نشان می‌دهد که **خواب، قابل برنامه‌ریزی است**. سایمتولوژی می‌خواهد همه این مسائل را مورد بررسی قرار بدهد. از نظر ما خواب، قابل برنامه‌ریزی است و قرار بوده اصلاً برنامه‌ریزی بشود یعنی قابل برنامه‌ریزی باشد تا ما بتوانیم از آن استفاده بکنیم. دوستان از امشب تا جلسه بعد ساعت ۱۰، هر شب این تجربه را در نظر بگیرید و یک مقدار مُحققانه با موضوع برخورد کنید و گزارش تهیه کنید. این گزارش‌ها ارزش‌مند خواهد بود. شما قبلاً

تجربه‌اش را داشته‌اید ولی تئوریش را نمی‌دانستید، فقط می‌دانستید کار با هوش‌مندی است (کلیت ماجرا)، ولی کار با هوش‌مندی، اجزای بسیار زیادی دارد. ما از سطح هوش‌مندی یک پله آمدیم پایین‌تر، رسیدیم به اکوسیستم، باز آمدیم پایین‌تر. درست است که **کُلِیتِ قَضِیه** این است که "ما داریم به خدا می‌سپاریم" و همه را داریم در رابطه با خداوند کار می‌کنیم، اما اگر قرار باشد ما دارای شناختِ دقیقی بشویم باید دقیقاً بدانیم چه اتفاقاتی افتاده و در نهایت متوجه بشویم که این‌ها همه قانون‌مند است و همه این‌ها برای خودش اصول دارد، در نهایت همه‌اش **علم** است. هدف این است که هر کدام از ما صاحب نظر بشویم.

ب - تطابق نرم‌افزاری: در یک میدان شعوری، برنامه‌های نرم‌افزاری وجود، قابلیت تطابق و هم‌فازی با میدان شعوری جدید را دارد. از جمله نتایج حاصل از تطابق نرم‌افزاری در میدان شعوری، "مصونیت شعوری" می‌باشد.

تئوری مصونیت شعوری

یکی از این ماجراهایی که نشان می‌دهد که رفتار، آن طوری نیست که در شخصیت حقیقی خوابیده، تئوری مصونیت شعوری است.

(شخصیت حقیقی یک ذره این است که باید صُلْب، **Rigid** و محکم در یک توده‌ای که قرار گرفته، قرار بگیرد و نباید جدا بشود. ولی **شخصیت واقعی** اش می‌گوید که می‌تواند جدا بشود، لذا شخصیت واقعی با شخصیت حقیقی تفاوت پیدا می‌کند)

در یک میدان شعوری، رفتار یک میکروارگانیسم، بستگی به "حوزه و میدان شعوری اشتراکی مابین میکروارگانیسم و ناقل" دارد یعنی یک میدان شعوری را تشکیل می‌دهند و این رفتار، الزاماً با شخصیت حقیقی میکروارگانیسم تطابق ندارد. یعنی در علم رایج می‌گویند، مثلاً اگر یک حیوان را بغل کنیم دچار بیماری می‌شویم. شخصیت حقیقی میکروارگانیسمی که با این حیوان است می‌گوید که من به محض تماس باید وارد بشوم و برای تنازع بقای خودم بیایم و یک سری کارهای خصمانه را انجام بدهم. اما عملاً می‌بینیم و آمار هم نشان می‌دهد کسی که حیوانی را نگه می‌دارد مریض نمی‌شود. مثلاً با موش بازی می‌کنند، موش و گربه نگه می‌دارند مریض هم نمی‌شوند. برخی افراد، ناقل میکروارگانیسم هستند اما بیمار نیستند.

دو نوع مصونیت داریم

مصونیت شعوری طبیعی

مصونیت شعوری مصنوعی

- مصونیت شعوری طبیعی

در اپیدمی‌ها^{۲۷} در طول تاریخ، افرادی بوده‌اند که به طور طبیعی مصونیت شعوری پیدا کرده‌اند و توانسته‌اند به هم‌فازی شعوری برسند. در این جا ما یک مصونیت شعوری طبیعی داریم که یک میدان شعوری طبیعی است. فرد، بدون این که بداند، میدان شعوری با حیوانش ایجاد کرده، در این میدان

۲۷ - اپیدمی = بیماری که شیوع پیدا کند، همه‌گیری.

شعوری، میکروارگانسیم‌ها، از شخصیت حقیقی خودشان تبعیت نمی‌کنند، در حوزه شعور بالادست خودشان قرار می‌گیرند و جزء سازمان دیگری می‌شوند و آن رفتار را از خودشان نشان نمی‌دهند. نمونه‌هایش را دیده‌اید؛ افرادی که از سطل زباله و آشغال‌ها، غذا برمی‌دارند و می‌خورند و خیلی هم سالمند. ممکن است ما بگوییم که این‌ها قوی شده‌اند. قوی شدن در مورد چارچوب‌ها و مقرراتی که هست، مصداق ندارد. این‌جا چیزی که اتفاق می‌افتد این است که میدان‌های شعوری یا به طور طبیعی ایجاد شده یا ما به طور مصنوعی می‌خواهیم ایجادش کنیم.

- مصونیت شعوری مصنوعی

میدانی است که ما آن را ایجاد می‌کنیم و میکروارگانسیم‌ها با ما هم‌سو می‌شوند. قبلاً میکروارگانسیم‌ها رفتار خصمانه داشتند ولی در این میدان شعوری جدید، به گونه‌ای دیگر رفتار می‌کنند و دیگر رفتار خصمانه ندارند.

اختلال میدان‌های شعوری

اختلال در میدان‌های شعوری به دو صورت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری است. سخت‌افزار همان جسم و فیزیک است و بقیه قسمت‌ها را که پشت بخش فیزیکی مان خوابیده، بخش‌های نرم‌افزاری تلقی می‌کنیم.

اختلال شعوری نرم‌افزاری

از چند طریق ممکن است ایجاد بشود

۱- ورود برنامه‌های غلط به بخش‌های مختلف نرم‌افزاری وجود

مثل این که فرض کنید ما با یک بچه به گونه‌ای رفتار می‌کنیم که او خلاف جنسیت خودش را نتیجه می‌گیرد. مثلاً به یک دختر بچه بگوییم چقدر شبیه بابایش است، همه می‌گویند شبیه بابایش است. این اطلاعات می‌رود در نرم‌افزارش می‌نشیند که شبیه پدر است و پدر هم مرد است. بعد نرم‌افزار به او می‌گوید که تو مردی، ولی فیزیکش می‌گوید که تو مؤنث هستی، این برنامه غلط می‌رود در سیستم نرم‌افزاری می‌نشیند.

یا اختلالات سوژه‌ای که ما در محیط با آن برخورد می‌کنیم. سوژه‌هایی که می‌تواند برنامه‌های غلطی را به نرم‌افزار ما بدهد یعنی همان چیزی که ما به نام "بد آموزی" می‌شناسیم. خیلی از اختلالات، در نتیجه بدآموزی به ما یا به اطفال انتقال پیدا کرده. مثلاً در یک شهر که اصول راهنمایی و رانندگی رعایت نمی‌شود، برنامه‌ریزی درونی همه افراد، بر مبنای آن تعریف می‌شود و یک نفر هم که آدم منضبطی است و می‌خواهد رعایت بکند اصولاً بعد از یک مدتی دیگر میلی به رعایت این مقررات نشان نداده و بی نظم خواهد شد. می‌بیند که

"خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو"

یا

"در شهر نی سواران باید سوار نی شد"

یعنی حالا که همه دارند این طور رانندگی می‌کنند، بقیه هم باید همین طور بروند. لذا او هم بعد از یک مدتی می‌بیند که نمی‌شود و این برنامه غلط را انتقال می‌دهد که: باید گلیم خودت را از آب بیرون بکشی.

۲- آلودگی به ویروس‌های غیرارگانیک

که باعث ایجاد اختلال و پارازیت در میدان‌های شعوری و برنامه‌های نرم‌افزاری شده و یا باعث کنترل مستقیم این برنامه‌ها توسط ویروس‌های فوق می‌شود که با آن‌ها آشنایی کامل دارید.

۳- ترجمه غلط توسط جسم (اختلال سنسوری)

از آنجا که حواس فیزیکی انسان اطلاعات خام را برای ذهن و روان تهیه و به آن‌ها گزارش می‌کنند در نتیجه هرگونه اطلاعات غلطی می‌تواند باعث برنامه‌ریزی‌های نرم‌افزاری غلط شود. یعنی حواس پنج‌گانه ما و یا حواس فیزیکی ماست که اطلاعات را در اختیار ذهن قرار می‌دهد و ذهن هم آن را در اختیار روان قرار می‌دهد. بنابراین این‌ها می‌توانند دچار اختلالات سنسوری بشوند.

به عنوان مثال

- اختلال سنسوری و اختلال گیرنده‌ای ناشی از استعمال مواد مخدر

- اطلاعات غلط ناشی از سنسورهای ذهنی و فراذهنی

- وارد شدن صدمه‌های جسمی

که این‌ها را باز در جای خود توضیح می‌دهیم که البته آشنا هستید. این سنسورهای ذهنی و فراذهنی می‌توانند باعث بشوند که ما اطلاعات غلطی را به نرم‌افزارها انتقال بدهیم.

وارد شدن صدمه‌های جسمی هم به همین صورت می‌تواند باعث ترجمه غلط بشود. طبق اصلی که ذهن، روان و جسم با هم مرتبطند، اگر صدمه‌ای

به جسم وارد شود، این صدمه در راندمان^{۲۸} کلی بخش‌های دیگر می‌تواند مؤثر باشد. مثل یک تلویزیونی که ما یک لگد به آن بزنیم، از آن‌جا به بعد می‌بینیم که فرستنده دارد برنامه‌هایش را می‌فرستد، آنتن هم داریم ولی گیرنده ما برنامه ندارد. یک موقع گیرنده سالم است، آنتن ما می‌شکند، تصویر ما برفکی می‌شود؛ یک موقع اصلاً فرستنده برنامه نمی‌فرستد ما تلویزیون داریم، آنتن داریم، همین‌طور منتظریم و خبری نیست.

بنابراین هر کدام از این بخش‌ها می‌تواند مشکل‌ساز باشد و این‌جا ما به عنوان **بخش سخت‌افزاری**، مثل همان تلویزیون هستیم (مثل آنتن تلویزیون هستیم) لذا اگر مغز صدمه بخورد، از آن‌جا که مغز، مجموعه آنتن‌هاست، لذا ارتباط بین جسم و ذهن و روان و بقیه کالدها قطع می‌شود.

اختلال شعوری سخت‌افزاری

گرچه بیش‌تر به موضوع فرادرمانی ارتباط پیدا می‌کند (بیماری‌های اختلال شعوری) ولی این‌جا بد نیست که یک‌جا موضوع را ببینیم.

عوامل درونی، حملات شعوری سلولی که باعث بیماری‌های التهابی-تخریبی می‌شود (که آنتی‌بادی‌ها به سلول‌های خودی حمله می‌کنند، در ابتدا در سلول‌ها ایجاد التهاب می‌کنند سپس مبادرت به تخریب آن‌ها می‌نمایند). از دیدگاه فرادرمانی و سایمتولوژی یکی از ترفندهای مهم در سیستم دفاعی بدن، "شناسایی شعوری" است یعنی شناسایی سلول از طریق شعور آن. مثل این‌که بعضی از حشرات ممکن است از بو، هم‌دیگر

۲۸ - میزان کارکرد، بازده.

را شناسایی کنند. در خصوص سیستم دفاعی بدن هم یکی از راه‌های شناسایی سلول‌های خودی، البته از نظر ما، شناسایی شعوری است. در صورتی که شعور سلول مختل شود و به اصطلاح بوی خودی ندهد، مورد حمله سیستم دفاعی بدن قرار می‌گیرد. یعنی اگر بوی خودی ندهد، مهم نیست که بقیه مشخصاتش می‌خواند یا نمی‌خواند، کافی است که از نظر شعوری و تشعشعاتی، هم‌خوان نباشند در این صورت مورد حمله قرار می‌گیرد.

بیماری‌های اختلال شعوری به طرق مختلف ایجاد می‌شوند

۱- حمله به سلول‌های خودی: که ممکن است در نواحی مختلفی صورت بگیرد و هریک از این‌ها منجر به نوع خاصی از بیماری می‌شود. مانند حمله به پوشش میلین عصب^{۲۹} برای نمونه در بیماری ام. اس^{۳۰}، که این هم می‌تواند در مغز باشد یا در نخاع باشد یا در

۲۹ - میلین = پوشش متشکل از چربی و پروتئینی که دور تا دور رشته‌های عصبی

معینی را در مغز و طناب نخاعی می‌پوشاند

۳۰ - ام.اس یا تصلب پراکنده، یک بیماری خود ایمنی است که در آن بدن به سلول‌های خود آسیب وارد می‌کند، بگونه‌ای که سیستم امنیتی به سیستم مرکزی اعصاب، حمله کرده و سبب تخریب غلاف میلین، می‌شود. این حالت ممکن است علائم فیزیکی، روحی و روانی فراوانی را سبب شود و اغلب پیشرفت آن در ناتوانی‌های فیزیکی و ادراکی است.

بخش‌های مختلف باشد که به نام‌های مختلفی آن موقع مورد شناسایی قرار می‌گیرد.

حمله به مفاصل که در بیماری آرتریت^{۳۱} رخ می‌دهد.

حمله به مخاط دهان که در بیماری پمفیگوس^{۳۲} که مخاط مورد حمله قرار می‌گیرند. به طور کلی بیماری‌های اتوایمیون^{۳۳} جزء این دسته هستند.

۲- حمله به سلول‌های عضو پیوندی: در مورد پیوند اعضا، می‌دانید که

از نقطه نظر فاکتورهای خونی و مسائل مختلف دقت خاصی به عمل می‌آید تا هم‌خوانی‌های لازم انجام شود. ولی علی‌رغم این دقت نظریات خاص، باز هم عضو پس می‌زند. که مطابق نظریه‌ای که ما داریم، اختلاف در شعور سلولی عضو انتقالی و بدن فرد گیرنده، باعث می‌شود که عضو انتقالی، مورد شناسایی سیستم دفاعی بدن، قرار نگیرد و بیگانه تلقی شود و مورد حمله قرار بگیرد (و در صورتی که هم‌فازی شعوری انجام شود، از بروز حمله جلوگیری به عمل می‌آید). در این صورت است که حوزه میدان شعوری طبیعی

۳۱- آرتریت، بیماری التهاب مفصل است.

۳۲- Pemphigus، یک بیماری اتوایمیون تاولی پوست است.

۳۳- اتوایمیون یا خود ایمنی، دسته‌ای از اختلالات دستگاه ایمنی است که در آن برخی از سلول‌ها و مولکول‌های درون بدن، بیگانه تلقی شده و به اشتباه مورد حمله دستگاه ایمنی بدن قرار می‌گیرند. به این ترتیب علیه سلول‌های خودی، پاسخ ایمنی ایجاد می‌شود و دستگاه ایمنی به مبارزه با آن‌ها می‌پردازد.

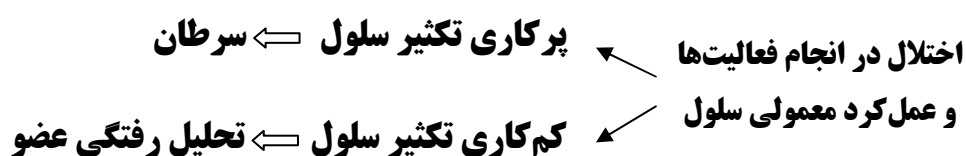
فرد، در اثر این نقل و انتقالی که صورت می‌گیرد، به یک اختلال می‌رسد و به اصطلاح عضو انتقالی ریجکت^{۳۴} شده و پس زده می‌شود. در پاره‌ای از موارد، حتی عضو انتقالی، مربوط به بدن خود فرد گیرنده است، مثل عملِ بای پَسِ قلب^{۳۵} که از رگِ پا، بای پَس می‌کنند روی قلب، ولی باز هم پس می‌زند. در این صورت افرادی هستند که به عللی از جمله "اختلال در مدیریت بدن و سلول‌شان"، شعور نواحی مختلف‌شان با هم مختل شده و شعور سازمانی وجودشان یک‌پارچه نیست و دچار اختلافاتی است. در این صورت با این انتقال بلافاصله مسئله پس زدن اتفاق می‌افتد. در انتقال خون هم دوباره همین مسئله به علت اختلاف شعوری در بخش انتقالی و گیرنده، می‌تواند اتفاق بیفتد و تا مدت‌ها عوارض نامطلوب در بدن، روان و ذهن بیمار ایجاد می‌کند و مدتی زمان می‌برد تا انطباق کامل شعوری صورت گیرد.

۳- اختلال در عمل کرد سلول

۳۴ - Reject = نپذیرفته شدن، رد شدن.

۳۵ - جراحی بای پَس سرخرگ کرونری، یک نوع عمل جراحی قلب می‌باشد. در این روش از رگ‌های خونی جهت میان‌بُردن یا به اصطلاح «بای پَس» سرخرگ کرونری قلبیِ دچار تنگی و گرفتگی استفاده می‌شود. در شرایط جدید، جریان خون، از رگ‌های خونی جدید به جای رگ‌های دچار تنگی قبلی صورت می‌گیرد.

یعنی اختلال در فانکشن سلول. اختلالاتی که به نوعی در آن، شعور سلول، مختل شده و سلول، شرح وظیفه خود را گم می‌کند و در نتیجه از انجام عمل‌کرد معمولی خود، سر باز می‌زند. پس اختلال در انجام فعالیت‌ها و عمل‌کرد معمولی سلول است. مثلاً فرض کنید سلول تیروئیدی که با وجود ید کافی در بدن، سلول، از قبول آن سر باز می‌زند و ظاهراً علت سر باز زدنش هم مشخص نیست.



۴ - اختلال در عمل‌کرد تکثیر سلول (یا موضوع سرطان‌ها)

این نوع اختلال باعث تغییراتی در روند تکثیر سلول شده، در این روند، سلول، درگیر شرح وظیفه غلط شده و وظیفه خود را بر طبق روال عادی و طبیعی خودش انجام نمی‌دهد و ممکن است دچار پُرکاری شود (یعنی تکثیر پُرکار داشته باشد) یا دچار کم‌کاری شود. در خصوص تکثیر سلولی، با پدیده سرطان مواجه می‌شویم و کم‌کاری هم که تحلیل رفتگی‌های عضو را شاهد هستیم.

۵ - کپی و یا انتقال شعوری از سلول یک عضو به اعضای دیگر

مانند اندومتریوزیس (Endometriosis) و یا مثل کپی بافت طبیعی رحم در جاهای دیگر بدن (مثل مغز)، که در واقع از یک سلول در

ناحیه دیگر کپی می‌شود، که در علم رایج حالا چه در متاستاز و چه در این پدیده کپی سلول، تصور می‌کنند که سلول از عضو جدا می‌شود، مثلاً سلولِ رحم جدا می‌شود می‌آید در مغز و در آن جا رشد می‌کند و بعد دچار خونریزی می‌شود و ... در حالی که سلول اگر از عضو جدا بشود دیگر نمی‌تواند به فعالیت ادامه بدهد و می‌میرد چه برسد به این که بخواهد خودش را برساند به مغز یا به جاهای دیگر! آن‌چه که ما برای این مسئله (متاستاز) داریم در واقع "ارسال پیام‌های شعوری" است چون هر سلول اطلاعات مربوط به سلول‌های دیگر را دارد. در صورتی که در معرض ارسال‌های شعوری ناشی از مختل شدن سلول فرستنده قرار بگیرد، می‌تواند طبق قانون دیپازن‌ها^{۳۶} عمل کند. یعنی وقتی یک دیپازن در جایی به ارتعاش در می‌آید دیپازن دیگر در جای دورتر شروع به ارتعاش می‌کند. در سلول‌ها نیز، مستعدترین سلول، یعنی سلولی که از همه بیش‌تر آمادگی انحراف دارد (از بین صد تریلیون سلول)، لیک می‌گوید و پیام را می‌گیرد و پیام این است:

۳۶ - اسباب کوچکی دارای دو شاخه به شکل یو و معمولاً فولادی که اگر شاخه‌هایش به ارتعاش درآیند، صوت تقریباً خالصی با بسامد معین تولید می‌کند و در بسیاری از تجربیات مربوط به اصوات موسیقی و نیز در تنظیم نوسان‌های برقی به کار می‌رود، در کوک کردن سازها بسیار مفید است و در سال ۱۷۱۱ میلادی به وسیله جان شور انگلیسی اختراع شد.

یا بحث کپی سازی را دنبال می کند (کپی شعوری از سلول یک عضو به اعضاء دیگر)

یا فانکشن را دنبال می کند (انتقال شعوری از سلول معیوب به سلول های اعضاء دیگر)

در حالت دوم، عین سلول اولیه نمی شود بلکه اگر آن سلول اولیه تکثیر داشته، این سلول هم شروع به تکثیر می کند که گفته می شود متاستاز رخ داده یعنی اعضاء دچار متاستاز شده اند و همان طور که گفتیم در علم تصور می شود که از عضو مبدأ (عضوی که ابتدا سرطانی شده)، یک سلول جدا شده و به ناحیه دیگر می رود، ولی از نظر ما، انتقال سلول انجام نمی شود بلکه طبق خاصیت دیپازونی، پیام شعوری ارسال شده است. دو نوع پیام می تواند به سلول ها بدهد :

در حالت کپی سازی پیام این است که عین همان سلول را بساز (کپی)

در حالت دوم پیام این است که دچار عمل کرد مشابه آن شو، اگر تکثیر است آن هم دچار تکثیر بشود و آن هم بیاید تکثیر را دنبال بکند.

کمال، همشین در من اثر کرد^{۳۷}

تجربه نشان داده که متاستاز روی فانکشن، بیش تر از کپی اتفاق می افتد. البته آمار دقیق نداریم. در متاستاز، سلول معیوب با ارتعاش (مثل ارتعاش

دیپازون) سلول‌های دیگر را تشویق به این می‌کند که مثل خودش عمل کنند و در واقع پیام شعوری می‌دهد که همین فانکشن دنبال بشود.

اصلاح شعوری

وقتی ما در ارتباط قرار می‌گیریم، میدان شعوری می‌آید مسئله اصلاح شعوری را ایجاد می‌کند و متاستاز، تحت کنترل در می‌آید. در ابتدا، جلوی انتقال متاستاز گرفته می‌شود و بعد هم روی ناحیه اصلی (مبدأ سرطانی شده) کار می‌شود. از همین طریق است که شما تجربه درمان انواع سرطان‌ها را داشته‌اید.

با مکانیزم متاستاز آشنا شدیم و نحوه کنترل متاستاز را به صورت تئوری بررسی کردیم. چون عده‌ای به ما می‌گویند این سرطان، متاستاز داده، مگر دیگر می‌شود کاری کرد؟ ما اگر این‌ها را ندانیم ممکن است شل بشویم و بگوییم خُب راست می‌گویند، شاید در این موارد نشود درمان کرد. ما لازم است این اطلاعات را کامل و دقیق داشته باشیم.

نوع دیدگاه و نحوه عمل ما

سایمتولوژی مانند فرادرمانی، رشته‌ای است که صرفاً مداخله نرم‌افزاری دارد و هیچ‌گونه مداخله سخت‌افزاری در ابعاد وجودی انسان ندارد و تفکر ما، تفکر نرم‌افزاری است.

مداخله سخت‌افزاری : در واقع درمان‌هایی که بخش‌های فیزیکی انسان را مد نظر قرار می‌دهند و به انسان به عنوان سخت‌افزار نگاه می‌کنند و متکی به معاینه فیزیکی و درمان‌های دارویی و ... هستند و همه چیز وجود ما را

شیمیایی می‌بینند، رفتار ما، شخصیت ما و ... را شیمیایی می‌بینند همه این ماجراها را در قالب تولیدات شیمیایی می‌بینند و بعد از طریق بازی‌های شیمیایی هم می‌خواهند که نتیجه بگیرند. آن می‌شود تفکر سخت‌افزاری.

مداخله نرم‌افزاری : درمان‌هایی که اتکایی به معاینه فیزیکی و درمان دارویی ندارند و برنامه‌ریزی پشت صحنه وجودی انسان را مورد توجه قرار می‌دهند مانند فرادرمانی و سایمتولوژی. پایه این درمان‌ها، تفکر نرم‌افزاری است. تفکر ما، نرم‌افزاری است ما همان طور که خودتان تجربه کردید صرفاً با بخش نرم‌افزاری وجود، سروکار داریم. حالا تا این جا یک اطلاعاتی را داشتیم که انشاء الله در این دوره و دوره‌های تکمیلی دیگر، اطلاعات مان را تکمیل می‌کنیم.

لهیدگی نخاع (در پاسخ یک سؤال)

در مورد میدان شعوری که صحبت کردیم ما مواردی را برخورد کردیم که در لهیدگی نخاع، ترمیم‌هایی صورت گرفته. در مجموع در یک میدان شعوری، بحث شکل‌پذیری و تجزیه را توضیح دادیم. بحث ترکیب را که ترمیم از مسائش است، تجربه نشان می‌دهد که امکان ترمیم در بخش‌های مختلف هست که قبلاً توضیح دادیم: ترمیم‌های فانکشنال، ترمیم‌های هیستولوژیکال و ترمیم‌های مورفولوژیکال.

آیا MS درمان می‌شود؟

در خصوص نوع بیماری تفاوتی نمی‌کند، ما در ارتباط‌هایی که برقرار می‌کنیم در میدان شعوری لازم قرار می‌گیریم. در آن، در ارتباطِ ماجرای

تئوری اشتراک شعوری اجزاء قرار می‌گیریم. این دوره به منزله این است که ما داریم توضیحات تئوری کارمان را می‌دهیم به اضافه یک نکات ریزی که در این دوره توضیح می‌دهیم. در MS، ایجاد هم‌فازی شعوری انجام می‌دهیم. شعور که هم‌فاز شد، سیستم دفاعی بدن از حمله به اعضای خودی جلوگیری می‌کند و بعد هم ترمیم صورت می‌گیرد، التهابات و مسائل دیگر فرو نشانده می‌شود و همه چیز برمی‌گردد سر جای خودش.

تعریف ذهن

ذهن، مدیریت نرم‌افزاری همه ابعاد وجودی انسان را به عهده دارد. کلیه نرم‌افزارهای پشت صحنه بخش‌های مختلف وجود انسان، توسط مدیریت بدن و سلول (که همان ذهن باشد) کنترل می‌شود. از عمل کرد سلول گرفته تا مدیریت حافظه، یادگیری، به یادآوری و ... به طور کلی کلیه ادراکات انسان محصول فعالیت ذهن او است. ادراکات یعنی طرز تلقی ما از جهان هستی، این که کجا می‌خواهیم برویم، چه کار می‌خواهیم بکنیم، چه داریم می‌بینیم تفسیر و تعبیر و فکر و اندیشه و غیره، فعالیت ذهن است و ذهن نه تنها جزئی از مغز به حساب نمی‌آید بلکه طبق نظریه ما، عمل کرد خود مغز را هم کنترل می‌کند و سلول‌های عصبی را در واقع هدایت و کنترل می‌کند که چگونه عمل بکنند.

آنچه را که حواس پنج‌گانه ما به مغز گزارش می‌دهند، مورد تجزیه و تحلیل ذهن قرار می‌گیرد و افراد مختلف، نتایج متفاوتی از حواس خود می‌گیرند. مشاهده‌ای که برای یک ناظر مطلوب به حساب بیاید برای

دیگری ممکن است نامطلوب تلقی بشود در حالی که مشاهده هر دو ناظر یکسان بوده است یا دو نفر یک پدیده واحد را که می‌بینند، اگر بخواهند تشبیه‌اش کنند می‌بینیم که دو جور تشبیه و تشریح و تفسیر مختلف دارند، در حالی که یک پدیده را مشاهده کرده‌اند.

ذهن، بخش بسیار مهمی است و در واقع شناسایی ذهن کار بسیار بزرگی است، با یک اشاره مختصر نمی‌شود از آن گذشت. این، یک یادآوری بود که بدانیم کار ذهن بسیار حائز اهمیت است تا این‌که تکه تکه و بخش به بخش ذهن را مورد شناسایی قرار بدهیم.

از همه مهم‌تر، بحث تعریف فرادرمانی از مغز بوده که این تعریف یک تعریف عجیب و غریبی است تا ببینیم که صحت و سقم این ماجرا از نظر علمی کی ثابت می‌شود.

تعریف روان

روان هم بخشی است که احساسات انسان را مکشوف می‌کند و پس از این که ذهن ادراک خودش را از حوادث و وقایع درونی و بیرونی نتیجه‌گیری نمود، نوبت به روان می‌رسد و روان، براساس برنامه‌های از قبل تعیین شده و ملاک‌های آموخته شده، هریک از ادراکات ذهنی را به زبان احساسات ترجمه نموده و به دنبال آن احساس غم، شادی، ترس، انزجار، اشمئزاز، بی‌تفاوتی، خوشبختی، بدبختی، غرور، خفت و همه این‌ها آشکار می‌گردد. یعنی همه وقایع از یک فیلتر عبور می‌کند و زبان احساسی به خودش

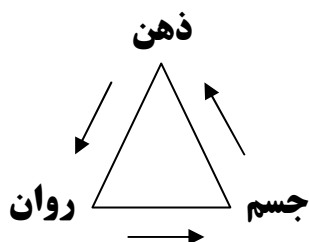
می‌گیرد و حالت احساسی ما روی مسائل مختلف لحظه به لحظه در جریان است.

بیماری روانی

بیماری روانی به مشکلی می‌گوییم که به دنبال آن فرد از برخورداری از احساسات محروم شده و قادر به بروز دادن و لذت بردن از احساسات طبیعی خودش نیست. آیا داریم چنین چیزی؟ بله داریم. حالا ممکن است که تعبیرها و تفسیرهای مختلفی وجود داشته باشد.

اصل تأثیر متقابل ذهن و روان و جسم

اشاره‌ای به اصل تأثیر متقابل ذهن و روان و جسم داشتیم. این سه بخش، اصول کار ما را تشکیل می‌دهند یعنی دیگر هر کدام از ما که این اصول را می‌دانیم باید اتوماتیک‌وار بدانیم که ماجراها از چه قرار است و خودمان جواب خیلی از سؤالات مان را به این ترتیب خواهیم داشت.



ابتدا جسم، گزارش حوادث را از طریق سنسورهای مغزی به ذهن می‌دهد، ذهن روی آن ادراک می‌گذارد و می‌دهد به روان، و روان روی آن احساس می‌گذارد می‌دهد به جسم، جسم واکنش نشان می‌دهد و همین چرخه ادامه دارد. حالا اگر که جسم صدمه ببیند مثلاً فرض کنید که ما یک حال خوبی داریم یک دفعه یک ضربه ای به ما وارد می‌شود، از آن جا به بعد هم، ذهن

ما مختل می‌شود. اگر در همان حال درد بیایند از ما سؤال کنند، ما می‌گوییم حالا اصلاً چه موقع سؤال کردن است و هر چقدر هم بخواهیم خودمان را جمع و جور بکنیم دیگر نمی‌توانیم به ادراک مناسبی برسیم. مثلاً اگر دندان درد داشته باشیم، ذهن ما مختل است پس در واقع تأثیرپذیری همه این‌ها از هم‌دیگر است. لحظه‌ای که ما درد داریم، نمی‌توانیم ادراک درستی از جهان هستی داشته باشیم، اصلاً برای ما دیگر معنی ندارد در حال درد به ما بگویند کار اکوسیستم و یا جایگاه اکوسیستم چیست، برای شما در آن لحظه، بی‌مناسبت‌ترین سؤال است. لذا این‌ها به هم مرتبطند. هر عاملی بر یک بخشی تأثیر بگذارد، بر بقیه بخش‌ها هم (ذهن، روان، جسم) تأثیر می‌گذارد. حالا می‌خواهد جسم باشد، می‌خواهد روان باشد، می‌خواهد روی ذهن باشد. اگر ضربه به جسم وارد بشود، درد ناشی از آن، فعالیت ذهنی و ادراکی فرد را مختل نموده و به دنبال آن، فعالیت روانی و احساسی آن خدشه‌دار می‌شود. اما در عین حال، چیدمان ذهنی فرد، در مقابل درد و سازش با آن، احساس فرد را مبنی بر واکنش منفی در مقابل ضربه‌های حاصله را تعیین می‌کند و پس از آن میزان شدت و ضعف درد و قابلیت تحمل آن مجدداً به جسم انتقال پیدا می‌کند. یعنی می‌تواند بعد از یک درد، واکنشی صورت بگیرد که درد شدت پیدا بکند و بگوییم دیگر نمی‌توانیم و لحظه به لحظه، شدت درد افزایش پیدا بکند و می‌تواند به نوعی از شدت درد کاسته بشود.

عقب‌ماندگی روانی

در جنونِ آنی ممکن است در آنِ واحد، هم عقب‌ماندگی روانی و هم ذهنی پیش بیاید که در واقع کسی که ارتباط خود را با کالبد روانی (یا موقت یا دائم) از دست داده باشد و بعد، فاقد واکنش احساسی بوده دچار بی تفاوتی کامل نسبت به همه چیز و همه کس می‌شود.

نحوه بر طرف کردن مشکلات برنامه‌ریزی

نحوه بر طرف کردن مشکلات برنامه‌ریزی را هم که می‌دانیم که ما یا با سیستم نرم‌افزاری کار می‌کنیم، حالا ذهن اشتراکی یا میدان‌های شعوری، به داخل نرم‌افزارهای مختلف می‌رویم که در این دوره هم یک مقداری با این قضیه بیشتر آشنا می‌شویم و یا پاک‌سازی ویروس‌های غیرارگانیک که در صورت آلوده بودن نرم‌افزارها به ویروس‌های فوق است.

اصل - ویروس غیرارگانیک در هر موردی می‌تواند دخیل باشد (غیر از سوانح)

شخصیت اولیه (مقدمه)

مقدمه شخصیت اولیه را می‌گوییم، بحث بسیار مفصلی است که در جلسه بعد پی‌گیری می‌کنیم. توضیح دادیم که هر نوزادی در بدو تولد، دارای شخصیت اولیه منحصراً به فردی است که مستقل از شخصیت والدین و محیط است. شخصیت اولیه هیچ دو نوزادی مثل هم نیست حتی اگر دوقلوی یک‌سان یا چند قلوی ناشی از تکثیر سلولی باشند و در واقع شخصیت اولیه نوزاد، یکی از برنامه‌های همان‌طور که دیدیم، برنامه بنیاد است. بنیاد، تعیین‌کننده شالوده درونی انسان بوده و جزء نرم‌افزارهایی

است که شخصیت اولیه را شکل می‌دهد و از دو برنامه مستقل ثابت (شامل یک سری اصول است که حاکم بر آن است و شامل یک سری نرم‌افزارهایی است که تیپ‌هایی را از نظر شخصیت حقیقی تعریف می‌کند که شامل چهار تیپ است) و متغیر تشکیل می‌شود.

جلسه دوم

این که گوید از لب من راز کیست بنگرید، این صاحب آواز کیست؟
در من اینسان خود نمایی می کند ادعای آشنایی می کند
باز بستم رازی اندر پرده ای هست دل را کوئی کم کرده ای
هر زمان از یک کریبان سرزند که بر این در، گاه، بر آن درزند
کیست این پنهان مراد جان و تن کز زبان من همی گوید سخن^{۳۸}

به نام خدا

در ادامه مباحث گذشته، دوستان در خصوص مسائل نرم‌افزاری وجود، در جریان بحث‌هایی قرار گرفتند و در زمینه اصلاح نرم‌افزاری، یک کار اشتراکی را آغاز کردیم (اصلاح الگوی خواب). در اصلاح الگوی خواب می‌خواهیم به این نتیجه برسیم که اصلاح الگوی نرم‌افزاری و ریست^{۳۹} نرم‌افزاری چگونه است. آزمایش به این منوال بود که دوستان ببینند که چه تغییراتی در خواب آن‌ها ایجاد می‌شود. این تغییرات، هر تغییری می‌تواند

۳۸ - عَمَّان سامانی.

۳۹ - Reset = از نو راه اندازی کردن.

باشد یعنی با در نظر داشتن روال گذشته، به یکباره چه اختلافی پیش می‌آید، تغییرات مثبت و منفی و هر چه که هست.

ما یک نتیجه می‌گیریم؛ اگر بشود در خواب دست بُرد، خیلی تئوری‌ها هم از نظر تعریف خواب به هم می‌خورد و تئوری‌های جدیدی مطرح می‌شود که این کار را داریم انجام می‌دهیم و هم این‌که متوجه می‌شویم که ما می‌توانیم اصلاحات نرم‌افزاری داشته باشیم حالا روی خواب و یا روی هر مسئله دیگری. فرضاً امروز روی بحث اعتیاد با هم یک تجربه‌ای را خواهیم داشت و همه در آن مشارکت خواهیم داشت.

البته با تعریفی که از اعتیاد می‌کنیم آن موقع متوجه می‌شویم که همه می‌توانیم در آن شرکت کنیم.

برخی از دوستان می‌خواهند بدانند که آن مطالبی را که تعریف کردیم جایگاهش در حلقه جهان دوقطبی چگونه است؟ خیلی‌ها دچار یک مشکل فکری هستند که وقتی می‌گوییم اکوسیستم، اکوسیستم از کجا آغاز شده، اکوسیستمی که ما می‌شناسیم نقطه شروعش کجاست؟ دوستان دقیقاً می‌دانند که ما راجع به یک حلقه بسیار طولانی صحبت کردیم، تمام مسائلی را که ما تحت عنوان اکوسیستم می‌شناسیم و ماجرای بیگ بنگ و ماجراهای دیگری که در این خصوص با آنها آشنا هستیم، همه آنها، در یک نقطه بسیار کوچکی که تقریباً می‌شود گفت بزرگ شده، اتفاق می‌افتد. یعنی ماقبل این و ما بعد این، این اکوسیستم کاره‌ای نیست و اکوسیستم، در مراحل قبل و بعد، به گونه‌های دیگری ظاهر می‌شود یعنی آن چیزی را که

ما می‌شناسیم فقط برای جهان دوقطبی (بخشی که ما می‌شناسیم) که این جا جسمیتی داریم و از یک چنین شرایطی برخوردار هستیم. اگر از این شرایط خارج بشویم اکوسیستم، مفهوم دیگری پیدا خواهد کرد یعنی اگر از این جسم جدا بشویم، اکوسیستم دیگری در انتظار ماست. پس این جواب سؤال آن دوستانی که خیلی درگیر شده بودند و تصور می‌کردند اکوسیستم از این جا (بخشی که ما می‌شناسیم) شروع می‌شود. اکوسیستم به نوعی در ابتدا طراحی شده ولی در هر مرحله، به یک گونه‌ای تجلی پیدا می‌کند و آنچه را که گفتیم، در شرایط فعلی ما صادق است و آن هم تقریباً یک چنین جایگاهی دارد (شکل جایگاه اکوسیستم ما) و در این جایگاه، محصولش انسان است. که حالا قرار است یک لویی بین مبدأ و همه این‌ها باشد که شما با این لوپ (شکل چرخه بین مبدأ و انسان) آشنا هستید و آن پیوند اشتراکی را که توضیح دادیم، حلقه‌هایی را که توضیح دادیم، بعداً متوجه می‌شویم که مفاهیم خاصی دارد و باید این لوپ برقرار باشد تا یک اتفاقاتی که منتظرش هستیم بیافتد. بحث ما در جلسه گذشته، به شخصیت اولیه منجر شد و در آن جا متوجه شدیم که ما با یک شخصیت اولیه سروکار داریم. ما مبدأ شخصیت اولیه را، زمان تولد در نظر گرفتیم یعنی زمانی که یک نوزاد به دنیا می‌آید. این مبدأ البته می‌تواند زمانی باشد که نطفه منعقد می‌شود ولی به عللی که به تدریج آن را مطرح می‌کنیم و متوجه می‌شویم به عللی ما مبنا را زمان تولد در نظر گرفتیم چون خیلی از این مسائل، مثلاً فرض کنید که اگر بحث اکتساب باشد، ژن هم اکتساب دارد

اگر بحث اکتساب باشد، تمام این قسمت‌ها (دوران بارداری، روح و ... که در شکل بالا هست) هم اکتساب دارد و بنیاد هم اکتساب است و بخش‌های دیگر هر کدام به صورتی، غیر از چند تا نرم‌افزار، بقیه در طول مسیر تجهیز شده و اگر بخواهیم بگوییم، آن چیزهایی که کسب شده، در واقع غیر از یک مادر بُرد اصلی، بقیه در طول مسیر، به گونه‌ای تجهیز شدند حالا این مسیر را دیگر داریم راجع به حلقه کلی صحبت می‌کنیم (حلقه الیه راجعون). بنابراین ما مبدأ را طبق این قراری که الان با هم می‌گذاریم زمان تولد در نظر می‌گیریم و از آن به بعد، من برنامه‌ریزی شده دیگر بخشی است که توسط عوامل بیرونی بعد از تولد روی آن کار می‌شود و برنامه‌ریزی می‌شود.

زمانی که من برنامه‌ریزی شده موقع تولد می‌آید، یک سری برنامه‌ها غیرفعال هستند (شکل زیر) مثل من دادستان و من مدافع. من مدافع را که آشنا هستید که واکنش دفاع روانی یا مادر دوم بود. برنامه‌اش موجود است ولی فعال نیست و بعداً در محیط، فعال می‌شود. البته از این برنامه‌ها زیاد داریم که موقع تولد فعال نیست ولی وجود دارد یا مثلاً در مورد من دادستان، دادگاه ویژه، اگر خاطرتان باشد مکانیزم بیماری‌های روان‌تنی، ما یک سیستم خودپاداش دهی در این‌جا داریم و این سیستم خود پاداش دهی در قبال ایجاد انرژی پتانسیل منفی، ما را به دادگاه ویژه معرفی می‌کند و محکوم به بیماری و مسائل دیگری می‌کند و محکومیت برای ما در این‌جا صادر می‌شود. بنابراین با شناخت بخش‌هایی، ما جلوی خیلی از صدور

حکم‌ها را می‌توانیم بگیریم یعنی با یک سری اِشراف‌هایی که قرار است پیدا بکنیم خیلی از مسائل دادگاه ویژه که درصد قابل توجهی از بیماری‌ها را تشکیل می‌دهد، می‌شود جلوگیری گرفته بشود و هم‌چنین در این بخش با شناخت آن‌ها، می‌شود جلوی خیلی از ضایعاتی را که معمولاً به بار می‌آورد گرفت.

• من برنامه ریزی شده ← نرم‌افزار نهاد

در خصوص من برنامه‌ریزی شده با توضیحی راجع به نهاد شروع می‌کنیم. تجربه امروز ما مربوط به این بخش می‌شود و توضیحات اساسی درباره نهاد، بنیان و ژن و ... خواهیم داشت که بتوانیم بهره‌برداری‌های لازم را از آن‌ها داشته باشیم.

در خصوص نهاد، همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید خود دو بخش دارد: (طبق شکل)

یک نرم‌افزار عمل‌کرد و فانکشن است و یکی هم نرم‌افزارهای غریزه است که اصل پاسخ‌گویی به نیازهای حیاتی در آن دنبال می‌شود. نرم‌افزاری فانکشنال و عمل‌کردی از یک سری اصول ثابت تبعیت می‌کند البته از نظر ما. چند تا از این اصول ثابت را با هم بررسی می‌کنیم:

• اصل حصول نتیجه در کوتاه‌ترین زمان

یکی از برنامه‌هایی که روی ما هست این است که ما مایلیم که حصول نتیجه داشته باشیم در کوتاه‌ترین زمان. یعنی اصل **عجله**. یعنی همه عجله آمدیم. این یک اصل است در ما. هیچ‌کس نیست که مایل نباشد زود کارش

انجام بشود ولی بعداً از یک فیلترهایی عبور می‌کند، مخصوصاً با توجه به بنیاد افراد. همه این برنامه‌ها از بنیاد عبور می‌کند. بعد، از بنیاد که عبور می‌کند شدت و ضعف پیدا می‌کند و این اصل حاکم بر همه است.

• اصل تمایل به صرف حداقل انرژی

یکی از اصول حاکم بر ما این است که تا حد امکان کار را ساده کنیم یعنی اگر این اصل را نداشتیم شاید خیلی از امکاناتی را که ایجاد می‌کنیم را نداشتیم. مایلیم که همه چیز را طوری ساده‌تر بکنیم که حداقل انرژی را برایش صرف بکنیم. همین هم شاید باعث شده که چرخ را اختراع کنیم یا گاری اختراع کنیم و چیزهای دیگری بسازیم که کار از نظر صرف انرژی ساده‌تر بشود. یعنی نرم‌افزاری در ما این ماجرا (صرف حداقل انرژی) را از نظر محرک درونی، داشته مَرْتَب به ما فشار می‌آورده.

• اصل تمایل به ساده‌ترین انرژی

سیستم ما طوری است که ابتدا به سراغ ساده‌ترین انرژی می‌رویم یعنی اگر ما قند بخوریم و یک غذای دیگر بخوریم، کدام زودتر جذب می‌شود؟ آن‌که ساده‌تر است همیشه سریع جذب می‌شود و انرژی ساده‌تر، یکی از مواردی است که قبلاً هم در بحث اعتیاد اشاره داشتیم، یک سلول از این دو تا اصل تبعیت می‌کند و سلول به محض این که با انرژی ساده‌ای برخورد بکند بسیار سریع با آن منطبق می‌شود و دیگر از پذیرش انرژی پیچیده‌تر و مشکل‌تر، سر باز می‌زند و اگر ما به آن فشار بیاوریم یا به آن نرسانیم، اعتصاب می‌کند. اصل صرف حداقل‌ترین انرژی، نه تنها برای

سلول بلکه برای همه بخش‌ها صادق است و اگر که ما مسافت‌هایی را که طی می‌کنیم اگر با خودرو باشد به محض این که یک روز خودرو نداشته باشیم، دیگر نمی‌توانیم راه برویم. اگر با آسانسور بالا و پایین می‌رویم اگر یک روز آسانسور خراب باشد دیگر نمی‌توانیم برویم، در حالی که قبلاً به راحتی این کار را می‌کردیم. نسل‌های گذشته حداقل روزی ۱۰ کیلومتر پیاده‌روی می‌کردند ولی الآن این نسل نمی‌تواند یک ایستگاه راه برود، می‌گوید سخت است و خیلی به او فشار می‌آید. در بازکن پارکینگ اگر یک روز خراب باشد خیلی سخت است که بیاید از ماشین پایین و در را باز کند در حالی که قبلاً این کارها جزء کارهایی بوده که بسیار عادی بوده. بنابراین طبق این دو اصل (ساده‌ترین انرژی و حداقل انرژی)، به یک مطلبی برمی‌خوریم که ما آن را تحت عنوان **اعتیاد یا عادت** می‌شناسیم ولی وقتی گفته می‌شود اعتیاد، ما صرفاً یک بحث خاصی در نظرمان می‌آید آن هم اعتیاد در مورد چیزهایی که به مصرف مواد منجر می‌شود که عامل انرژی بخش است و مسائل شیمیایی را در خودش دارد. ولی بحث اعتیاد، بحث گسترده‌ای است شاید تقریباً بتوانیم بگوییم کسی نیست که به یک مسئله‌ای اعتیاد نداشته باشد یا در یک عادت نباشد. حالا این عادت می‌تواند به خواب بعد از غذای ظهر باشد، خوابِ سرِ یک زمانِ خاص باشد و... بی‌نهایت مورد ما برای عادت و اعتیاد داریم. فقط در بخش‌هایی که با مصرف موادی سروکار هست، معضلات بیش‌تری را ایجاد می‌کند که مدنظر کلیه جوامع قرار می‌گیرد و گرنه اعتیادها خودشان بستگی به نوع‌شان،

سیستم‌های ما را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و در خیلی از مواقع می‌تواند ایجاد سیکل‌های اطلاعاتِ معیوب بکند مثل ویروس کامپیوتری، و این ویروس، مُرتب روی ما کار بکند و از زمانی که انسان خودش را شناخته، در مکاتبِ متعالی برای ترک عادت و ترک اعتیاد، شگردها و روش‌هایی دنبال شده و همان‌طور که در کلاس‌های خودتان صحبت شده، مثلاً بحث روزه از عهد عتیق، یکی از این عوامل بوده که بیاید آن چرخه‌ها را به هم بریزد. یکی از آزمایشاتی که می‌خواهیم با هم انجام بدهیم و خیلی برای ما حائز اهمیت است (چون به زودی قرار است کار بر روی معتادین را آغاز بکنیم، آموزش ترک اعتیاد را در قالب خیریه و این‌ها دنبال بکنیم)، همین آزمایشی است که ما می‌خواهیم اثر اصلاح نرم‌افزاری را روی بخش‌های مربوطه ایجاد بکنیم و برنامه‌هایی را ریست کنیم یعنی از نو برنامه‌هایی را جاسازی بکنیم، برنامه‌هایی را پاک بکنیم و برنامه‌هایی را بدهیم. این اساس سایمتولوژی است و فرادرمانی هم در چارچوب خودش همین‌طور است. (اعلام ساعت برای اصلاح عادت)

یک نکته‌ای که هست، شناخت خودمان است. شاید خیلی‌ها به خوبی عادت‌های خودشان را بدانند، شاید یک عادت‌هایی هم آن‌قدر در زمینه ما حل شده که ما خودمان به آن‌ها اشراف نداشته باشیم یا حتی مطلع نباشیم ولی یک بررسی روی این موضوع انجام خواهیم داد. هرکس روی خودش ببیند کجاها این نرم‌افزارها غالبند. این نرم‌افزارها درست است باید این‌طور می‌بود، اگر این‌طور نبود اصلاً ما به این جاها نمی‌رسیدیم. اما فراموش نکنید

که ما، "من" برنامه‌پذیر هم داریم قرار است که "من" برنامه‌پذیر، مدیریت بکند ما خیلی برنامه‌ها داریم اگر بخواهیم همه برنامه‌ها را اعلام کنیم، سرگیجه می‌گیریم و مختصراً با این نرم‌افزارها آشنا می‌شویم و در حاشیه آن به این مطلب می‌رسیم که "من" برنامه‌پذیر، قرار بوده چه کار بکند، قرار بوده چه کاری صورت بگیرد که همان مدیریت بخش برنامه‌ریزی شده است تا از آن به بهترین وجهی استفاده بکند. همین‌هایی که این‌جا به این صورت هست، در بخش من برنامه‌پذیر، برنامه

غلام‌همت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

را داده و آن برنامه، کاملاً طبق حکمت و طبق نقشه و طبق اصولی است، اگر غیر از این بود اصلاً نمی‌شد. ولی این طرف قضیه، ما هم بهترین وضعیت را ایجاد می‌کنیم که بتوانیم با مدیریت درست، به آن نقطه نظرهایی که بحث ایجاد تعالی و کمال است برسیم.

اصل عطف به خود (اصل انحصار طلبی)

یک نوزاد، انحصارطلب به دنیا می‌آید. از همان بدو تولد، خودشیفته و انحصارطلب به دنیا می‌آید و همه چیز را برای خودش می‌خواهد و همه چیز را به خاطر خودش می‌خواهد حتی اگر مادرش را می‌خواهد، به خاطر نیازهای خودش است. پس یک اصل عامی است لذا همه انسان‌ها همه چیز را فقط برای خودشان می‌خواهند. این، برنامه‌ای است که در این نرم‌افزار

وجود دارد و قرار است که بعدها تغییر بکند یعنی با همان مدیریتی که توضیح دادم، تغییرات مثبتی پیش بیاید یعنی خودشیفته به دنیا می‌آییم از یک در وارد می‌شویم خودشیفته و انحصار طلب، قرار است از درِ دیگر یک جورِ دیگر خارج بشویم. طبیعی است اگر کاری صورت نگیرد در این فاصله، همان‌طور که به دنیا آمدیم، همان‌طور هم از دنیا می‌رویم. انحصار طلب به دنیا آمدیم، انحصار طلب هم از دنیا می‌رویم.

• اصل عطف به خود (اصل منفعت طلبی)

آنچه را که دنبال می‌کنیم در جهت منافع ما باید باشد و این حاکم است.

• اصل عطف به خود (اصل ستایش طلبی)

محتاج ستایش تقدیر و سپاس هستیم با این احتیاج به دنیا می‌آییم. درمورد انرژی نوع دوم، گفتیم که همهٔ انسان‌ها با نیاز به این انرژی به دنیا می‌آیند و شما می‌بینید که همهٔ بچه‌ها، به جلب توجه نیاز دارند یعنی به نظر می‌آید که جزء نیاز روانی‌شان است. منظور از نیاز روانی یعنی این که حق‌شان است. یعنی اصلاً باید بدهیم و بعد هم این نیاز همین طوری باقی می‌ماند. این نیاز تا کجا باید ادامه پیدا بکند، خودش یک بحث است. بنابراین این‌ها اصول ثابتی است که روی ما سوار شده و فانکشنال است، عمل کرد ما را دارد تعیین می‌کند.

• اصل تمایل به لذت دوباره عمومی است.

• اصل دوری از رنج و اصل سیری ناپذیری

یکی از مهم‌ترین اصل‌هایی که بر ما حاکم است:

زمین را کوشی صاحب، طمع بر آسمان داری

یعنی کسی نیست که نخواهد که بلا انقطاع و تا ابدیت داشته باشد داشته باشد ... همین طور ما تا ابدیت می خواهیم می خواهیم ... الی بی نهایت می خواهیم و هر کدام از این ها، نرم افزارهایی است که در ایجاد انگیزه های درونی و موتور درونی نقش داشته. یک سرش مثبت است و یک سرش منفی است یک سر دیگرش، همان طور که در تجارب زندگی مان متوجه می شویم، پاسخ گویی به این، معادل است با از دست دادن آرامش، معادل است با هیجان بیش از حد کاذب و منفی و معادل است با از دست دادن سلامتی. چون ما تا یک جایی توان داریم و این سیری ناپذیری، امکان این که ما به آن پاسخ بدهیم نیست. اگر تحت یک مدیریتی قرار نگیرد، از یک حدی به بعد برای ما شدیداً مشکل ساز می شود ولی سیری ناپذیری می بایستی بود. اگر نبود ما اولین چیزی را که به دست می آوردیم برای ما کافی بود.

انسان گذشته نیازی به عجله و خیلی قضایا نداشته ولی اگر برنامه ای در ما کار گذاشته نشده باشد، محال است که آن برنامه فعال بشود. یعنی اگر شما در گوشی تلفن تان امکان عکس برداری نباشد آیا می توانید عکس بگیرید؟ اگر در گوشی شما، رکورد را از قبل پیش بینی نکرده باشند شما می توانید صدا ضبط کنید؟ شما می توانید چیزی را بیاورید که برنامه اش قبلاً ریخته نشده باشد؟ انسان نخستین هم این برنامه ها را داشته، به مرور این ها فعال شده. همین الآن این نسل می تواند در یک حرص بسیار شدید قرار بگیرد،

نسل بعدی یک حرص کم‌تر و سیری‌ناپذیری کم‌تر داشته باشد می‌تواند بالا و پایین قرار بگیرد.

استعداد (بالقوه)

قابلیت (بالفعل)

با یک اصلی در نرم‌افزارها برخورد می‌کنیم (در ژن و...) این است که امکان ندارد برنامه نرم‌افزاری طراحی نشده باشد و شما بتوانید آن را خودتان به منصه ظهور برسانیدش.

یعنی می‌رسیم به تعریف قابلیت، تعریف استعداد. شما می‌بینید که اگر استعداد در ما برنامه‌ریزی نشده باشد، چطوری می‌توانیم بیاییم و از آن استفاده بکنیم. مثلاً استعداد درک موسیقی، بشر اولیه نمی‌دانسته موسیقی چیست آیا این استعداد را به وجود آوردیم؟ یا نه برنامه‌اش بوده، بعداً به تدریج اکتیو شده؟ برنامه بوده. برنامه، در ما هست خیلی از برنامه‌هایی که ما داریم، در یک حیوانی ممکن است به این صورت نباشد و هیچ موقع هم یک چنین چیزهایی در آنها اکتیو نمی‌شود. پس یک اصل مهم این است که باید در خصوص یک استعداد و یک قابلیت، یک توان‌مندی و برنامه‌ای باشد تا بعداً بتواند اکتیو بشود یا غیر اکتیو باقی بماند. برای سیری‌ناپذیری، برای عجله، برای لذت و... ما را طراحی کردند. مثل یک ماشین می‌ماند که طراحی شده برای ۲۵۰ کیلومتر سرعت و یک ماشین طراحی شده برای ۱۲۰ کیلومتر و یک ماشین برای کوهستان و غیره و یک ماشین فقط برای پیست مسابقه طراحی شده. یعنی اگر یک ماشینی که طراحی شده برای

پیست مسابقه، ببردش در کوهستان، در آن جا ۲ متر نمی تواند راه برود، ارتفاع ماشین خیلی پایین است سنگ و کلوخ نمی گذارد ۲ متر هم حرکت کند. بنابراین باید برای یک سیستمی، برای یک سازمانی، طراحی هایی شده باشد که ما بتوانیم از آن چیزی دریافت کنیم، اگر نشده باشد نمی توانیم.

بر حسب نیاز و مسائل مختلف در طول تاریخ، این برنامه ها در ما بوده. از زمان هاییل و قابیل شما می توانید نشانه هایی پیدا بکنید که هر کدام از این مسائل (انحصار طلبی و سیری ناپذیری و عجله و...) را انسان از عهد عتیق و هزاران سال قبل داشته، منتها ما دسترسی مان به **استعدادها بالقوه است**، بالفعل نیست. می تواند استعدادی باشد و هرگز بالفعل نشود. خیلی مواقع مثلاً در مورد یک دانش آموز، می گویند این دانش آموز استعداد دارد ولی کار نمی کند. یعنی اگر کار بکند می تواند استعدادش را به قابلیت تبدیل بکند. **قابلیت، استعداد بالفعل است.** زمانی که به بالفعل در می آید دیگر می گوئیم این قابلیت را دارد. مثلاً می گوئیم این گوشی همراه، این قابلیت را دارد، این فرد، این قابلیت را دارد. مثلاً وقتی می گویند این زمین استعداد چیزی را دارد یعنی حالا تازه باید بیاییم روی آن کار بکنیم. بنابراین ما بی نهایت استعداد داریم. **شخصیت، مجموعه همه استعدادهاست.**

یعنی شخصیت را که تعریف کردیم گفتیم کار اکوسیستم، طراحی شخصیت بود و این که بیاید و این شخصیت را فعال بکند. حالا یک شخصیت در خودش بی نهایت استعداد دارد ولی دلیلی ندارد که همه این استعدادها فعال باشد. در بحث ژن هم می بینیم همین طوری است. ژن بر

رفتار تأثیر گذاشته یا رفتار بر ژن؟ اول ژن بوده یا اول رفتار بوده؟ ژن برنامه‌اش را باید از رفتار بگیرد. اول ما بایگانی داریم بعد ارباب رجوع یا اول ارباب رجوع بعد بایگانی داریم؟ اگر ارباب رجوع نداشته باشیم، بایگانی شما تشکیل نمی‌شود. بایگانی داریم، ولی خالی است. می‌دانید که هر پرونده‌ای را کجا باید بگذارید ولی بایگانی شما خالی است. بنابراین در بحث ژن، ژن در روز اول یک بایگانی خالی بوده. حالا اول رفتار بوده یا اول ژن بوده؟ باید ژن، برنامه‌ریزی می‌شده ولی خالی‌اش موجود بوده. حالا می‌رسیم به این که ژن چگونه برنامه می‌گیرد و چگونه برنامه می‌دهد. ژن برنامه می‌دهد یا برنامه می‌گیرد یا هر دو؟ هم برنامه می‌دهد و هم برنامه می‌گیرد. پس ما یک سیستمی هستیم که یک اصولی بر ما حاکم است. این اصول زیاد است.

نتیجه گیری: فقط در واقع این بحث‌ها ما را به این نتیجه می‌رساند که ما یک ماشینی هستیم که یک قابلیت‌هایی دارد، یک استعدادهایی دارد و توانایی‌هایی دارد، تا دست کی بیفتد. گوشی همراه شما، امکانات و استعدادهای زیادی دارد تا دست کی بیفتد. خیلی مواقع ما گوشی بسیار گران‌قیمتی می‌خریم ولی از ۱۰ درصد امکاناتش نمی‌توانیم استفاده بکنیم یا به کارمان نمی‌خورد یا نمی‌رویم داخلش تا بشناسیمش، یا در حدی پیچیده است که می‌گوییم ولش کن ما همین شماره را باهش بگیریم کافی است. خُب می‌توانستیم برویم یک تلفن خیلی ارزان‌قیمت بخریم. خیلی از سیستم‌ها همین‌طور است خیلی دستگاه‌ها و امکانات را ما خریداری

می‌کنیم ولی از چند درصد قابلیت‌هایش بیشتر نمی‌توانیم استفاده بکنیم. در مورد خودمان هم همین طور. ما امکانات و قابلیت‌ها و ظرفیت‌های زیادی داریم، که نمی‌شناسیم. دوباره بر می‌گردیم به این مطلب که چرا می‌گویند خودشناسی. در بحث خودشناسی همین که وارد بشویم و عظمت وجودی‌مان را ببینیم، همان‌جا زانو می‌زنیم همان‌جا در مقابل مهندسی خلقت زانو می‌زنیم. ولی وقتی نمی‌شناسیم در واقع خیلی ساده با خودمان می‌گوییم داریم می‌رویم و داریم می‌آییم دیگر! می‌خواهیم و بلند می‌شویم دیگر، زندگی می‌کنیم دیگر! یعنی خیلی ساده است ولی پشت این "می‌رویم و می‌آییم" چه مسائل عجیب غریب و پیچیده‌ای در کار است

تأثونی به کف آری و به غفلت نخوری^۱

بنابراین با نزدیک شدن به این ماجراها، خودمان اشراف پیدا می‌کنیم که کدامیک از این نرم‌افزارها است که الان اکتیو است و ما چه کار باید بکنیم و چگونه باید باهاش درگیر بشویم و مدیریت بکنیم.

نرم‌افزار فطرت

مادر بُردِ اصلی و یا برنامه اصلی است. برنامه‌های اصلی در این‌جا پیاده شده، از جمله دو برنامه خیلی مهمش که ذهن بشر را به خودش مشغول کرده میل به مثبت و میل به منفی است:

۴۱ - سعدی.

موسی و فرعون درستی توست باید این دو خصم را در نوشتن جست ۴۲

و این که بیرون از ما نیست این، برنامه هایش است، خودمانیم. این طرفش خودمانیم و آن طرفش هم خودمانیم و این دو نرم افزار است میل به مثبت، میل به منفی (من کمال جو، من ضد کمال). این دو نرم افزار خیلی سرنوشت ساز است. تمام مسائل ما، تمام ارزش وجودی ما به این دو نرم افزار است یعنی اگر این دو نرم افزار را نداشتیم ما هم مثل این دنیای وحش و اکوسیستم غیر از خودمان، یک جایی قرار داشتیم و اصلاً از وجود خودمان با خبر نبودیم. مکانیزی که ما داریم و سایر بخش ها از آن برخوردار نیستند اصل آگاهی از خود است.

• اصل آگاهی از خود

تنها موجودی که می داند هست و از خودش آگاه است ما هستیم و همین ماجراست که بحثی به نام کمال و ضد کمال و سایر انگیزه ها معنا و مفهوم پیدا کرده. دانستن این مسئله و اشراف به آن خیلی مسائل را می تواند حل بکند. خیلی از تضادها و درگیری های ذهنی را که بشر با آنها دست به گریبان است را حل می کند. برای این که مسئله ضد کمال، یک مسئله ای است که برای ما یک مقدار افکار توهم آمیزی را ایجاد می کند ما خیلی از تقصیرهای مان را می اندازیم گردن دیگران. خیلی از مسائل مان را مثلاً می گوئیم "شیطان من را گول زد" یعنی یک عامل بیرونی را داریم مد نظر

۴۲ - مولوی، مثنوی معنوی.

قرار می‌دهیم. می‌گوییم شبکه منفی این طوری کرد شبکه منفی آن جوری کرد. ولی همه عوامل که داریم راجع به آنها صحبت می‌کنیم در ماست. نماینده‌های این دو شبکه یا عوامل اجرایی این دو شبکه همین‌جا در ماست. یعنی ما هر کاری داریم باید با خودمان کار داشته باشیم و شناخت این مسائل کمک می‌کند ما بهتر بتوانیم یک برنامه‌ریزی‌هایی که مد نظرمان است را بهتر دنبال کنیم.

ماحصل همه این قضایا در یک پدیده استثنائی به نام اختیار هست که به مادربرد اصلی مرتبط می‌شود و برنامه مادربرد اصلی را می‌دهد. حالا در این مادربرد اصلی، ما کیفیت طلب هستیم، جستجوگر هستیم، از وجود خودمان آگاه هستیم و نرم‌افزارهای تشخیص و قیاس و ارزیابی را به خاطر وجود مسئله اختیار می‌باید داشته باشیم.

وقتی که گفته شد "به این درخت نزدیک نشوید"^{۴۳}؛ ما، هم با بحث تشخیص هم با قیاس هم با ارزیابی روبرو شدیم ما کیفیت‌طلبی کردیم گفتیم که این طرف زندگی بخور و نمیر است و آن طرف زندگی پرتلاطمی است. این‌ها همه نشان می‌دهد که قیاس کردیم و چرا پرتلاطم را انتخاب کردیم؟ چون اصلاً ماجراجو هستیم. یعنی این‌ها نرم‌افزاری است.

۴۳ - وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا

هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۵﴾ و گفتیم ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [ید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود. **سوره دوم، بقره، ۵.**

اگر در نرم‌افزار ما ماجراجویی نگذارند، چطوری ما می‌توانیم بیاییم ماجراجو بشویم؟ نمی‌شود. باید عاملش موجود باشد، فقط بماند بحث اکتیو شدن و فعال شدن یا عدم فعال بودن، ولی برنامه‌اش هست.

• نرم‌افزار استعداد‌های ریشه‌ای

اگر ما را برای یک برنامه‌های کلی طراحی نمی‌کردند، امکان بروز آن قابلیت‌ها غیرممکن بود یعنی ما خالق آن قابلیت‌ها و استعدادها نیستیم ما طراحش نیستیم، ما کاربرش هستیم ما می‌توانیم کاربری بکنیم ولی خالقش نیستیم ما را این طور آفریدند.

مادربرد و منطق پایه

وقتی مادربرد را می‌گوییم، این منطق پایه را هم باید بگوییم. ببینید الان ما یک سیستم کامپیوتری داریم که مادربرد دارد، سیستم عامل دارد. ولی اصلاً چیزی که باعث ایجاد مادربرد شده، یک منطق پایه، یک بحث انفورماتیکی و یک چیزی که اصولاً منطق پایه باید باشد تا به دنبالش مادربرد ایجاد بشود. منطق پایه برای ما، می‌باید قبل از این تعریف می‌شده، که ما چنین چیزی می‌خواهیم، بعد بیایند بگویند چنین چیزی به یک چنین مادربردی نیاز دارد. در منطق پایه دیگر بحث خیلی هم شیرین است و هم پیچیدگی دارد. دلیل این‌که این چیزها را می‌گوییم این است که بدون شناخت یک سری مسائل در سایمتولوژی ما اعتقاد داریم که نمی‌شود برای رفتار و شخصیت و مسائل دیگر انسان، ارائه راه کرد. وقتی ما یک سری مسائل را ندانیم، صرفاً در یک محدوده کوچک می‌خواهیم ارائه راه بکنیم و این

محدوده‌های کوچک، بسیار موقتی است و کارسازی‌اش هم در یک مقیاس‌های کوچکی تجلی پیدا می‌کند. بنابراین اگر بخواهیم در سطح کلان راجع به انسان و رفتار و شخصیت صحبت بکنیم، خیلی چیزهاست که باید بدانیم. نظرات مختلف، چیزهای کوتاه‌مدت را دنبال می‌کند. چه اشکال دارد که یک نظری هم بیاید و مسائل کلان موجودیت انسان را ببیند.

حفاظها و حلقه‌ها از قبل طراحی شده

یک مسئله است که ما برنامه‌ریزی شدیم. حلقه‌ها، حفاظها و تمام این‌ها را به صورت سوئیچ‌های بغل هم تصور کنید، بی‌نهایت سوئیچ است ولی سوئیچ‌ها، آف^{۴۴} است. تمام قابلیت‌ها از قبل، طراحی شده یعنی اگر حفاظ طراحی نمی‌شد، اگر حلقه طراحی نمی‌شد، ما در حال حاضر اصلاً امکان بهره‌برداری نداشتیم. این‌ها تعریف شده ولی اکتیو نیست. مثلاً سنسورِ فراذهنی در مورد ما تعریف شده، همه انسان‌ها قابلیت دریافت دارند ولی اکتیو نیست. آن کاری که شما تجربه کردید و الآن شاهدش هستید و ما در بحث خلاقیت و پرورش خلاقیت مخصوصاً در مورد کودکان دنبال می‌کنیم، مگر ما می‌خواهیم چه کار کنیم؟ ما می‌خواهیم یک کودک را در معرض اکتیو شدن سنسورهای فراذهنی و ذهنی قرار دهیم. شما می‌دانید در مورد خواب چه تجربه‌ای کردید؟ سنسورِ ذهنی شما در خواب اکتیو است، سنسورِ فیزیکی خوابیده، آستانه درک فیزیکی خوابیده، آستانه درک ذهنی فعال است. ما آمدم کاری انجام شود تا برنامه غیرفعال وجود شما

۴۴ - خاموش.

فعال بشود یا در مورد یک کودک هم ما داریم همین کار را می‌کنیم. یعنی ما چیزی خلق نمی‌کنیم. این یک اصل است، انسان چیزی را خلق نمی‌کند. انسان مثل همان گوشی همراه که ما در دست می‌گیریم، روز اول یک مقدار از کارهایش را بلدیم، هر روز با آن سروکله می‌زنیم تا تمام برنامه‌هایش را یاد بگیریم و به مرور بتوانیم از آن استفاده کنیم. همان روز اول از همه برنامه‌هایش شاید ما نتوانیم استفاده بکنیم. بنابراین ما وجودی هستیم که قبلاً مهندسی شده، به مهندسی جدیدی نیاز ندارد. کاری را که مهندس خلقت کرده، نقصی نداشته که ما بخواهیم کاملش کنیم. بنابراین اگر یک حفاظی می‌آید تو کار، خداوند در قرآن می‌گوید: **کسی نیست مگر بر او حفاظ گذاشته شده باشد** این یک آیه است^{۴۵}. لذا ما با این‌ها متولد شدیم، ما با این‌ها طراحی شدیم، ما با این‌ها پا به عرصه دنیا گذاشتیم. انسان از وقتی پا به عرصه هستی گذاشته، این‌ها را داشته، خیلی امکانات را داشته ولی درصد خیلی کمی از این امکانات فعال بوده. حالا هرکدام از این‌ها هم فعال بشود بخشی از سنسور مغز باید آن را ترجمه کند و آن هم فعال بشود. ما از چند درصد امکانات مغزمان استفاده می‌کنیم؟ از درصد خیلی کمی.

یک عامل فعال کننده، می‌خواهد یک راکتور یا کاتالیزور می‌خواهد. مثالی می‌زنیم، برای یک کسی در یک کوهستانی عاملی باعث شده

۴۵ - **إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿٤٥﴾** کسی نیست مگر آن که برایش حفاظی قرار داده‌ایم.

سوئیچش از آف بودن، آن^{۴۶} بشود، نه سواد دارد و نه هیچ چیز. ولی فرض کنید شعر می گوید و مثال دیگر، یک عده‌ای هم به صورت کلاسیک دارند یک قضایایی را دنبال می کنند، انحصاری نیست.

کاتالیزور (کسی که می خواهد سوئیچ را خودسرانه روشن کند باید شناخت‌هایی داشته باشد)

یک بچه به شما نگاه می کند و ادای شما را در می آورد و یک کاری می کند، آیا دارد آن کار انجام می شود یا نه؟ یک بحث، بحث حفاظت است. ما می آییم این کار را انجام می دهیم ولی در معرض مسائلی قرار می گیریم. بحث ادا در آوردن با فعال شدن متفاوت است. ما نقش کاتالیزور را بازی می کنیم و اصولاً هر عاملی که روی زمین پیاده شده، یک انسانی کاتالیزورش بوده (یک اصل است). در مورد آن کردن این سوئیچ‌های خواب افراد (که در جلسه قبل انجام دادیم) یکی بخواهد وارد این ماجرا شود و این سوئیچ را روشن کند، یک شناخت‌هایی لازم است، تا این کار اشتباه انجام نشود. چون در بعضی از سوئیچ‌ها تمایل به مثبت و تمایل به منفی وجود دارد. همان مثال که قبلاً زدیم، شما وارد یک سایت می شوید ممکن است بر بخورید به یک مطالب صد در صد منفی و وقت گیر و حداقل ضررش این باشد که وقت‌تان را بگیرد. ممکن است بروید در یک سایت که مطالبش مثبت است. بنابراین یک کاتالیزوری که دارد دقیقاً تعیین می کند که کجا می خواهیم برویم، با یک مسئله‌ای که یکی بیاید به طور

اتفاقی بگوید که من هم می‌روم از ایشان تقلید می‌کنم، من هم می‌گویم ذهن اشتراکی، این خیلی تفاوت می‌کند. به این صورت‌ها نیست آف و آن کردن سوئیچ‌ها، کار حساسی است و نباید با عجله برویم داخلش و بگوییم حالا بیاییم همه را روشن کنیم. اصلاً این طوری نیست و کسانی که شتاب‌زده تجربه کردند، آمارهایی را دارید که به چه نحوی مشکلات برای آن‌ها پیش آمده و به چه نحوی سقوط کردند و از راه به بی‌راه رفتند و خیلی مشکلات برای آن‌ها پیش آمده، حداقل این است که از مسیر اصلی‌شان دور شدند، الآن دارند حرف‌هایی می‌زنند در حد توهم. به خاطر این که یک سوئیچ‌های دیگری آن شده و واقعاً خودشان فکر می‌کنند که درست دارند می‌گویند. ما هر بار هم که به آن‌ها می‌گوییم بیا جلوی جمع بگو، می‌گوید: "نه، به من گفتند نگو، این فقط برای خودت است، چون تو مثلاً خیلی مقامت بالاست منحصراً به تو دادیم، تو نباید به هیچ کس بگویی" اینها جزء ساییدِ اِفکت‌ها^{۴۷} و جزء عارضه‌های آن حرکت‌های خودسرانه است. ما اگر نمی‌خواستیم که افراد بیایند و اکتیو بشوند و دنبال بکنند (چقدر به شما فشار می‌آوریم که بیایید ارتباط بگیرید)، مگر ما خودمان فشار نمی‌آوریم به شما، ولی با اصولش. نه این که غیر اصولی حرکت بشود و معضلاتی ایجاد بشود.

سؤال

۴۷ - Side Effect = آثار جانبی.

آیا اگر قابلیت ما از ابتدا در وجود ما بوده پس ژن این جا چه کاره است؟
چون ژن فقط در این مرحله اکوسیستم می باشد؟

جواب

اگر قابلیت‌ها و استعدادها در مورد ما تعریف نشده باشد یا در مورد هر عاملی تعریف نشده باشد، اصلاً بُروزش امکان‌پذیر نیست و تا رفتاری سر نزند، امکان ذخیره‌اش در ژن نیست. اصلاً باید ژن را به دو بخش تقسیم بکنیم: یک بخش سخت‌افزاری و یک بخش نرم‌افزاری. بخش سخت‌افزاری ژن، همان قانون مندل^{۴۸} است. اگر پدر و مادری نباشند آیا فرزندی هست که ما بینیم رنگ چشمش چه می‌شود؟ و حالا بقیه قسمت‌هایش هم با استدلال‌های مشابهی برمی‌خوریم و می‌بینیم که اگر رفتار نباشد، اصلاً این رفتار نمی‌رود در ژن. در مورد اعتیاد ما ژن داریم، یعنی یک سوئیچ داریم، از روز اول داشتیم. چرا؟ چون به این اصل برمی‌خورده که ما در مورد همه این‌ها در آن برنامه‌ها (چه در ژن یا...) ما سوئیچ داریم. البته این سوئیچ‌ها شیمیایی است... یعنی در واقع در آن روز

۴۸ - وهان گرگور مندل، (۱۸۸۴ - ۱۸۲۲) کشیشی اتریشی است که به عنوان پدر دانش ژنتیک نوین شناخته می‌شود. مندل توانست قوانین حاکم بر انتقال صفات وراثتی را که حاصل آزمایش‌هایش روی گیاه نخود فرنگی بود، شناسایی کند. در سال ۱۹۰۰ میلادی کشف مجدد قوانین ارائه شده از سوی مندل، توسط درویس، شرماک و کورنز باعث شد که نظریات او مورد توجه و قبول قرار گرفته و مندل به عنوان پدر علم ژنتیک شناخته شود.

اول، امکان معتاد شدن را در ما گذاشتند که ما الان می‌توانیم معتاد بشویم. اگر امکان این قابلیت را در ما نمی‌گذاشتند که ما معتاد بشویم که ما الآن نمی‌توانستیم معتاد شویم. لذا در یک موش هم این مسئله تعریف شده، بیاید به موش یک انرژی سهل و آسان بدهید، بعد از یک مدتی معتاد آن انرژی می‌شود دیگر از خوردن پنیر سرباز می‌زند. بنابر این باید این‌ها تعریف شده باشد. در یک بخش از ژن، نقش بایگانی است، در بخش دیگری نقش مَچ^{۴۹} کردن خصوصیات فیزیکی و ... نسل گذشته است، این‌ها را با هم مَچ می‌کند که اگر در نسل قبل یکی رنگ چشمش این است... طبق چه قاعده‌ای ما فرزندشان را طراحی بکنیم. یک بخش ژن، سخت‌افزار است، طراحی سخت‌افزاری است، تیپ‌های سخت‌افزاری، طبع سخت‌افزاری که به این بحث‌ها هم می‌رسیم مثل تیپ‌های دَموی، صفرآوی، بلغمی، سوداوی. این‌ها در واقع طراحی سخت‌افزاری است. یک بخش هم طراحی نرم‌افزاری است مثل ژن اعتیاد، یک عامل درونی و ذهنی و ماجرای درونی است. ولی آن‌جا آثار سوء سابقه‌اش یا در یک جاهایی حُسن سابقه است مثل طول عمر، که ژن همه اینها را ثبت و ضبط می‌کند. پس اول باید یک چیزهایی باشد که به دنبال آن، برنامه‌ها بتواند وجود داشته باشد.

خداوند اسماء را بالقوه به ما داد ما قرار است بالفعل کنیم (در جواب

یک سؤال)

۴۹ - Match = تطبیق، تطابق، مطابقت، جفت.

آنجا که گفته شد خداوند به ما همه اسماء را آموخت^{۵۰}، تمام سوئیچ‌های ما، باید آن بشود یعنی بالقوه بود، بالقوه داده، حالا باید به بالفعل تبدیل بشود طی مراحل مختلفی، بخشی در این زندگی و ادامه قضیه در زندگی‌های بعدی، قرار است آن سوئیچ‌ها روشن بشود و فعال بشود و در نهایت متوجه می‌شویم که همه آن چیزهایی که به ما بخشید در یک جایی می‌بینیم که همه‌اش فعال شده و واقعیتش این است که همه علمش را به ما بخشیده. که بعدش می‌گوید که حالا با من هستید یا بی من هستید؟ حالا که همه را به شما دادم حالا با من هستید یا بی من هستید؟

کسانی که از وجود چنین کلاسی خبر ندارند چی؟

همه انسان‌هایی که طالب باشند، مشتاق باشند باید بالاخره در یک جایی، یک اتفاقاتی برای‌شان بیافتد و حالا ما نمی‌توانیم خیلی در قبال این مسئله توضیح بدهیم. حالا شما محبت دارید و می‌فرمایید وجود چنین کلاسی هست و ما آمدیم در جریان قرار می‌گیریم. خیلی‌ها از وجود این کلاس خبر دارند در حاشیه ما، کاری جز چوب لای چرخ گذاشتن ندارند، به آن‌ها چه بگوییم؟ نه تنها نمی‌خواهند که در یک بحث و منظره با ما قرار بگیرند بلکه لحظه‌ای غافل نیستند که به نوعی لطمه بزنند و چوبی لای چرخ بگذارند. بنابر این مسئله به این صورت نیست ... در خیلی از جاها هم ممکن است یک کسی آنقدر مشتاق باشد که دریافت بکند. خُب حالا

۵۰ - وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ﴿۳۱﴾ و همه اسماء را به آدم آموخت... **سوره دوم، بقره.**

خدا را شکر که به هر حال دور هم جمع هستیم و فرصتی است که به این مطالب جدی خودمان پردازیم.

سؤال

آیا می‌شود اشکال ژنتیکی که نسل قبل داشته دیگر نسل جدید نداشته باشد؟ و تئوری رد نقش ژن در عدم درمان.

جواب

یکی از مسائل عمده که دنبال می‌کنیم و تا این جا هم این منظور را اتفاقاً رساندیم گفتیم که مثلاً فرض کنید یک ضایعه ژنتیک منفی، الآن روی دست یک نسلی مانده، از نظر ما می‌شود این ضایعه پاک بشود یا نمی‌شود؟ بله، تجربه شما دارد این را اثبات می‌کند که می‌شود. در خیلی از موارد، مشکلات ارثی است از نسل قبل به این نسل رسیده، بیماری‌های جسمی، روانی، ذهنی و... شما می‌توانید متوقفش کنید یا نه؟ (بله) با این حساب تکلیف نسل بعدی چه می‌شود؟ اگر شما متوقفش کنید، نسل بعدی مسلماً یک نرم‌افزار سالم تحویل می‌گیرند و این اصلاً اساس تفکر ماست مخصوصاً در سایمنتولوژی. در فرادرمانی هم که شما عین این قضیه را دنبال کردید. یک تئوری داریم و آن "رد نقش ژن در عدم درمان" است. شما با این تئوری چه به صورت نظری و چه به صورت عملی آشنا هستید، مخصوصاً از نظر عملی. چند نفر از شما این تئوری را تست کردید و دیدید که مشکل ارثی حل شده؟

بنابراین مسئله ژن، صدور محکومیت برای انسان نیست. بلکه ما با این تئوری‌ها و نظریه‌ها می‌خواهیم چیزی را پایه‌گذاری کنیم و به عنوان کادو برای نسل بعدی به جا بگذاریم همین مسئله است، که به ما گفته بودند شما محکومید، ما هم پذیرفته بودیم یا حالا همین نسل پذیرفته. ولی ما می‌خواهیم بگوییم که نه، مسئله نرم‌افزاری انسان، تغییر پذیر است. همین آزمایشی (اصلاح خواب) را که شما جلسه قبل انجام دادید و امروز هم آزمایش دیگری (اعتیاد) انجام خواهید داد، دقیقاً آمارش می‌خواهد ثابت بکند که ما محکوم نیستیم و برنامه‌های نرم‌افزاری ما قابل تغییر است.

نتیجه گیری از مادربرد: پس آشنا شدیم که باید در پشت مادربرد هم یک چارچوب لاجیک^۱ و منطق باشد که براساس آن، برنامه مادربرد اصلی نوشته بشود. یعنی این که ما از این سیستم، چه می‌خواهیم؟ قرار است چه کاری انجام بدهد؟ که بعد بر اساس آن، مادربردش طراحی بشود. حالا فطرت برای ما طراحی شده. در مورد مسئله ژن من می‌خواهم باز هم بعدها مفصل‌تر صحبت بکنیم، ولی همین جور تکه تکه می‌گویم تا شما فرصت داشته باشید در خصوصش هم فکر کنید، هم طرح سؤال کنید، هم همه جور می‌توانید تحقیق کنید، چون مسئله خیلی مهم است. مخصوصاً این که در علم رایج و مثلاً روان‌شناسی مان، بحث ژن و مسئله ژنتیک را خیلی خیلی مهم می‌دانند که البته هست.

نرم‌افزار روح

۵۱ - Logic = منطقی.

در خصوص نرم افزار روح که توضیح داده‌ایم. سیستمی که طراحی شده، مادر بُردی رویش گذاشته شده، می‌بایستی یک قُطب‌نما یا جهت‌نمای کلی برایش در نظر می‌گرفتند تا بگویند ما این موجود را می‌فرستیمش و او باید در مسیرش اِستی بیلیتی^{۵۲} داشته باشد مثل یک هواپیما که سُگان دارد و در واقع به مسیرش، یک ایستایی و اِستی بیلیتی می‌دهد. ما هم به یک چنین سکانی نیاز داشتیم و این سکان را برای ما تعبیه کردند که جهتِ رَبِّ را نشان بدهد و خیلی از مسائل ما در بخش‌ها و مراحل مختلف زندگی به واسطه همان جهت‌نمایی است که این‌جا انجام می‌شود و صورت می‌گیرد.

نرم‌افزار بنیاد

موضوع مهم این‌جا، بحث بنیاد است که بنیاد، چند طَبَعِ نرم‌افزاری را به ما انتقال می‌دهد. طَبَعِ نرم‌افزاری با طَبَعِ سخت‌افزاری فرق می‌کند. طَبَعِ سخت‌افزاری را ژن دنبال می‌کند که همان فرم و شکل و قیافه ماست، همان قوانین مَنَدِل است. ولی طَبَعِ نرم‌افزاری، عمل‌کردهایِ درونیِ ماست که از ظاهرِ ما چیزی را نشان نمی‌دهد. پس فرقِ طَبَعِ سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در این است که طَبَعِ سخت‌افزاری ارثی است ولی طَبَعِ نرم‌افزاری ارثی نیست. در یک خانواده، چندتا فرزند با هم شباهت دارند، یعنی از نظر سخت‌افزاری با هم‌دیگر، با نسل گذشته، وجه مشترک دارند. ولی از نظر فکری و درونی با هم فرق دارند. این اختلاف از کجا آمده؟ از بنیاد. در بحث نهاد، همه انحصارطلبی را دارند ولی بنیاد است که این

۵۲ - Stability = ایستایی، ثبات.

اختلاف را ایجاد می‌کند. منتها مسائل نهاد، از بنیاد عبور می‌کند، مسائل ژن از بنیاد عبور می‌کند. بنیاد به آن یک شدت و ضعف کوچک می‌دهد. بنیاد، یک تنظیم شدت و ضعفی را روی مسائل نرم‌افزاری ژن و نهاد ایجاد می‌کند، علتش را در جلسه بعد می‌گوییم.

سؤال

آموخته‌ها و تجاربی که در این دوره به دست می‌آوریم برای خودمان است و چگونه و کی می‌توانیم روی دیگران کار کنیم (مخصوصاً در مورد معتادین)؟

جواب

همه تجاربی را که می‌خواهیم به دست بیاوریم برای این است که بتوانیم برویم و این تجارب را پیاده بکنیم و همه این‌ها را قرار است که در جامعه (البته خیلی‌هایش را شما تجربه کردید) تجربه کنیم... شما تا پایان دوره اصولاً به این مسائل اشراف پیدا می‌کنید که چگونه کار بکنید، مخصوصاً در زمینه اعتیاد که توضیحات مفصل‌تری می‌دهیم تا دوستان بتوانند شروع بکنند. چون خودمان هم این کار را ان‌شاءالله در قالب خیریه و سیستماتیک آغاز خواهیم کرد که همه شما دوستان هم می‌توانید داوطلب کمک به مجموعه‌های خیریه ما باشید و در این زمینه کار انجام بدهید.

ژن

در خصوص ژن، شما می‌بینید که ژن، اثرگذار است و دارد برنامه می‌دهد. ولی وقتی می‌آییم در بحث من برنامه‌پذیر، من برنامه‌پذیر است که به ژن

برنامه می‌دهد. یعنی آن چیزی را که می‌گیرد، یعنی آن چیزی را که ما الآن داریم می‌گیریم، ماحصلش را به ژن انتقال می‌دهیم. یعنی فرضاً در خصوص اعتیاد و در هر زمینه دیگری که ما هم یک چیزهایی را کسب می‌کنیم، جذب می‌کنیم، اضافه می‌کنیم، کم می‌کنیم، ماحصلش، برنامه‌ریزی می‌شود روی ژن. پس ژن از نظر ما، هم برنامه‌پذیر است هم برنامه می‌دهد.

در خصوص من برنامه‌پذیر، برنامه‌هایش آن قدر مفصل است که نمی‌دانیم از کجا شروع بکنیم. مجموعه نرم‌افزارهایی که کار گذاشته شده، موجود است اما فعال نیست و در این جا فعال می‌شود.

نرم‌افزار استقراء

مثلاً فرض کنید نرم‌افزاری که استقراء یعنی نتیجه‌گیری جزء به کُل را برای ما امکان‌پذیر می‌کند موجود است. وقتی می‌آییم، فعال نیست ولی بعدها در محیط فعال می‌شود و می‌تواند برای ما امکان این را فراهم کند که از جزء، کُل را نتیجه بگیریم.

نرم‌افزار تجربه (دسته بندی اطلاعات و نتیجه‌گیری از آن)

نرم‌افزاری که برای ما تجربه‌ها را دسته‌بندی می‌کند. تجربه‌ها، مجموعه‌هایی از اطلاعات و نتیجه‌گیری از آن اطلاعات است، که دسته‌بندی می‌کند و به صورت تجربه، یعنی چیزی که ما می‌گوییم تجربه، حالا به صورت کارهای حتی مشابه، از یک کار مشابه تجربه می‌شود برای خیلی چیزهای دیگر و تجربه می‌تواند اطلاعات را دسته‌بندی بکند. شاید

در مورد ما تجربه، یکی از مؤثرترین نرم‌افزارها است چون می‌تواند از کارهایی که قبلاً انجام دادیم، در کارهای آتی نتیجه‌گیری داشته باشیم.

نرم‌افزار وُجدان

وجدان (ارزیابی‌های اخلاقی)، روزی که به دنیا می‌آییم کاملاً سفید است. ولی بعد از یک مدتی، وجدان، برنامه‌ریزی می‌شود و به مرور بسته به فرهنگ و قوم و مسائل مختلف که در یک جامعه می‌تواند مطرح باشد، این نرم‌افزار برنامه‌ریزی می‌شود و بعد از آن دوباره برنامه‌های خودش را بر می‌گرداند به من برنامه‌پذیر. پس این، (نرم‌افزار وجدان)، دوباره خودش هم این‌جا برنامه‌ریزی می‌شود و دوباره همان برنامه‌ها را برمی‌گرداند به من برنامه‌پذیر. نحوه برنامه‌ریزی شدن و برنامه‌دادن را اگر همه را در شکلی که در آینده می‌آوریم نمایش بدهیم، می‌بینیم که پیچیدگی‌ها خیلی مفصل‌تر می‌شود. یعنی ما مشاهداتی را خواهیم داشت و گیرنده‌های فیزیکی ما، مسائل را اطلاع می‌دهند، آن را برنامه‌ریزی می‌کنند و بعد از مدتی آن برنامه‌ها برگردانده می‌شود و تحت عنوان مسئله‌ای به نام وجدان، دوباره خودش یکی از عوامل اثرگذار در من برنامه‌پذیر می‌شود. وجدان در بخش‌های مختلف، در اقوام مختلف، نژادهای مختلف، ممالک مختلف کاملاً با هم‌دیگر متفاوت است.

نرم‌افزار بر آورد

امکان حدس و پیش‌بینی را برای پیش می‌آورد و ما می‌توانیم از اطلاعاتی، یک اطلاعاتِ مجهول دیگری را نتیجه‌گیری بکنیم. که به این می‌توانیم

"حدس و پیش‌بینی" و یک جاهایی "تخمین" بگوییم. همه این‌ها می‌تواند یک بارهای معنایی را داشته باشد که باز کردن مفهوم نرم‌افزاری‌اش، خیلی پیچیده است که مثلاً مکانیزمی که ما تخمین می‌زنیم، حدس می‌زنیم، پیش‌بینی می‌کنیم، این چه مکانیزم نرم‌افزاری دارد. فعلاً در این جا به عنوان یک باکس^{۵۳} می‌گوییم پیش‌بینی، ولی اگر قرار باشد ما یک طراحی داشته باشیم، سیستمی را طراحی بکنیم که این سیستم بخواهد پیش‌بینی بکند، ببیند چقدر پیچیدگی‌های عجیب و غریبی در خودش می‌تواند داشته باشد.

نرم‌افزار پیش

اطلاعات از قبل تعیین شده، سر راه ورودی‌های ما قرار می‌گیرد و ما حاصل آن دوباره در من برنامه‌پذیر ریخته می‌شود. این نرم‌افزارها در هم‌دیگر، تبادل اطلاعات دارند.

نرم‌افزار گزینش

نرم‌افزاری که گزینش می‌کند یعنی از بین اطلاعات مختلف، انتخاب می‌کند و از بین a, b, c, d و یک سری اطلاعات مختلف، می‌تواند گزینش اطلاعات داشته باشد (که منجر به انتخاب اطلاعات می‌شود)

نرم‌افزار چیدمان اطلاعات

می‌تواند اطلاعات مختلف را در کنار هم قرار بدهد که در واقع همان فکرسازی است که همان تفکر و اندیشه است.

نرم‌افزار تشریح اطلاعات

۵۳ - Box = چارچوب، کادر.

یعنی ما یک جزئی را بگیریم، به اجزاء ریزتری تبدیل بکنیم. اطلاعات، تبدیل به چیزهای ریزتری بشود. دوباره این‌ها خودش هر کدام یک نرم‌افزار جداگانه‌ای می‌خواهد. تا زمانی که وارد این قضیه نشویم، فکر می‌کنیم که خُب، ما داریم فکر می‌کنیم، ما داریم حرف می‌زنیم، داریم نتیجه‌گیری می‌کنیم، ولی هرکدام از این کارها برای خودش مکانیزم نرم‌افزاری خاص خودش را دارد.

نرم‌افزار کشف اطلاعات از معلومات

یعنی ما یک سری اطلاعات داریم ولی از این اطلاعات یک ماجراهای دیگری را کشف می‌کنیم. مثلاً یک کارشناس تصادف، با دیدن نحوه تصادف (که یک سری اطلاعات است) چیزهای دیگری را نتیجه می‌گیرد و کشف اطلاعات جدیدی با استفاده از اطلاعات قبلی و معلومات قبلی رخ می‌دهد. به عبارت دیگر همین‌طوری دانستن یک مطلبی، مطلب دیگری را همین‌طور پشت سر هم می‌تواند داشته باشد. که البته کشف استدلالی هم جزء این دسته می‌تواند قرار بگیرد.

نرم‌افزار ایجاد اطلاعات از معلومات

یعنی ما خلق اطلاعات جدیدی را داریم. چون در مورد نرم‌افزار قبلی یک واقعیتی است که مثلاً سانحه‌ای که پیش آمده، آن کشفی که می‌شود، خودش بیان واقعیت است. یعنی آن‌جا موجود است، ولی در مورد این نرم‌افزار، دارد اطلاعات جدیدی خلق می‌شود، با استفاده از اطلاعات قبلی که ما داریم ایجاد می‌شود.

نرم افزار تشخیص اطلاعات از اطلاعات

اطلاعات را از اطلاعات جدا می کند و آنالیز^{۵۴} می کند. بین گروه‌هایی از اطلاعات، چگونه این تشخیص صورت بگیرد به عهده این نرم افزار است.

نرم افزار قیاس

اطلاعات را در کنار اطلاعات دیگر قرار می دهد و آن‌ها را با هم دیگر مقایسه می کند.

نرم افزار ارزیابی

بین اطلاعات، ارزش گذاری می کند. حالا چه نوع ارزشی، این نرم افزار بر اساس آن می آید ارزش گذاری هر کدام از اطلاعات را انجام می دهد و نهایتاً اگر انتخابی هست، بستگی به این دارد که ما ملاک ارزشی مان چه بوده.

نرم افزار تمثیل

در خیلی از مواقع ما، با تمثیل و مثال، از یک مثالی، منظور دیگری را جا می اندازیم. این خودش برنامه می خواهد و خودش یک قابلیت می خواهد. ما قابلیت‌هایی را دوباره در خصوص نرم افزارهای مصداق و تشبیه و تداعی و ... داریم. هر کدام از این نرم افزارها مکانیزم اجرائیش کاملاً فرق می کند و هر کدام برای خودشان جایگاهی دارند و برای خودش بخشی را اختصاص داده.

نرم افزار مصداق

۵۴ - تجزیه و تحلیل.

نرم افزار تشبیه

یک چیزی را با چیز دیگر مقایسه می کند و شباهت های آنها را پیدا می کند.

نرم افزار تداعی

ممکن است یک چیزی را بینیم که ارتباطی به موضوع اولی نداشته باشد و ما را به یاد چیزی در ۲۰ یا ۳۰ سال پیش بیندازد. به نوعی اطلاعات، جایگزین اطلاعات دیگری می شود و مشکل است رایانه ای چنین کاری بکند.

نرم افزار توجه

نرم افزار دقت

نرم افزار تمرکز

امکان این که در بین یک جمعیتی، یک نفر انتخاب بشود و صدای او شنیده بشود. مثلاً یک رهبر ارکستر از بین همه صداها می تواند یک صدایی را، صدای خاصی را که می خواهد بشنود یا در مورد (Concentration)^{۵۵} توجه و دقت، نیاز به آن بخش نرم افزاری خودش دارد.

ویروس های غیرارگانیک

نوع A و B که از عوامل اثرگذار است، چه در من برنامه پذیر و چه در من برنامه ریزی شده. گروه A به چندین دسته تقسیم می شود (هفت دسته: A_1 ، A_2 ، A_3 ، A_4 ، A_5 ، A_6 ، A_7) گروه B هم که تنوع بسیار زیادی دارد. هر دو گروه اثراتی را می توانند داشته باشند.

۵۵ - تمرکز، مراقبت.

عادت در نوزادان (در جواب سؤال)

بلافاصله نوزاد بعد از ساعاتی، اولین اعتیاد را تجربه می‌کند. به شیرِ مادر و به مادر و یک سری مسائل جانبی بلافاصله عادت می‌کند و جدا کردن نوزاد از مادر مشکل می‌شود. چون طبق اصولی که توضیح دادیم، نوزاد بلافاصله آسان‌ترین و سریع‌ترین راه و اولین انرژی را که با آن آشنا می‌شود را سریع می‌گیرد و بلافاصله جذب می‌کند و دیگر می‌چسبد به آن. منتها در بحث بنیاد که می‌آییم به ۴ دسته که برمی‌خوریم، این‌ها این اعتیاد را در نسبت‌های مختلف نشان می‌دهند، یعنی عینِ هم نیستند. مثلاً نوزاد اگر در گروه A باشد که بعداً می‌گوییم چیست، اعتیادش کم‌تر است. می‌توانید بگذاریدش پیش یکی دیگر و بروید ولی مثلاً یک گروه دیگر نه، حتماً باید مادر خودش باشد و در مهد کودک و این‌ها هم همین‌طوری است. یک بچه را صبح تا شب در مهد کودک بگذارید می‌ماند (گروه A)، یک گروه دیگری را بگذارید در مهد کودک، نگهدارید در مهد کودک مشکل است. این از ابتدا شاید در یکی دو ساعتِ اولِ زندگی، نوزاد، اولین تجربهٔ اعتیاد را و یا عادت را دارد، یعنی انسان ماحصلِ عادت است. یعنی طبق بحث نهادی‌اش، بحث انسان این است که همان انسان است و انس، انس گرفتنش است. هدف این است که انسان از آن صورت ماشینی بیرون بیاید و به صورت دیگری در اختیار ما قرار بگیرد.

سؤال

چطور و با استفاده از چه نرم‌افزاری یک مادر می‌تواند صدای نوزادش را از میان چندین نوزاد تشخیص دهد؟

جواب

ما در بحث حافظه، حافظه شنوایی داریم، حافظه دیداری داریم، حافظه پنداری، احساسی، لمسی و ... داریم یعنی هر کدام از این‌ها برای خودش حافظه دارد و بعد مرتبط شدنش. اگر یک مادری نابینا باشد با لمس کردن ممکن است بگوید کدام بچه من است. در بحث حافظه که رسیدیم، آنجا می‌بینیم که ماجرا چطوری است. یعنی هر کدام از این‌ها می‌تواند لینک بشود با یک بخش حافظه‌ای. مثلاً حافظه تحلیلی، یعنی مثلاً ما می‌خواهیم یک شعری را بگوییم بعد می‌بینیم شعر را یادمان نمی‌آید ولی مضمون شعر یادمان است و می‌گوییم مضمون شعر این است، یعنی شعر را تحلیل می‌کنیم یا شعر را تداعی می‌کنیم یعنی خود شعر را یادمان نمی‌آید. بنابراین لینک هر کدام از این بخش‌ها و نرم‌افزارها (طبق شکل) با یک بخش حافظه‌ای، یک چیزی را برای ما می‌سازد و در به یاد آوری کمک می‌کند.

سؤال

آیا این نرم‌افزارها به صورت ژن ذخیره می‌شوند؟

جواب

خیر. (ژن طبق شکل) این برنامه‌ها به گونه دیگری آمده ولی ما حاصل‌شان در بحث سوئیچینگ ژن می‌آید و آنجا بی‌نهایت سوئیچ داریم که هر کدام با پیام‌های شیمیایی خودش، تنظیمات را ثبت و ضبط می‌کند. ما حاصل همه

این‌ها و ماحصل زندگی ما دوباره ریخته می‌شود در ژن (این جعبه سیاه، مثل جعبه سیاه هواپیما) و به نسل بعدی داده می‌شود.

ادامه سؤال

به چه صورتی باید انتقال پیدا کند؟ کسی که در سن بالا این دریافت‌ها را داشته و نمی‌تواند به نسل بعدی خودش منتقل کند، او چه جوری است؟

جواب

این مسائل، قبل از این‌که نوزادی متولد بشود اثرگذار است. تا قبل از این‌که نوزادی به دنیا بیاید، ماحصل این‌ها منتقل می‌شود. بخش سخت‌افزاری که تقریباً ثابت است و بخش نرم‌افزاری هم که تا آن لحظه که نطفه‌ای منعقد می‌شود، این برنامه‌پذیری ژن، دارد برنامه می‌گیرد، ولی بعد از این‌که انتقال پیدا کرد دیگر بعد از آن ارتباطی نیست.

سؤال

چرا بعضی از نرم‌افزارها، خودبه‌خود آن هستند و بعضی‌هایشان آف هستند و ما باید آن‌ها را آن کنیم؟

در ابتدا که انسان حرکت کرده، عمده این سوئیچ‌ها آف بوده و فعال نبوده. نرم‌افزارها، ضمن این‌که بوده ولی فعال نشده. حالا ما تا این‌جا آمدیم و یک ماحصلی را دنبال کردیم انسان یک ماجراهایی را دنبال کرده، بعضی‌ها سریع‌تر توانستند بیایند این نرم‌افزارها را فعال و اکتیو کنند، بعد ماحصل آن فعال شدن، دوباره انتقال پیدا کرده. بالاخره این‌که چرا تا به حال همه‌اش نشده (فعال شدن نرم‌افزارها تا امروز)، دقیق نمی‌شود گفت

چرا، نیاز به زمان‌های بیش‌تری هست. به هر حال کم‌کاری‌هایی و مسائلی هم بوده که این قضایا پوشیده باقی مانده و حالا با فهم و درکش شاید مثلاً سریع‌تر بشود رفت و این نرم‌افزارها را فعال کرد.

سؤال

زمانی که بچه‌ام به دنیا آمد ابتدا یک بچه‌دیگر را به اشتباه داده بودند دستِ من و من حسِ جالبی نسبت به آن بچه نداشتم. ولی زمانی که بچه‌ام پیدا شد، احساسِ من هم نسبت به او خاص بود. این کدام گیرنده یا نرم‌افزار است که در این موقع فعالیت می‌کند؟

جواب

یک‌سری چیزها هست که حسی است (نه از این حس‌ها، اشاره به شکل) شاید تشعشعاتی، شاید درونی. مثلاً فرض کنید که ممکن است مادرها و فرزندان، یک ارتباطاتِ تله‌پاتیکی^{۵۶} داشته باشند، ممکن است خیلی مسائل باشد که فعلاً به علت گستردگی و پیچیدگی‌هایش، این‌جا دسته‌بندیش جایی ندارد و فعلاً وارد آن بخش‌ها نمی‌شویم. ولی این مسئله به عنوان تجربه وجود دارد و ما نمی‌توانیم منکرش بشویم که یک مادری بچه‌اش را ندیده بتواند حس کند. در دوران بارداری هم نرم‌افزار اشتراکی داشته‌اند و

۵۶ - دورآگاهی یا تله پاتی، ادارکِ فراحسیِ فعالیتِ روحیِ فردی دیگر است. تله پاتی، به زبان ساده، قدرت و استعدادِ مخابرهٔ پیام یا تصویری از ذهن به ذهنِ فرد دیگر، بدون استفاده از وسایلِ حسی مانند سخن گفتن و مشاهده علائم یا حرکات است.

خیلی مسائل دیگر می‌تواند به این قضیه کمک کند. البته ممکن است در مورد خیلی‌ها این مسئله ضعیف باشد ولی در نرم‌افزارهای ما وجود دارد. مثلاً تمام حیوانات بچه‌های خودشان را می‌شناسند و تشخیص می‌دهند، حالا با بو یا هر چیز دیگر، چون آن نرم‌افزار را دارند. در ما هم قطعاً هست. لذا امکان این مسئله برای همه هست، متتها استفاده نشده و همان‌طور آف باقی مانده. ولی می‌تواند تحریک شده و به کار برده شود. مثلاً ممکن است در مورد مادران نابینا، این قابلیت کاملاً فعال باشد و اگر بچه دیگری را بغل‌شان بدهید تشخیص بدهند که بچه خودشان نیست.

سؤال

پدر و مادرانی که صاحب فرزند نشده و بچه دیگری را به فرزند قبول کرده‌اند، گاهی آن‌ها را حتی از فرزند خودشان بیش‌تر دوست دارند. این کدام نرم‌افزار است؟

جواب

این‌ها یک مسائل عاطفی است و هیچ دلیلی ندارد که فقط پدر و مادر می‌توانند چنین محبتی داشته باشند. شاید به گرات این مسئله دیده شده ... ، خیلی‌ها هم پدر و مادر واقعی هستند ولی ممکن است اصلاً به فرزندان‌شان محبتی نداشته باشند، این دلیل نمی‌شود.

سؤال

در زمینه بحث‌ها و آموزه‌هایی که این‌جا خوانده‌ایم، این‌طور بیان شده که :

کارمانیت شناسایی رازِ گلِ سُرخ

کارمانساید این است

که در افنونِ گلِ سُرخ، شناور باشیم^{۵۷}

حالا این بحث‌هایی که مطرح می‌شود، تا بی‌نهایت ادامه دارد. ما تا کجا می‌توانیم ادامه بدهیم، تا چه حدی که از ظرفیت ما خارج نشود؟ آیا این مباحثی که بیان می‌شود ما را دچار پیچیدگی‌های ذهنی نمی‌کند؟ چون در دورهٔ قبل در دانشگاه، صحبت‌ها در پی این بود که ما از پیچیدگی به سمت سادگی حرکت کنیم.

جواب

آن‌جا که شاعر می‌گوید

کارمانیت شناسایی رازِ گلِ سُرخ

کارمانساید این است

که در افنونِ گلِ سُرخ، شناور باشیم

کارمانساید این است

۵۷ - سهراب سپهری.

که پی نیلوفروتن، پی آوازِ حقیقت بدویم
آن مرحوم یک چیز دیگری را آن جا می خواهد بگوید.

شناسایی رازِ گلِ سُرخ

را یک جا علم می خواهد دنبال بکند و در واقع می خواهد بگوید:

که کس نکشود و نکشاید به حکمت این مُعمار^{۵۸}

منظورِ مشترکی که همه آن‌هایی که در وادی شناختِ کیفی حرکت کردند،
گفته‌اند، منظور این بوده که کارِ علم نیست. منظور، چیزِ دیگری بوده.
منظور همان بوده که

عقل کویدشش بهت حدس است و بیرون راه نیست

عشق کوید راه است و رفته ام من بارها^{۵۹}

بحث این جاست که:

پی آوازِ حقیقت بدویم^{۶۰}

حقیقت، بررسی کیفی بود.

۵۸ - حافظ.

۵۹ - مولوی، دیوان شمس.

۶۰ - سهراب سپهری.

می‌خواهد بگوید که صرفاً به بررسی کمی پردازیم و توی آن متوقف نشویم و از پرداختن به بررسی‌های کیفی غافل نشویم و

پشتِ داناییِ اردو بزیم^{۶۱}

این با دانایی و همان مسئله

این حسِ دحام، به میخانه بر^{۶۲}

انجام نمی‌شود.

ولی این‌جا کاری که ما داریم می‌کنیم کاری است که قرار است در همین رشته خودمان (در دو رشته طب مکملی که داریم) وارد یک سری فعالیت‌ها بشویم. حالا ما می‌خواهیم در زمینه اعتیاد کار کنیم. یک جاست که کار ما کور است، می‌رویم می‌گوییم که ما یک ارتباط می‌دهیم و نتیجه‌اش را هم می‌بینیم و نتیجه‌اش را دیدید. چند نفر از شما در زمینه اعتیاد تجاربِ موفق‌تری داشته‌اید و شاهد ترکِ اعتیاد بوده‌اید؟ پس این تجربه را شما دارید. اما این‌جا می‌خواهد جنبه آکادمیک به خود بگیرد، می‌خواهد باز بشود، می‌خواهیم بگوییم که این فایل این‌طوری است، تعریفش این است، ما، این کار را می‌کنیم... اگر کسی آمد و گفت چه کار می‌کنید ما می‌گوییم که روی این نرم‌افزار، مثلاً باید این کارها بشود... ممکن هم هست که یک نفر الان (مکانیسم کار را) نداند ولی دارد کارش را انجام می‌دهد. ولی برای ما

۶۱ - سهراب سپهری.

۶۲ - حافظ.

دیگر لازم است که در یک سطح و سطوحی به داخل ابعاد وجودی مان برویم. این مسئله، پیچیده کردن نیست، مسئله این است که قرار است گام به **وادی حیرت** بگذاریم و این‌ها زمینه‌های گام گذاشتن به وادی حیرت است. که یک دفعه منجر می‌شود به این‌که در مقابل این مهندسی و این طراحی خلقت، زانو می‌زنیم و با کمال میل، سر تعظیم فرود می‌آوریم. ممکن است الان هم این کار را می‌کنیم ولی آن زمانی که این اشراف‌ها را داشته باشیم دیگر موضوع فرق می‌کند.

بنابراین در این جا داریم می‌رویم به سمت یک **شناخت دقیق‌تر**. این، به منزله پیچیده کردن نیست. یعنی داریم **آنالیز** می‌کنیم. اصلاً ما یک وجودی هستیم پیچیده، حالا داریم آنالیزش می‌کنیم، یعنی ساده می‌کنیم، ساده ساده. یعنی داریم هر کدام از این باکس‌ها (نرم‌افزارها) را بررسی می‌کنیم که انتهایش چیست؟ یعنی به سمت سادگی دارد می‌رود و در واقع تجزیه‌اش می‌کنیم.

ولی یک موقع هست که شما می‌فرمایید: اگر مثلاً این جزئیات و دیتیل‌ها^{۶۳} را بشناسیم، باید آن یکی را هم بشناسیم و... و همین‌طور ریزتر را بشناسیم و می‌فرمایید همان کل قضیه را بدانیم کافی است. این هم البته خودش یک نظری است ولی از حالا به بعد که ما می‌خواهیم در سطح و سطوح آکادمیک، این مسائل را مورد بررسی قرار دهیم طرح این جزئیات اجتناب ناپذیر است. چون از شما می‌خواهند و سؤال می‌کنند که برای ما بگویید

۶۳ - Details = جزئیات.

ما چرا چیست؟ شما می‌گویید بررسی کیفی، بررسی کیفی یعنی پشت‌صحنه را ببینیم، خُب شما پشت‌صحنه چه دیدید؟ توضیحی را که شما می‌دهید برای خودمان قانع‌کننده است. می‌گوییم ما که نیاز نداریم، می‌گوییم ما یک بشکن می‌زنیم و مسئله انجام شده! ولی یک جمع آکادمیک از ما می‌پرسند که شما پشت‌صحنه چه دیدید؟ لذا لازم می‌شود که برای خودمان آنالیز وجود را و آنالیز کارمان را داشته باشیم که بتوانیم بهتر موضوع را تشریح و باز بکنیم.

سؤال

ظرفیت سنجی مربوط به کدام نرم‌افزار است؟

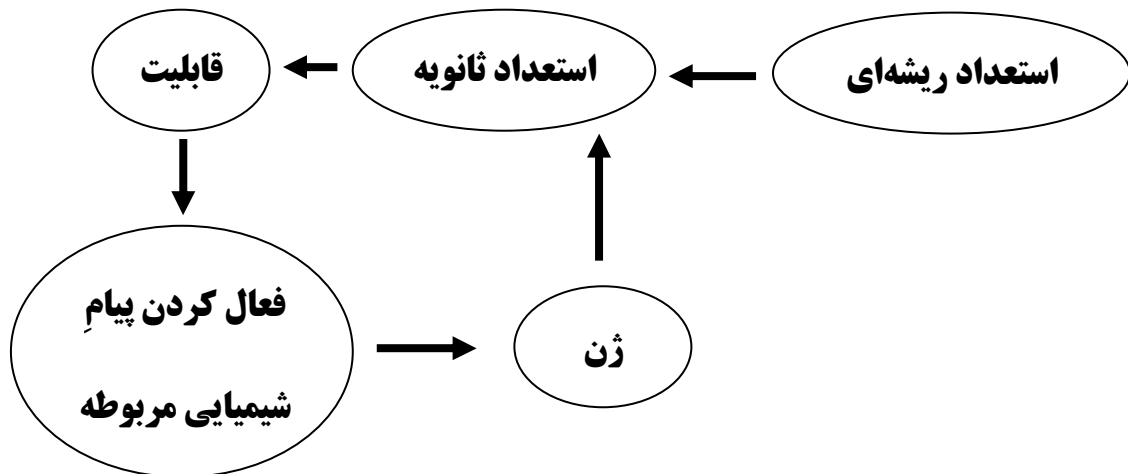
جواب

یکی از تجاربی که ما در دوره‌ها بدست آوردیم راجع به ارتقاء ظرفیت بود. آیا ظرفیت ما قابل تغییر است یا خیر؟ همه این آزمایشات را کردیم برای همین‌جا، برای آن‌که ببینیم آیا ظرفیت ما قابل افزایش است یا نیست؟ وقتی بیایم افزایش ظرفیت بدهیم، آثاری که ایجاد می‌شود، این آثار به عنوان یک حُسن سابقه در بایگانی (ژن) محفوظ باقی می‌ماند و به نسل بعدی منتقل می‌شود. بنابراین به این صورت نیست که بگوییم ظرفیت ما محدود است. هیچ محدودتی در مورد استعدادهایی که داریم صحبت می‌کنیم، وجود ندارد و برای همین هم داریم این بحث‌ها را مورد به مورد باز می‌کنیم ... و اما برگردیم به ریشه

استعداد و قابلیت

استعداد = زمینه بالقوه

قابلیت = زمینه بالفعل (استعداد بالفعل)



ما یک سری استعداد ریشه‌ای داریم که این استعدادها ریشه‌ای، استعداد است. یعنی انسان نخستین هم، همان استعدادهایی را داشته که ما الآن داریم. منتها با این تفاوت که همه سوئیچ‌ها در انسان نخستین آف بوده. این جا یک بخشی از سوئیچ‌ها از خاموش بودن درآمده و روشن شده. حال وقتی که اولین تظاهراتی را که پیدایش حیات بوده ایجاد شده، قبل از آن، که رفتاری نبوده که بخواهد در ژن ثبت بشود. باید اولین رفتار سر بزند که ماحصل آن رفتار در بایگانی (ژن) ثبت بشود. یعنی اولین رفتار بر چه پایه‌ای بوده؟ بر این مبنا بوده که استعداد، موجود بوده. پس استعداد موجود بوده، اولین رفتار انجام شده و بعد از آن سابقه‌اش رفته در ژن. اصلاً در واقع پیوند مثبت و منفی بوده که بعدش قانون مِندِل (وراثت) که قبلاً کار گذاشته شده بوده، فعال شده. قبل از این که پیوندی رخ بدهد، قانون مِندِل

که فعال نبوده. قانون مِندِل هم که بعداً طراحی نشده که، یعنی این طور نبوده که بعد از هزاران سال، قانون مِندِل خود به خود تعریف بشود و در ما کار گذاشته بشود! سؤال این است که قانون مِندِل، از ابتدا در ما وجود داشته یا نه، بعداً طراحی شده؟ یعنی لحظه‌ای که اسم ما شده انسان، این طراحی و برنامه‌ریزی انجام شده و ما بعداً فهمیدیم که این مسئله وراثت، خود، قانون مند است.

طبق دیاگرام بالا در خصوص بحث استعداد زمینه بالقوه و قابلیت زمینه بالفعل، همان استعداد است و در ابتدا، استارت با استعداد ریشه‌ای (که در آن، من برنامه‌ریزی شده موجود بوده) خورده شده و می‌آید در استعداد ثانویه، یعنی الآن ما توی استعداد ثانویه هستیم. استعداد ثانویه، قابلیت را ایجاد می‌کند، قابلیت، فعال کردن پیام شیمیایی را فراهم می‌کند، بعد وارد ژن می‌شود و از ژن هم دوباره می‌آید توی استعداد ثانویه. حالا می‌خواهد حُسن باشد یا عیب. و در واقع این یک فیدبک^{۶۴} از خودش دارد. و موضوع دیگری را هم که می‌رساند این است که ما منفرد نیستیم و ما مرتبط هستیم، با نسل گذشته و با نسل بعدی و با همه در واقع ما متحداً مفهوم داریم. و این ژن، این قضیه را دارد می‌گذارد روی دست ما. یعنی مکانیزمی به کار رفته که ما مجزا نشویم، نمی‌توانیم مجزا بشویم. بنابراین با نسل گذشته و نسل بعدی مرتبطیم. اشتباهات امروز ما، گریبان‌گیر نسل بعدی می‌شود و برعکس، امتیازات کارمان هم به نسل بعدی منتقل می‌شود.

۶۴ - باز خورد، عکس‌العمل.

سؤال

در مورد مثال مادر نابینا، آیا از حافظه حسی و سلولی هم استفاده می‌شود؟

جواب

بله. می‌بینیم این به عنوان یک حسن سابقه به فرزند این خانم انتقال پیدا می‌کند و این بچه بیش‌تر از بچه‌های دیگر از این قابلیت استفاده می‌کند.

سؤال

آیا ویروس‌های غیرآرگانیک می‌توانند در ارزیابی و محاسبه، استدلال و تمثیل و بویایی و ... کلاً نرم‌افزارهای ما اختلال ایجاد کنند؟

جواب

بله. باز یکی از دلایلی که دارد این نمودارها باز می‌شود به خاطر شناخت دقیق ویروس‌های غیرآرگانیک و مکانیسم عمل آنهاست. وقتی نفوذ غیرآرگانیک صورت می‌گیرد، به علت امکان دسترسی این ویروس‌ها (چون آرگانیک نیستند) به هرکدام از این برنامه‌ها که سرایت بکنند (دقیقاً مثل ویروس‌هایی که به برنامه‌های کامپیوتری سرایت می‌کنند) می‌توانند اثرگذار باشند. بنابراین ما بی‌نهایت مورد پیدا می‌کنیم. (تا چند درصد؟ خیلی. نزدیک به ۱۰۰ درصد). در کیس‌های پیشرفته در واقع دیگر خودشان نیستند (درسته؟) یعنی ما خودشان را خیلی کم می‌توانیم ببینیم، همه‌اش در واقع با آن ویروس‌ها سروکار داریم تا خودشان. بنابراین بر حسب این که به کدام برنامه می‌توانند انتقال پیدا کنند، ما می‌بینیم که با مشکلات مختلفی رو دررو هستیم. مثلاً شما به طور انفرادی می‌بینید که بعضی‌ها قدرت

استنتاج‌شان ضعیف است، بعضی‌ها قابلیت استقراء ندارند، بعضی‌ها مصداق را نمی‌فهمند، بعضی‌ها تداعی را و بعضی‌ها تشبیه را و بعضی‌ها تحلیل را نمی‌فهمند، یعنی حافظهٔ تحلیلی‌شان ضعیف است و در مسائل تحلیلی ضعیفند. بعضی‌ها در چیدمان اطلاعات ضعیفند، مثلاً شما می‌گویید که فلانی اصلاً آدم خوش‌فکری نیست و تعجب می‌کنید یک موقع چهار تا اطلاعات ساده را نمی‌تواند هندل^{۶۵} کند و از تویش چیزی در بیاورد بیرون. شما این ضعف‌ها را در افراد می‌بینید یا خیر؟ همهٔ ضعف‌ها ممکن است با هم یک‌جا نباشد و شما می‌بینید که افراد، یک جاهای به خصوصی از کارشان دچار اشکال است (درسته؟) مثلاً در مورد خودمان می‌بینیم که ما به یاد آوردن لغت برای‌مان سخت است... پس مسائل مختلفی که توی ابعاد وجودی ما هست بعضی‌هایش ضعیف است و بعضی‌هایش قوی. مسائل عاطفی هم هم‌چنین، می‌تواند تحت تأثیر ویروس‌های غیرآرگانیک قرار بگیرد. مثلاً یک فردی می‌تواند تحت تأثیر این ویروس‌ها، کاملاً عواطفِ انسانی را از دست بدهد، یعنی در لحظه‌ای به راحتی بتواند سرِ یکی را بُرد بدون این که هیچ احساس خاصی داشته باشد.

سؤال

آیا آلودگی مانع گرفتن آگاهی می‌شود؟

جواب

۶۵ - Handle = به کار بردن، استعمال کردن، اداره کردن.

خیر، مانع نمی‌شود، تداخل در آن وجود دارد. از این طرف ما آگاهی می‌گیریم از آن طرف ویروس غیرارگانیک ایجاد مشکل می‌کند، از این طرف از محیط می‌گیریم ویروس غیرارگانیک ایجاد مشکل می‌کند.

ادامه سؤال

آیا ویروس باعث نمی‌شود که روند گرفتن آگاهی به سمت منفی برود؟

جواب

(خیلی متوجه سؤالتان نشدم) ... ولی به هر صورت ویروس غیرارگانیک طبق شرح وظیفه‌ای که دارد مثل یک ویروسی که وارد بدن ما می‌شود زندگی خودش را دارد می‌کند به نفع خودش و به سبک خودش، همان‌طور که می‌خواهد زندگی می‌کند. حالا با ما برخورد منافع دارد. ما به یک شکلی در را باز گذاشتیم ویروس غیرارگانیک آمده و حالا که آمده کارش ایجاد اختلال است.

سؤال

آیا من به عنوان مستر می‌توانم کسی را کیفیت‌گرا بکنم یا این که نرم‌افزارش در ما هست فقط باید آنش کنیم؟ (اشاره به نرم‌افزارهای کمال‌جویی و کیفیت‌پذیری)

جواب

بله. دقیقاً هدف همین است. هدف از این شناخت‌ها، همین است که ما بدانیم نهایتاً چه کسی است که می‌خواهد این نرم‌افزارهای مختلف و از جمله آن بخش‌ها را مدیریت بکند. یعنی ماییم که می‌دانیم آن بخش را

فعال کنیم یا این بخش را، منِ کمال جو یا منِ ضدکمال را، هرکدام را فعالش کنیم یا نه و این‌ها می‌آید دست ما. قفل ذهنی نیز در یک جایی یک فیلتری را ایجاد می‌کند که آن هم قابل رفع و رجوع است.

سؤال

در این دو هفته‌ای که شما به ما فرصتِ تحقیق روی اعتیاد و عادت‌های مان دادید، آیا مسترها می‌توانند در کلاس‌های‌شان با هم‌کاریِ شاگردان، این کار را انجام دهند؟

جواب

چون آن‌ها باید مقدمات را ابتدا طی کنند و هنوز مسائل هوش‌مندی و این‌ها برای‌شان در پردهٔ ابهام است، بگذارید همان دورهٔ کلاسیکِ خودشان را با همان بینش‌هاشان بگذرانند و مثلاً شما که مربیِ فرادرمانی هستید به آن‌ها می‌گویید که شما هیچ کاری نکنید و باید این دوره را طی کنند. در غیر این صورت فکر می‌کنند خودشان رفتند توی این نرم‌افزار یا آن نرم‌افزار و شد. البته فیلم کلاس که بیاید بیرون، آن‌ها هم نگاه می‌کنند مثلاً الآن فیلم‌های دانشگاه تهران (دوره فراپزشکی) را همه دارند می‌بینند، مشکلی نیست یا سی‌دی‌های دوره‌ها را هم گوش می‌دهند، باز هم مشکلی نیست به شرط این که تقلید نکنند. چون تقلید، آن‌ها را یک‌دفعه می‌اندازد در ماجراهایی که می‌دانید. ولی دانستن مطالبش مشکلی ندارد و اجازه بدهید آن‌ها پله پله، تجارب خودشان را داشته باشند. بعداً با این مطالب هم قطعاً برخورد می‌کنند و می‌دانید که هدف ما هم این است که همه تا حد

امکان بسیار سریع، همهٔ مطالب را بدانند. ما چیزی را نمی‌خواهیم برای خودمان نگه‌داری بکنیم.

سؤال

در ارتباط با بحث سندروم داوُن^{۶۶} به تازگی با یک‌سری آزمایشات خاص اگر تشخیص بدهند نوزاد سندروم داوُن دارد می‌توانند آن را سقط کنند و می‌دانیم که عاملش هم کاملاً ناشناخته است. آیا این بحث ژن است؟ اگر ژن است یعنی رفتاری پدر و مادر از خودشان بروز دادند که منتهی به چنین ژن معیوبی شده و آیا می‌توانیم از این نتیجه بگیریم که ژن معیوب یعنی معلولیت، ممکن است بر اثر یک‌سری رفتارهای غلط باشد؟

جواب

بله. ما یک اصلی داریم :

"پیام شیمیایی مربوط به بی‌نهایت از انواع استعدادهای بالقوه در ژن موجود است و با بیدار و فعال کردن هر نوع استعدادی، پیام شیمیایی مربوط به آن در ژن، فعال شده و سابقه‌ای از آن را در خود ثبت می‌کند تا به نسل بعدی تحویل نماید" این بحث ژن است.

۶۶ - سندرم داوُن یا مُنگولیسم عارضه‌ای ژنتیکی است که موجب کُندی رشدِ کودک شده و معمولاً به عقب‌ماندگیِ ذهنی منجر میشود. این سندرم به نام جان لنگدون داوُن، نام‌گذاری شده است که پزشکی انگلیسی و اولین شخصی بود که در سال ۱۸۸۷، علائم این عارضه را تشریح کرد.

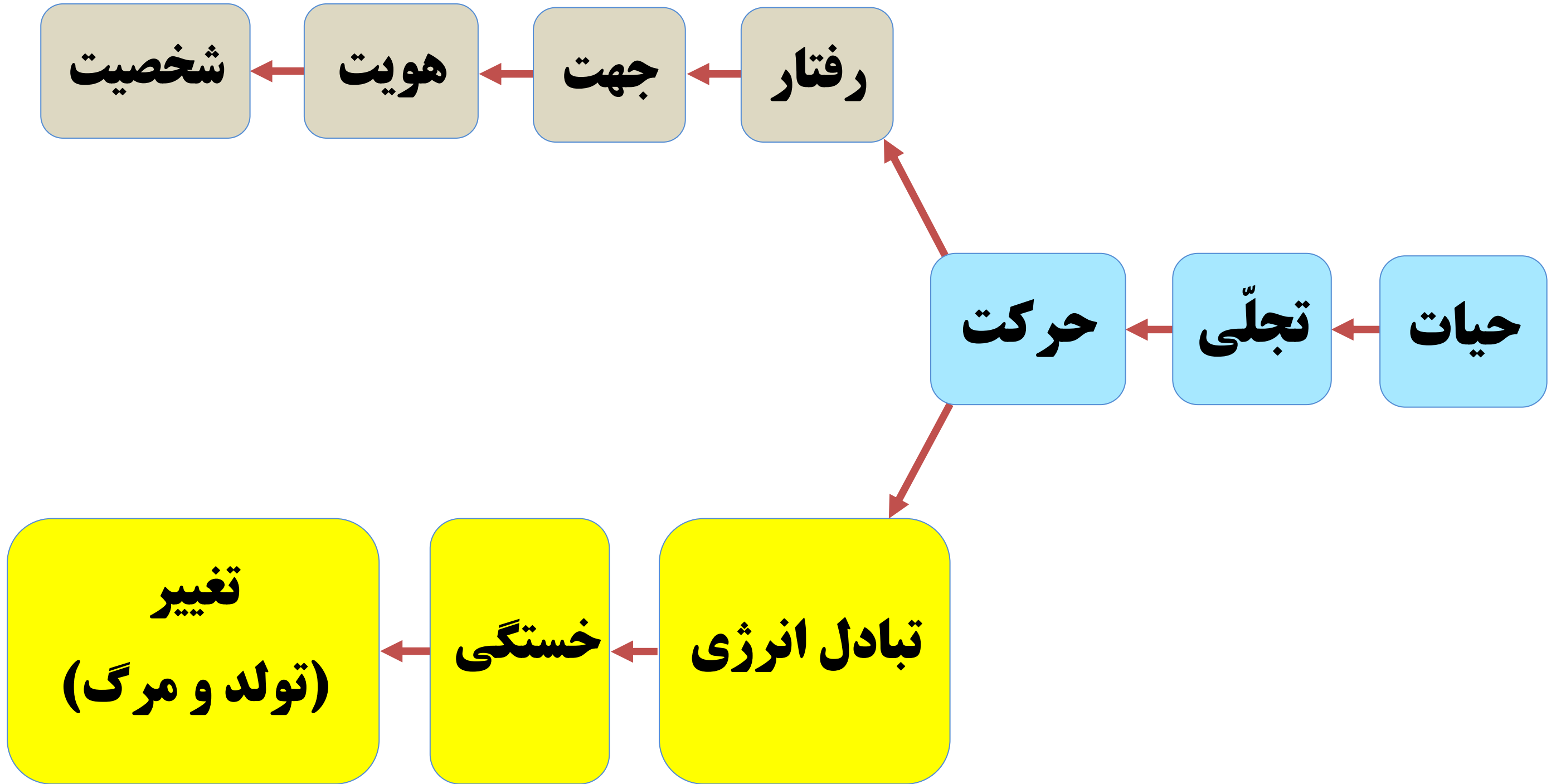
اصل تقابل یا اصل ارتباط ذهن، روان و جسم می‌گوید همه چیزهایی که با آن‌ها سروکار داریم از نظر ذهنی و روانی (یعنی بحث عاطفی و غیره) نهایتاً باید تبدیل بشوند به پیام شیمیایی. اگر در جسم بیاییم این پیام شیمیایی را وارد کنیم همان اثر ایجاد می‌شود، مثلاً می‌توانیم با تزریق مواد شیمیایی در یک فردی، ایجاد افسردگی و یا بی‌حوصلگی کنیم. ذهن هم می‌تواند دستوری صادر کند که ماحصلش همین مسئله (افسردگی یا بی‌حوصلگی) بشود، روان هم همین‌طور. یعنی هر بخشی به تنهایی می‌تواند این کار را بکند.

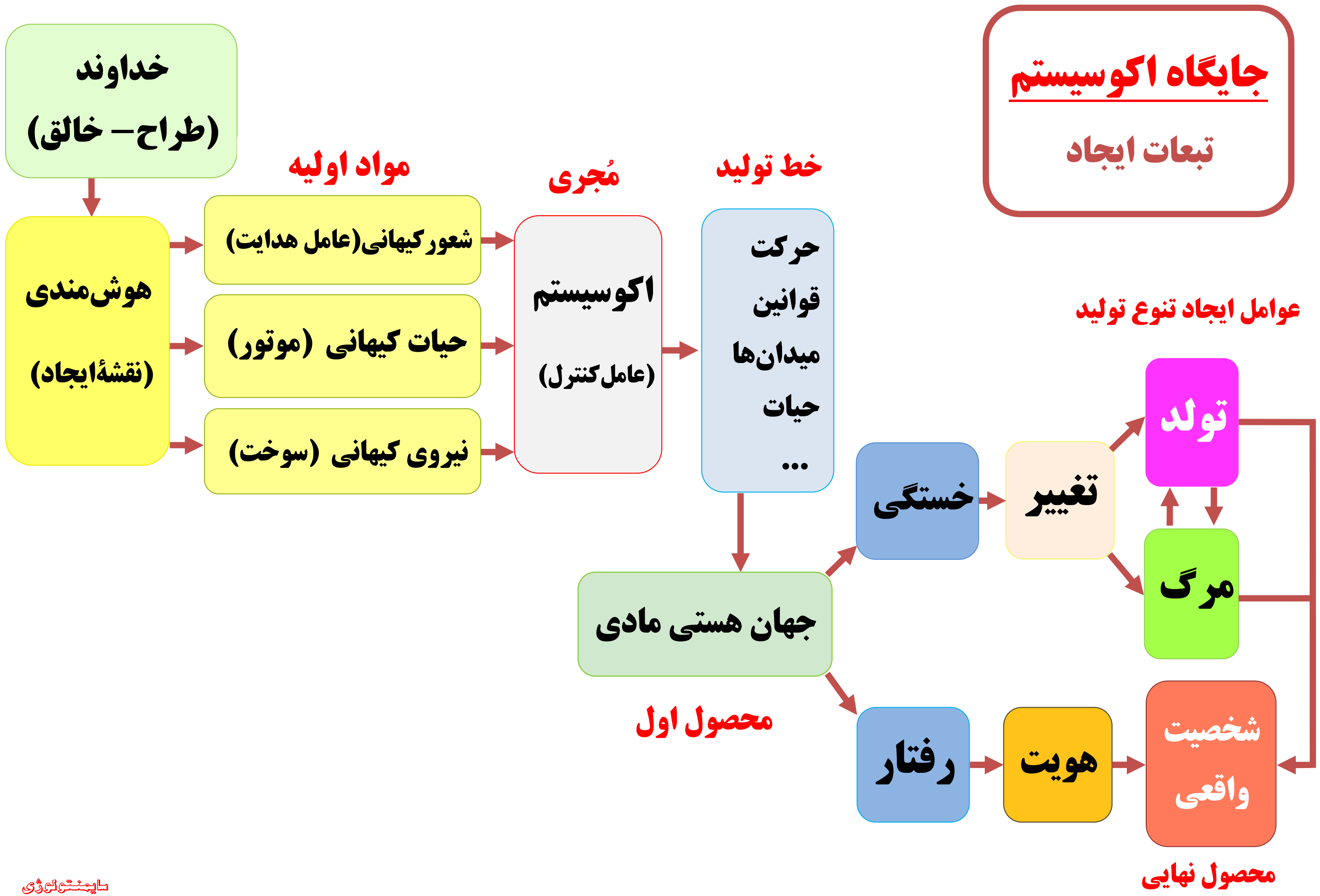
در خصوص ماجرای ژن، نقایصی که در ژن می‌تواند اتفاق بیفتد، اگر پیام شیمیایی تغییر بکند، عارضه فیزیکی قطعی است یعنی دستور است. یکی از مسائلی که می‌تواند باعث بشود که ژن دچار مشکلات بشود تداخل ویروس غیرارگانیک است ...

کودکانی که آلودگی به این ویروس‌ها در آن‌ها خیلی بالاست، خودشان اصلاً در موقعیتی نیستند که درها را باز گذاشته باشند. بنابراین مسائلی می‌تواند بیاید و نواقص ژن را ایجاد بکند یعنی خود ژن هم می‌تواند آسیب‌پذیر باشد و صدمه ببیند. مثل این‌که بسته پستی را بفرستیم و وسط راه بسته را بگیرند و مچاله و پاره‌اش بکنند. وقتی این بسته به دست گیرنده می‌رسد، گیرنده می‌بیند که بسته‌ای تحویلش دادند که پاره و کثیف است و... بنابراین خود ژن هم می‌تواند صدمه ببیند. قبل از آن هم که والدین در ساخت یک ژن معیوب می‌توانند نقش داشته باشند که نقش دارند، همه

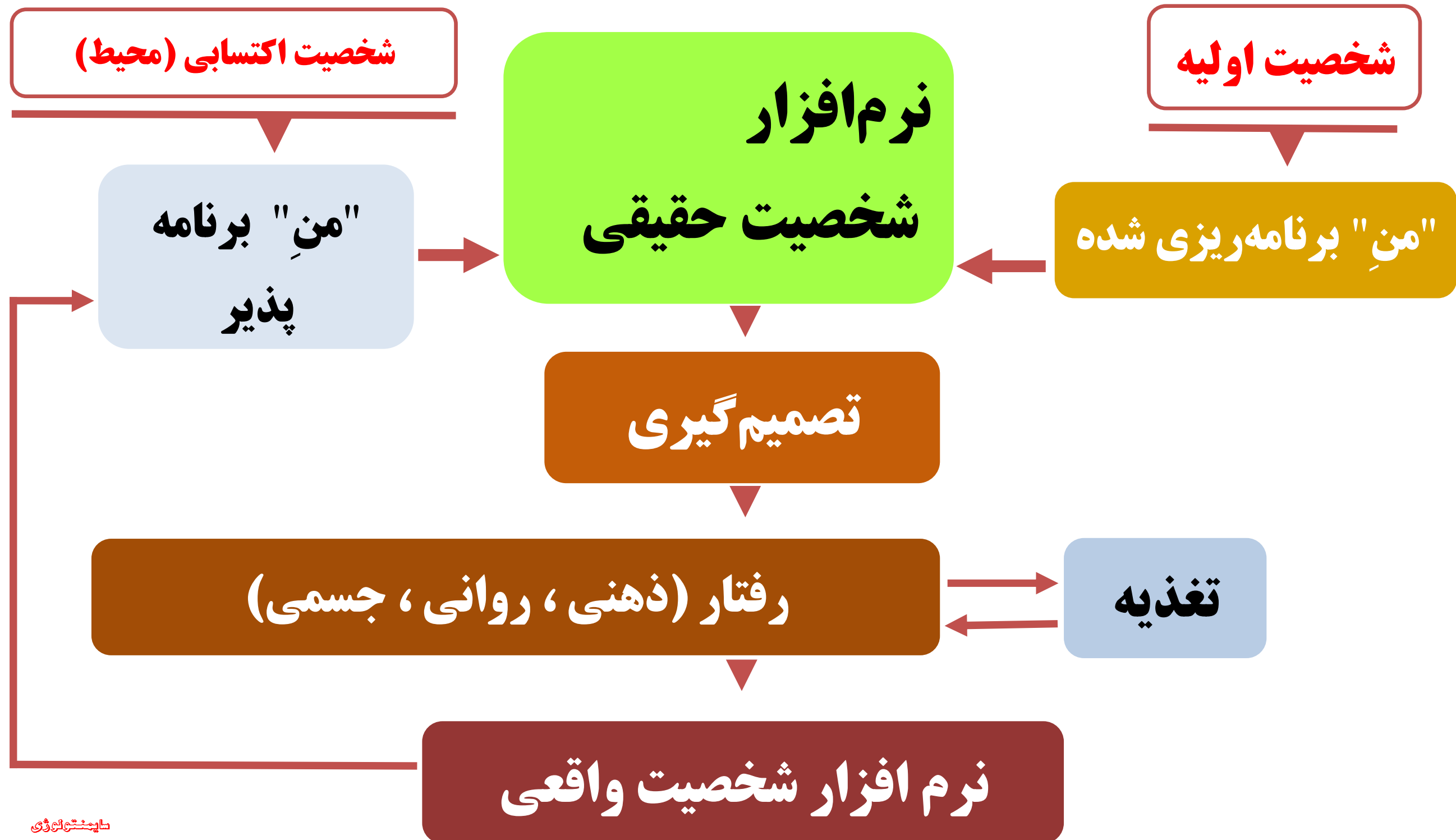
این‌ها را باید مورد شناسایی قرار بدهیم و ببینیم که وقتی ما اصلاحی یا تغییری ایجاد می‌کنیم، کجاها و کدام بخش‌ها اثرپذیر است و تأثیر می‌گیرد، تا آن نتیجه مثبت ایجاد شود. ولی قطعاً تمام عارضه‌هایی که روی دست ما می‌ماند، اگر بشود اصلاحِ ژن کرد (حالا به هر روشی، چه شیوه‌های کلاسیک و چه شیوه غیرکلاسیک مثل ما) قطعاً از بروز آن مشکل جلوگیری به عمل می‌آید.

وقتی می‌گوییم یک عامل مثل ویروس غیرارگانیک می‌تواند نقش داشته باشد یعنی شما تا آخرش را باید بخوانید و آن این است که یک‌سری اشتباهات و اشکالات نسبت به اکوسیستم صورت می‌گیرد که اکوسیستم هم پاسخی قانون‌مند دارد و از جمله همین ویروس‌ها را دارد برای پاسخ‌گویی.

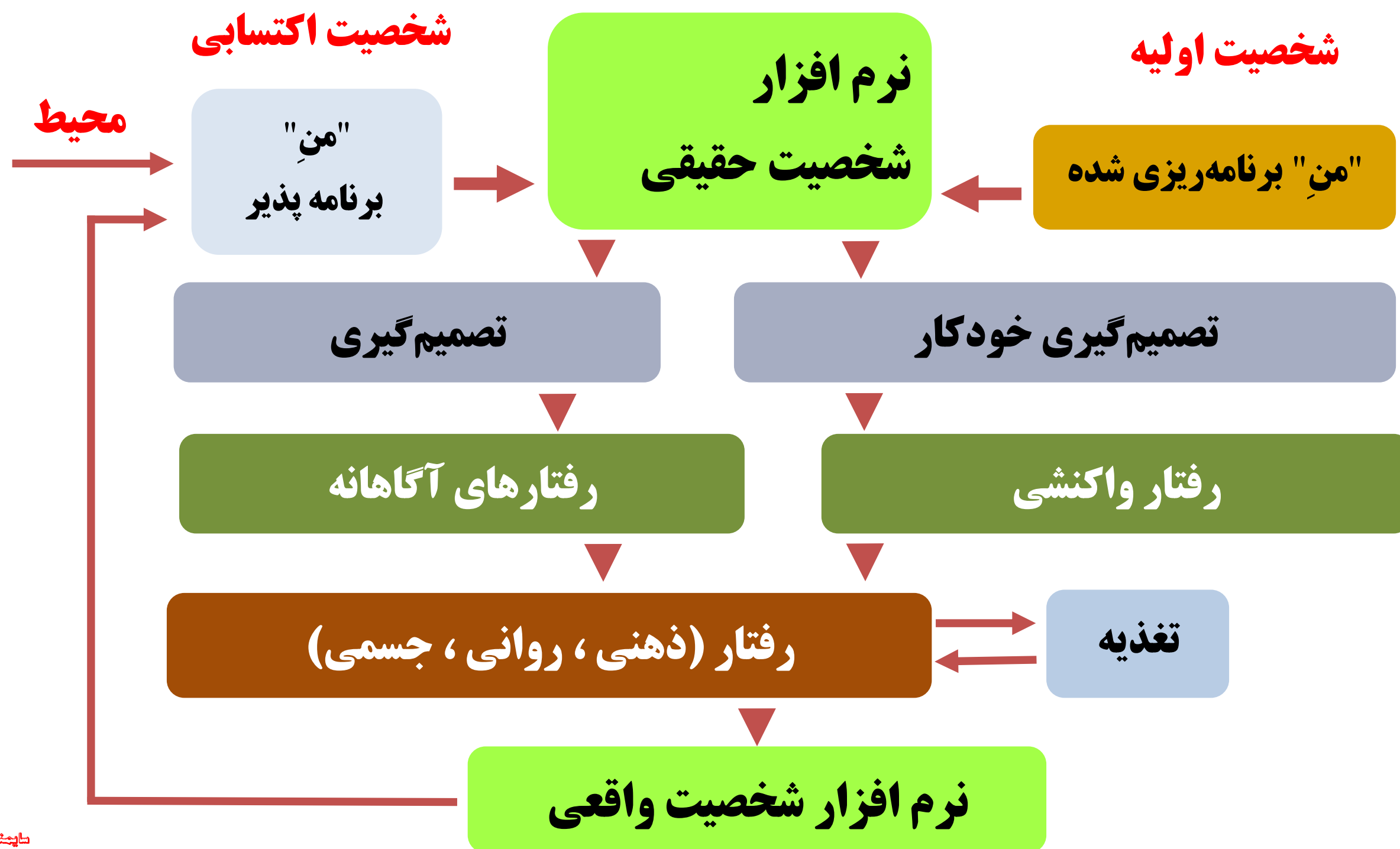




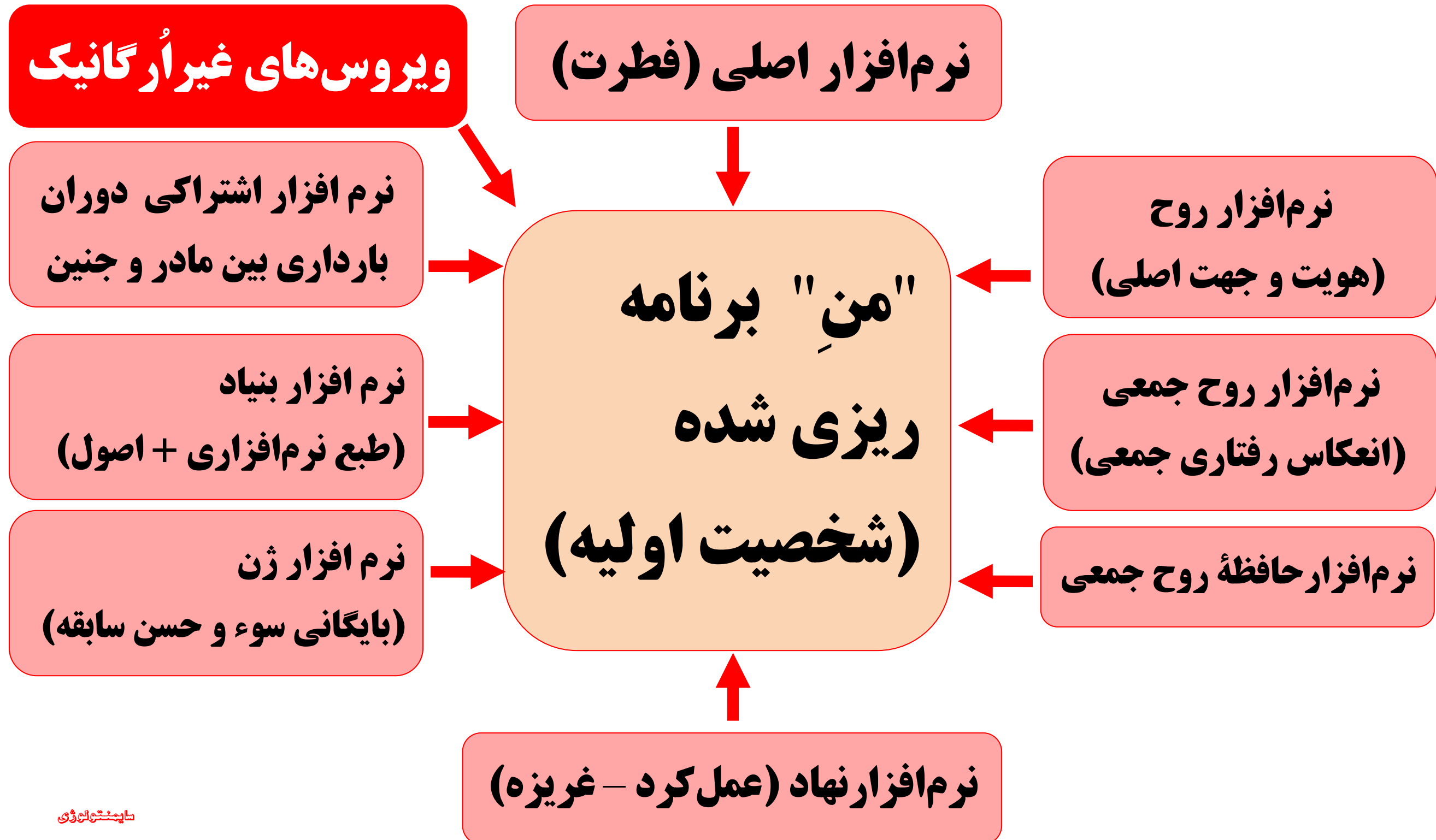
انسان ، شخصیت و رفتار

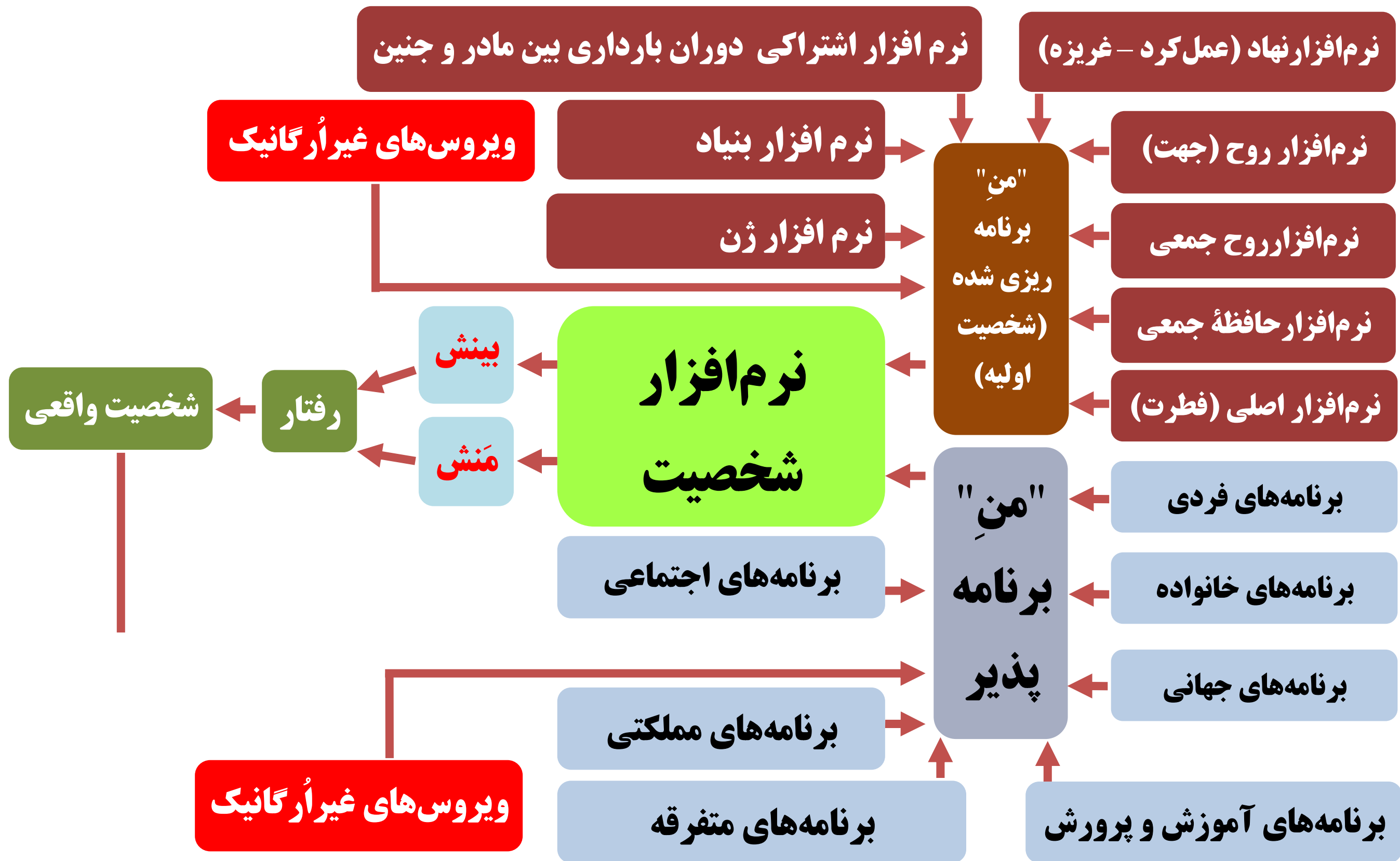


انسان ، شخصیت و رفتار (محیط)



شخصیت اولیه





آموزه‌ها و باورهای فرهنگی، مذهبی، عرفانی، علمی، فلسفی و ... (محیط)

